



دوفصلنامه داخلی تاریخ نامه جامعه  
سال دوم • شماره سوم • بهار و تابستان ۱۴۰۲

### صاحب امتیاز: جامعه الزهراء ع.ا.ع.

مدیر مسئول: صدیقه شاکری حسین آباد

سرمدیر: نجمه صالحی

مدیر داخلی: لیلا همایون فرد

ویراستار: علی حائری مجد

طراحی و صفحه‌آرایی: علی عبادی

### هیئت تحریریه

- صدیقه شاکری حسین آباد، مدرس جامعه الزهراء ع.ا.ع.، گروه تاریخ اسلام

- ناهید طیبی، مدرس جامعه الزهراء ع.ا.ع.، گروه تاریخ اسلام

- رؤیا باقری، مدرس جامعه الزهراء ع.ا.ع.، گروه تاریخ اسلام

- فرزانه حکیم‌زاده، مدرس جامعه الزهراء ع.ا.ع.، گروه تاریخ اسلام

- زهرا مهرجویی، مدرس حوزه و دانشگاه، گروه تاریخ اسلام

- صغری فهیمی، مدرس جامعه الزهراء ع.ا.ع.، گروه تاریخ اسلام

- لیلا همایون فرد، مدرس حوزه، گروه تاریخ اسلام

### همکاران علمی و داوران این شماره

اعظم ابوالحسنی، آسیه آخوندقرقی، فرزانه حکیم‌زاده، زهرا مهرجویی، هادی یعقوب‌زاده

### اطلاعات تماس

نشانی: قم، خیابان صدوقی، بلوار بوعلی سینا، جامعه الزهراء ع.ا.ع.، گروه علمی تاریخ.

صندوق پستی: ۳۴۹۳-۳۷۱۸۵

تلفن: ۰۲۵۳۲۱۱۲۲۶۶

وبگاه: www.jz.ac.ir

رایانامه: tarikhnamehjz@iran.ir

## فهرست

سخن سردبیر	۷
ترجمه بخشی از مقاله جانشینی از خالد یحیی بلانک شیب و نقد و بررسی آن فاطمه علی خانی، زهرا مهرجویی، مرضیه احمدی	۹
نقد دیدگاه مایکل الن کوک در امریه معروف و نهی از منکر؛ مطالعه موردی: نهضت حسینی نجمه صالحی، زهرا کیا	۳۱
عملکرد مُصْعَب بن عُمَیر در تحولات اجتماع مدنی عصر نبوی معصومه ستوده آرائی	۴۹
چگونگی کشته شدن عبدالله بن سبا در منابع فریقین صغری فهیمی	۵۹
نقش امام رضا <small>علیه السلام</small> در شکست توطئه های فرهنگی مأمون فاطمه محسنی پور	۷۷

## راهنمای تدوین و ارسال مقاله

### الف) نگارش مقاله

مقاله باید به زبان اصلی و رسمی نشریه (فارسی) باشد. مقاله باید پژوهشی، مستند، دارای نوآوری و حجم آن حداقل ۵۰۰۰ کلمه و حداکثر ۸۰۰۰ کلمه باشد.

### عنوان

عنوان مقاله باید دقیق، علمی، متناسب با متن مقاله و با محتوایی رسا و مختصر باشد.

### مشخصات نویسنده یا نویسندگان

شامل نام و نام خانوادگی، رتبه علمی، مشخصات تحصیلی حوزوی و دانشگاهی به تفکیک رشته، مقطع و محل تحصیل، محل خدمت، شماره تلفن و نشانی الکترونیکی باشد.

### چکیده

آئینه تمام‌نما و فشرده پژوهش است که باید دربردارنده قلمرو بحث، هدف تحقیق، جامعه و نمونه مطالعه، روش تحقیق و مهم‌ترین نتایج باشد و ضمن اشاره به نتیجه‌گیری نهایی، در قالب ۱۵۰ تا ۲۵۰ کلمه تنظیم گردد. در ادامه فهرستی از واژه‌های کلیدی، حداقل سه واژه و حداکثر پنج واژه ذکر شود.

### مقدمه

شامل خلاصه‌ای از بیان مسئله، اهمیت و ابعاد موضوع، اهداف پژوهش، سؤال‌ها و پیشینه پژوهش باشد.

## بدنه اصلی مقاله

در ساماندهی بدنه اصلی مقاله لازم است به موارد ذیل پرداخته شود:  
توصیف و تحلیل ماهیت ابعاد و زوایای مسئله، نقد و ارزیابی نظریات رقیب به طور  
مستدل، تبیین نظریه پذیرفته شده، تقسیم‌بندی مطالب در قالب محورهای مشخص.

## نتیجه‌گیری

شامل یافته‌های پژوهش به شیوه‌ای دقیق و روشن، تبیین میزان ارتباط یافته‌ها با  
اهداف پژوهش و ارائه راهکارها و پیشنهادات.

## ارجاعات

ارجاع به منابع و مآخذ در متن مقاله، به شیوه استاندارد (APA) باشد، و در پایان  
نقل قول یا موضوع استفاده شده، به شکل ذیل آورده شود:

منابع فارسی: (نام خانوادگی مؤلف، سال نشر، جلد، صفحه)؛ مثال: (حسینی،  
۱۳۷۶، ج ۲، ص ۸۳).

منابع لاتین: (صفحه، جلد، سال نشر، نام خانوادگی مؤلف)؛ مثال:

(palanting, 1998, p.71).

چنانچه از نویسنده‌ای در یک سال بیش از یک اثر انتشار یافته باشد، با ذکر حروف  
الفبا پس از سال انتشار، از یکدیگر متمایز شوند.

آیات قرآن: (نام سوره: شماره آیه)؛ مثال: (بقره: ۲۵).

یادداشت‌ها و پانوشته‌ها: تمام توضیحات ضروری، در پایین هر صفحه آورده شود  
(ارجاع و اسناد در یادداشت‌ها، مانند متن مقاله، به روش درون‌متنی خواهد بود).

## فهرست منابع

در پایان مقاله، فهرست منابع الفبایی به ترتیب منابع فارسی، عربی و لاتین به صورت  
ذیل ارائه شود:

کتاب: نام خانوادگی و نام نویسنده، تاریخ چاپ (ش، ق، م)، نام کتاب، نام مترجم یا  
مصحح، شماره جلد، نوبت چاپ، محل انتشار: نام ناشر.

مثال: مطهری، مرتضی، ۱۳۸۳ش، نظام حقوق زن در اسلام، تهران: صدرا.

مقاله مندرج در مجلات: نام خانوادگی و نام نویسنده، (سال نشر)، «عنوان مقاله»، نام نشریه، دوره نشریه، شماره نشریه، از صفحه تا صفحه.

مثال: فرامرز قراملکی، احد، ۱۳۹۱ش، «طبقه بندی جریان های رازی شناسی در ایران و غرب»، آینه میراث، ش ۵۰، بهار و تابستان، ص ۲۳۵ - ۲۵۰.

۱۰.۳. مقاله مندرج در مجموعه مقالات یا دایرةالمعارف ها: نام خانوادگی و نام نویسنده، «عنوان مقاله»، سال نشر، نام کتاب، نام ویراستار، شماره جلد، نوبت چاپ، محل انتشار: نام ناشر.

مثال: قربان نیا، ناصر، ۱۳۸۲ش، «زن و قانون مجازات اسلامی»، مجموعه مقالات زن و خانواده، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

نقل قول های مستقیم، به صورت جدا از متن، با تورفتگی (یک و نیم سانتی متر) از سمت راست درج گردد.

عنوان کتاب در متن مقاله، ایتالیک، و عنوان مقاله در «» قرار گیرد.  
مقاله در الگوی A4 با رعایت فضای مناسب در حاشیه ها و میان سطرها، در محیط word، و متن مقاله با قلم IRMitra ۱۴ (لاتین Times New Roman 10) و یادداشت ها و کتابنامه IRMitra ۱۲ (لاتین Times New Roman 10) حروف چینی شود.

عناوین تیترها: عناوین با روش شماره گذاری عددی و ترتیب اعداد در عناوین فرعی، از چپ به راست تنظیم شود و در صورت طولانی شدن تیتراهای فرعی، اعداد فارسی به کار رود.

اشکال، نمودارها و جداول: اصل عکس ها و نمودارها، باید همراه با متن مقاله، در محل مناسب علامت گذاری شده و دارای زیرنویس باشد.  
رعایت آخرین نسخه دستور خط فارسی، مصوّب فرهنگستان زبان و ادب فارسی در نگارش مقالات الزامی است.

### ب) ارسال مقاله

مقاله دستاورد پژوهش علمی شخص نگارنده باشد و برای چاپ در نشریات دیگر ارسال نشده باشد.

مقاله ارسالی در هیچ مجله داخلی یا خارجی چاپ نشده باشد. جهت ارسال مقاله از طریق ایمیل یا آیدی ایتا با درج نام و نام خانوادگی کامل نویسنده یا نویسندگان، رتبه دانشگاهی یا عنوان علمی، نشانی پستی، شماره تلفن و نشانی الکترونیکی، فایل اثر بارگذاری و ارسال شود. دو فصلنامه تاریخ نامه جامعه در رد، قبول، چاپ، اصلاح و ویرایش مقالات آزاد است و مقالات ارسالی بازگردانده نمی شود. نشریه هیچ گونه تعهدی در قبال پذیرش و یا رد مقاله بر عهده نخواهد داشت؛ کلیه مسئولیت های ناشی از صحت علمی یا دیدگاه های نظری و ارجاعات مندرج در متن مقاله، بر عهده نویسنده یا نویسندگان آن است. نامه پذیرش مقاله تنها پس از انجام اصلاحات مورد نظر داوران و تأیید نهایی صادر خواهد شد.

آیدی ایتا جهت ارسال مقالات: @AdminSire

رایانامه: tarikhnamejz@iran.ir

## سخن سردیبر

پژوهش در تاریخ اسلام و واکاوی سبک و سیره معصومین علیهم السلام و بهره‌گیری از الگوهای زندگی این حضرات در ابعاد فرهنگی، علمی، اقتصادی، سیاسی، دینی، عبادی، تربیتی و اخلاقی، همواره به عنوان بهترین انگیزه حرکت شیعیان در این مسیر بوده و تحقیق در گزارش‌های تاریخی و دست‌یازیدن به شاخصه‌های مهم کاربردی، در پیش‌بری جامعه شیعی، نقشی اثربخش داشته و دارد. بر این اساس، نگارش سیره، زندگانی، مناقب و فضایل اهل بیت علیهم السلام بخش مهمی از میراث تاریخی، سیره‌ای و هویتی شیعیان و بلکه سایر فرق اسلامی را تشکیل می‌دهد و نگارندگان و مؤلفان بسیاری در تاریخ اسلام با انگیزه‌های مختلف در این عرصه قلم زده‌اند.

در این راستا، گروه علمی تاریخ اسلام جامعه الزهراء علیها السلام با اهتمام ویژه به موضوع آموزش پژوهش محور و با هدف گسترش مرزهای دانش، افزایش اطلاعات و پژوهش‌های علمی و نشر نتایج تحقیقات ارزنده در کلیه حوزه‌های تاریخ اسلام، ایجاد زمینه‌ای برای رشد طلاب نو قلم و معرفی آنان به جامعه علمی و ورود به عرصه‌های پژوهش، تلاش دارد با چاپ «نشریه داخلی تاریخ‌نامه جامعه» بار دیگر در این مسیر علمی گام بردارد.

به همین منظور، آثار طلاب پژوهشگر در مقطع سطح دو، سه و چهار دریافت و پس از ارزیابی و تأیید نهایی‌ریال در شماره سوم این نشریه به زیور طبع آراسته شد. این مجموعه، حاصل زحمات نویسندگان مقالات و کادر علمی و اجرایی این مرکز است و به یقین، نواقصی خواهد داشت؛ لذا انتقادات و پیشنهادهای خوانندگان اندیشه‌ورز و فرهیخته، در شکوفایی و مانایی این نشریه راهگشا خواهد بود.





## ترجمه بخشی از مقاله جانشینی از خالد یحیی بلانک شیب و نقد و بررسی آن

فاطمه علی خانی،<sup>۱</sup> زهرا مهرجویی،<sup>۲</sup> مرضیه احمدی<sup>۳</sup>

### چکیده

برداشت‌های مختلف از عملکردهای نبی مکرم ﷺ در زمینه‌های گوناگون، در میان فریقین، با اغراض و اهداف متفاوت رخ داده و همین روند و نگرش، در میان شخصیت‌های غیرمسلمان اتفاق افتاده است. مسئله جانشینی پیامبر اکرم ﷺ، از چالش‌برانگیزترین موارد مربوط به حیات آن حضرت بوده و هست و در میان مستشرقان نیز مورد توجه بوده است. آنان در قالب دایره‌المعارف و مقالات فراوان، درصدد ابراز دیدگاه‌های خویش به‌ویژه در دهه‌های اخیر برآمده‌اند. «خالد یحیی بلانک شیب» از جمله این مستشرقان است که در موضوع جانشینی پیامبر ﷺ سخن رانده و با ارائه قرائن و شواهد تاریخی، به بیان نظر خاص در این زمینه پرداخته است که می‌توان آن را دیدگاهی نوین دانست. نوشتار حاضر، به ترجمه بخشی از مقاله او در این موضوع و سپس نقد و بررسی نظرات وی پرداخته است.

**واژگان کلیدی:** امامت، امارت، خلافت، خالد یحیی بلانک شیب، مستشرقان.

۱. دانش‌آموخته سطح سه تفسیر و علوم قرآنی، مدرس حوزه و کارشناسی ارشد تاریخ تشیع، دانشگاه ادیان

و مذاهب، قم، ایران، (نویسنده مسئول)؛ f.alikhani.f.f.a@gmail.com

۲. مدرس حوزه و دانشگاه و دانشجوی دکتری تاریخ تشیع، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران؛

zohor\_maher@yahoo.com

۳. کارشناسی ارشد مترجمی زبان انگلیسی، دانشگاه پیام نور قم، قم، ایران؛ salehi@hoda.miu.ac.ir

بررسی نظرات مستشرقان در هر زمینه به ویژه در عصر کنونی، بسیار ضروری است؛ چراکه آنان قلم علم در موضوع تاریخ اسلام را به دست گرفته و در سطح وسیع، جهان عصر ما را تغذیه می‌کنند و اگر برداشت‌های این علمای اسلام‌شناس، نادرست، معکوس و تحریف‌کننده باشد، همان را در سطح گسترده به اطلاع مردم ناآگاه از احوال اسلام در گذشته و حال می‌رسانند. وظیفه کنونی عالمان دین این است که از اشاعه موج انحرافی که از سوی مستشرقان باغرض و بی‌غرض و مطلق و غیرمطلق، توجه جهانیان را نسبت به مسائل اسلام در عصر ما برانگیخته است، جلوگیری کرده و با ارائه حقایق گویا و مستند، حقیقت شفاف و خالی از هر تعقیب را ارائه دهند. این امر محقق نمی‌شود مگر با احاطه همه‌جانبه ما به منابع اسلامی و آشنایی به زبان‌های مستشرقان، تا بتوانیم با همان زبان، پاسخ‌گوی ابهامات، اشکالات و اتهامات آنها باشیم.

با توجه به اهمیت موضوع جانشینی و خلافت در منابع اسلامی و در میان فرق مختلف، در این نوشتار به ترجمه بخش دوم مقاله «امارت، خلافت و امامت» از آقای خالد یحیی بلانک شیب (ص ۱۸-۳۹) می‌پردازیم و آن را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.<sup>۱</sup> پیش از پرداختن به بحث، به چند نکته اشاره می‌کنیم: تدابیر جانشینی توسط پیامبر اکرم ﷺ، به صورت برداشت کلی ترجمه شده، اما مبحث سقیفه، به طور کامل ترجمه و نقد و بررسی شده است.

این نوشتار در سه نظرگاه، به بررسی منابع نویسنده، بررسی ساختار مقاله و تحلیل (نقد و بررسی) متن مقاله می‌پردازد.<sup>۲</sup> در بررسی مقاله، سعی شده که بیشتر از همان منابعی استفاده شود که نویسنده از آنها بهره برده است.

## ۱. خالد یحیی بلانک شیب

خالد یحیی بلانک شیب،<sup>۳</sup> متولد ۱۹۴۹ میلادی در سیاتل / واشنگتن آمریکا و استاد

۱. این مقاله، برگرفته شده از کتاب پایان دوره جهاد (state jahad the of end the) نوشته خالد یحیی است که انتشارات "press sunny" آن را در سال ۱۹۹۴ منتشر کرده است.

۲. این مقاله توسط مرضیه احمدی ترجمه شده و در نوشتار حاضر مورد استفاده قرار گرفته است.

3. Khalid Yahya Blankinship

مطالعات اسلامی در دانشگاه تمپل است. بلانک شیب مدرک دکترای خود را در رشته تاریخ، با تخصص در اسلام، در سال ۱۹۸۸ میلادی از دانشگاه واشنگتن دریافت کرد. وی در سال ۱۹۷۳ میلادی به اسلام گرویده است.

خالد یحیی بلانک شیب از جمله مستشرقانی است که درباره شیعه سخن گفته و در مورد مسئله جانشینی پیامبر، نظراتی بیان کرده است. از جمله آثار وی می توان به کتاب «پایان دوره جهاد»<sup>۱</sup> اثر گروهی شجره شناسان<sup>۲</sup> و... است. خالد یحیی در این کتاب، مقاله ای با عنوان «امارت، خلافت و امامت» به نگارش درآورده و آرا و اندیشه های خویش را در مورد مسئله حاکمیت، جانشینی و پیشوایی بعد از نبی اکرم ﷺ بیان نموده است.

## ۲. امارت، خلافت و امامت

این مقاله، دارای سه قسمت بوده و به طور کلی، به مفاهیم خلافت و امامت در سیره پیامبر ﷺ پرداخته است. سپس موضوع سقیفه را بیان کرده و در قسمت سوم یا پایانی، به حوادث ۲۵ سال قبل از خلافت امام علی علیه السلام می پردازد.

خالد یحیی، در موضوع امارت و خلافت، این دیدگاه را مطرح می کند که پیامبر ﷺ در طول حیات خود هیچ گاه چیزی به نام خلافت و امامت را مطرح نکرده است و این مسائل را بعد از رحلت حضرت، مسلمانان اعم از اهل سنت و شیعه ابداع نموده اند. دلیلی که وی در این باره ارائه می دهد اینک: «لازمه جانشینی برای پیامبر، آن است که جانشین وی نیز مانند پیامبر، قابلیت دریافت وحی را داشته باشد؛ اما آنجا که گفته می شود پیامبر ﷺ، آخرین پیامبر است، پس نمی تواند جانشین داشته باشد؛ زیرا فاقد شرایط کامل جانشینی می شود، یعنی فاقد دریافت وحی. پس نمی توان کسی را جانشین پیامبر ﷺ دانست. وی سپس مطرح می کند که مواردی همچون یوم الدار، حدیث منزلت، اولی الامر و حدیث لواء را نمی توان حمل بر معرفی جانشین پیامبر ﷺ دانست. (خالد یحیی، ۱۹۹۴، برداشت از ص ۳۱ تا ۱۸)

وی در قسمت مربوط به سقیفه بنی ساعده، با ارائه قرائن و شواهدی که از منابع

1. the end of the jahad state

2. genealogists

اسلامی می‌آورد، تلاش دارد این مطلب را اثبات نماید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قصد داشته است اسامه بن زید بن حارثه را جانشین خود نماید. خالد یحیی برای این منظور، دلایل و دیدگاه‌های خویش را مطرح می‌کند.

در اینجا ابتدا سخن خالد یحیی، در نهایت امانت آورده می‌شود؛ با تأکید بر این مطلب که نویسنده در چند دیدگاه، به اولویت چند تن از صحابه در این زمینه اشاره نموده است، اما برای اختصار، تنها به متن مربوط به زید پرداخته است که در ادامه به نقد و بررسی آن خواهیم پرداخت.

«پیامبر صلی الله علیه و آله برخلاف تصور شیعه و سنی، به تثبیت جانشینی فرزند زید بن حارثه (یعنی اسامه) نظر داشت؛ چراکه وی دارای جایگاهی ویژه نزد حضرت بوده است...». اکنون به شرح گزارش‌های تاریخی این موضوع می‌پردازیم. این حادثه، سرشار از اختلافاتی است که به واسطه میل سنی و شیعه به ترویج مشروعیت جانشینی ابوبکر از نظر سنی و علی از نظر شیعه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله پدید آمده است. در نتیجه، بیشتر این احادیث، مغرضانه و تعصب‌آمیز است. در عین حال شمار زیاد این احادیث و وجود نقل قول‌های مختلف، این نوید را می‌بخشد که برخی از اطلاعات تاریخی به ظاهر درست آن، قابل جمع‌آوری و بررسی است. نخست آنکه در مجموع، اشاره ضعیفی به این موضوع شده است که پیامبر طرحی برای تعیین جانشین داشته‌اند. به احتمال زیاد، هم پیامبر و هم مسلمین می‌دانستند که مقام ویژه وی به عنوان پیامبر الهی، که به وحی آسمانی متصل است، جاودان و ابدی نیست.<sup>۱</sup> همچنین اجتماع مسلمین نوپا در بین اعراب، بی‌سابقه بود که این مسئله، باور چیزی غیر از تدبیرهای اساسی موقتی و غیررسمی را مشکل می‌سازد.

گرچه احادیث سنی و شیعه، بر نقش ابوبکر، عمر و علی رضی الله عنهم تأکید دارند، اما به نظر می‌رسد که این احادیث احتمالاً در تأکید بر کسانی که بر اجتماع مسلمین بعد از پیامبر ریاست داشتند، یک موضوع را نادیده گرفته و آن اهمیت نقش سیاسی اصحاب خاصی است که دست از طرفداری و حمایت ایشان نکشیدند و حامیان متعصبی که یاد و نام ایشان را بزرگ کردند. برخی از این صحابه نیز قبل از پیامبر از دنیا رفتند.

از این روی، برای فهم چگونگی تحولات و گسترش ارتباط خویشاوندان اطرافیان

۱. همان طور که در قرآن آمده است که هیچ پیامبری بعد از من نخواهد آمد.

پیامبر و چگونگی روند سیاسی مسلمین و اینکه هریک از آنان، از کجا برخاسته و به ظهور رسیده‌اند، نیازمند این هستیم تا نقش این رجال فراموش شده را دنبال کنیم. در این میان، اولین فرد از ایشان، زید بن حارثه، پسرخوانده پیامبر ﷺ و تنها مسلمان هم عصر آن حضرت است که قرآن در کنار پیامبر از او نام می‌برد. (ابن سعد، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۴۰-۴۷) در حقیقت، ذکر نام وی در قرآن، خود حاصل تلاش پیامبر ﷺ بر ترفیع جایگاه وی با ازدواجش با زینب بنت جحش، زنی از خانواده‌ای اصیل است، با وجود اینکه زید سابقه بزرگی نداشت (طبری، ۱۴۱۸، ج ۶، ص ۱۰). همچنین پیامبر ﷺ، چندین زن از خانواده‌های اصیل قریش را نیز به ازدواج وی درآورد (ابن سعد، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۴۵)؛ گرچه این موضوع، در تردید است و او مطابق با احادیث، در سال هشتم هجری (۶۲۹م) در یک لشکرکشی به موته کشته شد. (ابن هشام، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۸۰)

«اما این محتمل است که زید، مانند هرکس دیگر، در مرتبه دوم (بعد از پیامبر) قرار داشته و بعید نیست که تا پله‌های موفقیت منصب رهبری سیاسی پیش رفته باشد. در حقیقت، در حدیثی منسوب به عایشه صریحاً آمده است که یقیناً اگر زید در اواخر عمر پیامبر ﷺ زنده بود، پیامبر، وی را به عنوان جانشین خویش می‌گمارد». (ابن عساکر، بی تا، ج ۵، ص ۴۶۱)

«احادیث زیادی بر اهمیت زید تأکید دارند. این احادیث، از ادعای قابل قبولی سخن می‌گویند که بر اساس آن، زید اولین فردی است که پس از شخص پیامبر، مشتاقانه اسلام را پذیرفت (طبری، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۱۱۶۷)؛ حال آنکه فهم این موضوع که چرا ادعای مذکور بعدها جعل شده، بسیار مشکل است». از آنجایی که لقب زید «حب رسول الله ﷺ»<sup>۱</sup> به معنی محبوب پیامبر است، گفته‌اند که زید، محبوب‌ترین فرد میان تمامی اصحاب نزد پیامبر بوده است.»

هرچند احادیث دیگر، محبوب‌ترین اصحاب پیامبر را ابوبکر یا علی رضی الله عنهما معرفی می‌کند. همچنین پیامبر رسماً زید را پسرخوانده خویش خواند و به عنوان پسرش پذیرفت

۱. این لقب، به پسر وی، اسامه نیز داده شده است (ابن سعد، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۴۴-۴۷ و ۲۵۰؛ بخاری، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۲۹ (فضائل اصحاب النبی، مناقب زید بن حارثه، ذکر اسامه بن زید) و ابن عساکر، بی تا، ص ۳۹۵-۳۹۸ و ۴۶۰-۴۶۲) که شامل حدیثی است که: از زنان، فاطمه محبوب‌ترین مومن نزد پیامبر ﷺ و از مردان، اسامه محبوب‌ترین نزد پیامبر ﷺ بوده است.

(ابن سعد، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۴۲) و حق ارث بردن از خودش را که امتیازی بوده و به شخص دیگر داده نشد، به وی داد؛ با اینکه بعدها قرآن این ویژگی ها را نقض کرد.<sup>۱</sup>

اما به نظر می رسد علت مستقیم این چرخش و جابه جایی، ازدواج پیامبر ﷺ با زینب بنت حجش (در تاریخ ۶۲۶/۷/۵ م) (بخاری، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۴۵) بوده باشد و نه سردی بین زید و پیامبر ﷺ (ابن سعد، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۴۳). پیامبر، همواره زید را برادر خویش می نامید؛ درست همان طور که علی را برادر خویش می نامید. (طبری، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۴۶۰)

«پیامبر نه تنها زید را فرمانده (امیر) هفت تا نه لشکرکشی قرار داد، بلکه وی را به رهبری بزرگ ترین لشکرکشی تحت فرماندهی کسی غیر از خویش منصوب کرد که پیامبر تا آن زمان فرستاده بود» (ابن سعد، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۴۵). بنابراین نقل، پیامبر ﷺ همواره زید را فرمانده سپاه و لشکری قرار می داد که وی در آن شرکت می کرد. گاه که پیامبر ﷺ خود برای لشکرکشی، به بیرون مدینه می رفت، زید را به مسئولیت اداره مدینه می گماشت. (ابن عساکر، بی تا، ج ۲، ص ۴۶)

«علاوه بر این، پس از مرگ زید، پیامبر ﷺ در تقسیم غنائم خیبر، بیشترین سهم را به اسامه، فرزند وی می دهد که در مقایسه با ابوبکر، که سهمی کمتر از وی دریافت کرد، کمی معنادار است. در این میان، تنها دختر و همسر پیامبر ﷺ سهمی نزدیک به سهم اسامه دریافت کردند». (ابن هشام، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۵۱)

«پرواضح است علی رغم گفته قرآن، پسر زید همواره همچون عضوی از خانواده پیامبر ﷺ، مورد توجه ایشان بودند. در حدیثی آمده که او همتای حسن بن علی علیه السلام مورد نوازش و محبت پیامبر ﷺ بوده است» (ابن عساکر، بی تا، ج ۳، ص ۳۹۶). برای شرح بیشتر می توان گفت که پیامبر با وجود اعتراض های برخی از اصحاب، به گماشتن اسامه به سنت فرماندهی لشکری عظیم به سوی سوریه به تقاض مرگ پدرش اصرار داشت و ابوبکر و عمر، هر دو به دستور صریح پیامبر ﷺ، تحت فرماندهی اسامه بودند (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۱۹ و یعقوبی، بی تا، ج ۱، ص ۱۱۳). بعید است که حدیث اطاعت (و فرمانبرداری) ابوبکر و عمر، از يك منبع شیعی آمده باشد؛ چراکه اسامه در صف قریش باقی ماند و از علی علیه السلام حمایت نکرد. (مفید، ۱۴۱۳، ص ۹۷ و ۱۵۷)

۱. این آیات، در سوره احزاب آیه ۴۵ به زید نسبت داده شده است.

حال يك سؤال درباره جلسه سقیفه بنی ساعده باقی می ماند که آن سوال در رابطه با عدم هرگونه اقدام از سوی اسامه بن زید است. در زمان مرگ پیامبر ﷺ، همان طور که اثبات شد اسامه، عنوان امیری را داشت و او تنها فرد مدینه بود که بر فرمان دادن، قدرتمند بود (ابن عساکر، بی تا، ج ۳، ص ۳۹۷). عنوان اماره، صریحاً در متون آمده است؛ همان طور که به طور ویژه ذکر شده که ابوبکر و عمر، هر دو تحت فرمان وی و در سپاه وی بودند (بخاری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۲۹). از طرف دیگر، ابوبکر هیچ گاه چنین لقب و عنوان قانونی را کسب نکرد و در هیچ یک از منابع، چنین مواردی نیامده است؛ همان طور که ما بررسی کردیم. طرح وی برای جلب محبوبیت نمی تواند به عنوان يك سمت قانونی درخور توجه قلمداد شود. پس چرا اسامه به راحتی با ابوبکر بیعت کرد؟ جدای از اینکه مسلماً جوان بودن اسامه که به طور حتم موضوعی بود که مانع پذیرش وی می شد، می توان جواب را در لابه لای حدیثی منصوب از ابوبکر در طی مشاجراتش در مقابل حامیان سعد بن عباده جستجو کرد که چنین می گوید: «عرب به کسی جز قریش احترام نمی گذارد». (ابن سعد، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۶۰۵) ظاهراً این جملات در ابتدا، به دنبال رد انصار است، اما احتمال قوی دیگری وجود دارد که خواستند از این تازه مسلمانان که از میان رؤسای قبایل عرب بودند و همان کسانی که در قرآن، تعبیر «مؤلفه قلوبهم»، یعنی کسانی که قلب هایشان الفت دار شد، خود را مطیع امیری کنند که پسر يك برده بوده است. این موضوع، بسیار دور از انتظار بوده است. نه قریش این را دوست دارد و نه انصار، که احتمالاً اسامه را از زمانی که همراه قریش به مدینه آمده بود يك قریشی می دانستند.

شخصی از قبیله اوس به نام اسید بن حضیر، که حامی و طرفدار قریش بود، کسی که در انتخاب ابوبکر به او کمک کرد، با زید پدر اسامه پیوند اخوت داشت (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۷۰). این پیوستگی نسب دار احتمالاً از طرف پسر نیز ادامه داشت. شکی نیست یکی از استدلال هایی که قریش به هواخواهی در سقیفه به نفع ابوبکر مطرح کردند، نیاز جامعه به کاندیدای قوی برای وحدت بخشیدن به اوضاع بود و حال آنکه سعد، چنین وحدتی را به بار نمی نشاند و در واقع، اسامه همواره به جناح قریش وفادار ماند. وی از بیعت با علی سر باز زد (طبری، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۳۰۷۲) و به احتمال زیاد به سوره عذیمت کرد. به هر حال، وی و خانواده اش از هر نفوذی در اوضاع کنار کشیدند و احتمالاً بعد

از اینکه پیامبر ﷺ به وی مسئولیت فرماندهی داد، هیچ فرمان دیگری دریافت نکرد (عسقلانی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۳۱). در نهایت، تلاش‌های پیامبر برای ترفیع منافع و محبوبیت پسرخوانده سابقش و شهرت و اعتبار وی، هیچ ثمری نداشت. اسامه، وجهه و اعتبار خود را از دست داد، درست مانند تمام اصحابی که اهمیت اولیه آنها را می‌توان از منابع به اثبات رساند. در این میان، تنها شهرت اشخاصی رشد و توسعه یافت که در ابتدا، اعتباری که بعدها به دست آوردند را نداشتند، نظیر ابوبکر.

### ۳. نقد و بررسی دیدگاه مطرح شده

در این بخش ابتدا به نقد و بررسی منابع مورد استفاده نویسنده می‌پردازیم و پس از تحلیل ساختار جاری در بدنه مقاله، به رصد کامل متن مقاله خواهیم پرداخت.

#### ۱-۳. نقد و بررسی منابع

منابع مورد استفاده توسط نویسنده، از منابع مادر و متقدم است، اما بیشترین مراجعه وی، به جز یکی دو مورد و آن هم در موارد جزئی، به کتاب‌های اهل سنت بوده است. وی در هیچ مطلبی، به کتاب‌های شیعه مراجعه نکرده و آدرس دهی نداشته است. او در برداشت از منابع، تنها بر دیدگاه خود متمرکز شده و از توجه به سایر موارد، اجتناب ورزیده و افق دید خویش را محدود نموده است.

#### ۲-۳. نقد و بررسی ساختار مقاله

از جمله مواردی که در نگاه نخست جلب توجه می‌کند اینک ایشان در همان ابتدای نوشته دچار تناقض‌گویی می‌شود. وی کلامش را با این ادعا آغاز می‌کند که جانشینی در مورد پیامبر ﷺ اصولاً نمی‌تواند رخ دهد و حضرت نیز از دست زدن به هر اقدامی برای اعلام جانشینی خویش خودداری نموده‌اند؛ اما بلافاصله برخلاف رای خود، به ارائه شواهد و قرائنی می‌پردازد تا اثبات کند که نظر شیعه، یعنی جانشینی امام علی علیه السلام و نیز اعتقاد اهل سنت، یعنی انتخابی بودن ابوبکر بن ابی‌قحافه، درست نیست و این مقام را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اسامه بن زید بن حارثه داده‌اند. نویسنده با رویکرد اهل سنت، به استناد و آدرس دهی در این زمینه می‌پردازد تا گفته خویش را ثابت نماید. در واقع، نویسنده با یک روال و به صورت یک دست،



هدف خویش را تعقیب نمی‌کند و بیشتر با هدف حذف کامل امام علی علیه السلام، رقبای دیگر را برای آن حضرت مطرح می‌نماید.

### ۳-۳. بررسی و نقد متن مقاله

۳-۳.۱. پاسخ به اشکال «جانشین باید عین اصل باشد»

مسئله جانشینی، به غیر از ابعاد وحیانی بودن آن، یک موضوع عقلانی است و هر حاکمی حتی در سطح بسیار پایین، به این موضع حساس است. این امر در تمام انبیاء سابق، اعم از اینکه حکومت داشتند یا نداشتند، جاری بوده و همگی آنها جانشین خود را منصوب می‌کردند. چنان‌که موسی علیه السلام یوشع بن نون و عیسی علیه السلام، پطرس (شمعون) را نصب کردند. در تمام این موارد، معرفی جانشین به مفهوم آن نیست که آن فرد جانشین، در همه مراتب، فضائل و مقامات، عیناً مثل آن پیامبر قبل بوده است. نه شمعون در مقام دریافت وحی مثل عیسی بوده است و نه یوشع و داوران چهارده‌گانه، سموئیل، داود و سلیمان ... به بلندی مقام موسی علیه السلام بوده‌اند، اما همه آنها از جانب پیامبر یا وصی قبلی منصوب بوده‌اند (سلیمانی اردستانی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۴). بنابراین جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله لزوماً ضرورت ندارد که همچون حضرت، دارای قدرت دریافت وحی باشد.

### ۳-۳.۲. پاسخ به اشکال عدم اقدام پیامبر صلی الله علیه و آله برای امر جانشینی

با دلایل عقلی و نقلی می‌توان جانشین منصوب پیامبر صلی الله علیه و آله را تعیین کرد که اگر چنین نباشد، در حکمت خداوند اشکال پدید می‌آید؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله قبلاً چنین نصبی را از جانب خداوند به مردم وعده داده است آنجا که در پاسخ بنی‌عمر که خواهان معرفی جانشین پس از پیامبر صلی الله علیه و آله هستند، حضرت می‌فرماید: «این کار به دست خدا است و هر که را او بخواهد پس از من زمامدار مردم خواهد نمود» (ابن هشام، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۷۵). بعدها نیز خداوند این وعده را محقق می‌سازد؛ چرا که خداوند فراموشکار نیست و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید و از جانب خود چنین وعده‌ای به مردم نمی‌دهد.

از جهت عقلانی نیز ایجاب می‌کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله جانشینی برای خود معرفی کند و

در غیر این صورت، کارش غیر معقول خواهد بود. وقتی عایشه به عبدالله بن عمر، در زمان بستری بودن خلیفه دوم، عمر بن خطاب، سفارش می‌کند که به پدرت بگو گله‌آمت را بدون چوپان رها نکند تا دچار تشمت و تفرق نشوند (ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۴۲)، آیا پیامبری که اعقل عقلا است به اندازه عایشه نگران امت خویش نیست؟!

پیامبر ﷺ از همان نخستین روزهای دعوت علنی خویش، به فکر جانشین خود بود و برای این منظور، در «یوم الدار» به وضوح، واژه خلیفه را به کار برد که این واژه در لغت عربی، به مفهوم جانشینی در امر حکومت است. ایشان در آن روز خطاب به حاضرین می‌فرماید: چه کسی حاضر است به من یاری رساند و پشت مرا محکم کند؟<sup>۱</sup> پیامبر ﷺ ابتدا چندین مرتبه فرصت داوطلب شدن را به همه می‌دهد تا اینکه در پایان با تنها داوطلب برای یاور حضرت شدن، یعنی علی علیه السلام خطاب به مخاطبین می‌فرماید: «ان هذا أخي و وصيي و خلیفتي فيکم فاسمعوا له و اطيعوا» (طبری، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۲۲۹). در ادامه آمده که جماعت حاضر، جناب ابوطالب علیه السلام را مسخره می‌کردند که از این به بعد باید از پسرت پیروی کنی. این موضوع نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ از همان ابتدا، اطاعت از علی علیه السلام را به مردم، اعم از بزرگ و کوچک و زن و مرد مشق می‌کردند.

مورد دیگری که مطرح می‌شود، حدیث منزلت است: «اما ترضی ان تکون متی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی؛ آیا راضی نمی‌شوی که نسبت تو با من، به سان هارون و موسی باشد، جز اینکه پس از من پیامبری نیست» (مزی، ۱۴۰۰، ج ۲۰، ص ۴۸۳). پیامبر ﷺ بارها این موضوع را به مردم می‌رساند. همان‌طور که از زبان قرآن مطرح شد که موسی علیه السلام درخواست کسی را می‌کند که بتواند در برداشتن بار رسالت، توانمند باشد و این منزلتی که پیامبر ﷺ متذکر می‌شود این است که به مردم بفهماند تنها کسی که می‌تواند در همراهی با من در حیاتم و در امتداد اهدافم در ممامت چنین رسالتی را به مقصد برساند علی علیه السلام است و لا غیر که اگر هارون نیز بعد از موسی علیه السلام زنده بود، به قطع و یقین تنها کسی بود که شایستگی ادامه دادن راه موسی علیه السلام را داشت.

از دیگر مواردی که پیامبر ﷺ سعی می‌کند عملاً شایستگی تنها صحابه خویش برای احراز مقام جانشینی را به مردم بنمایاند، حدیث لواء است. پیامبر ﷺ در فرصت فتح خیبر،

۱. یوازرني علی هذا الامر.

این مسئله را به نمایش می‌گذارد و چنین مدیریت می‌فرماید که ابتدا فرصت انجام این فتح را به همه صحابه‌اش می‌دهد که دیگر جای شکوه و گلاویه‌ای نماند که اگر از اول به ما می‌گفتی، ما نیز قادر به انجام چنین کاری بودیم. اما بعد از ناکامی دیگر صحابه و فرار آنها که بعضاً بعدها مسئولیت حکومت جامعه اسلامی را به عهده گرفتند، پیامبر ﷺ می‌فرماید: «الاعطین الرايه غدا رجلاً يحب الله ورسوله يفتح الله علي يديه ليس بفرار» و این جایگاه، نصیب کسی جز علی عليه السلام نشد. (ابن هشام، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۳۶۳ و حاکم نیشابوری، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۳۲۵)

۳-۳-۳. پاسخ به مسئله بزرگ‌نمایی زید بن حارثه

۳-۳-۱. ذکر نام زید در قرآن و ازدواج او با قبیله پیامبر ﷺ

در اینکه جناب زید بن حارثه شخصیت محترمی بود، شکی نیست، اما صرف ذکر نام کسی در قرآن، بر افضلیت همه جانبه وی دلالت نمی‌کند؛ چنان‌که نام افراد ناشایستی همچون عموی پیامبر ﷺ نیز در قرآن آمده است. در مورد زید نیز خداوند با آوردن نامش تأکید می‌کند که وی در جایگاه پسر پیامبر بودن نیست (احزاب: ۳۷)؛ بنابراین شامل هیچ‌گونه وارثتی از پیامبر نمی‌شود. همچنین اگر فرضاً مقام پیامبری را ارث بدانیم، خداوند با آوردن نام زید، این مقام را از وی سلب می‌کند، نه اینکه بخواهد وی را به مقام جانشینی منصوب کند و آن را برای او اثبات نماید. علاوه بر این می‌خواهد يك سنت رایج و غلط جاهلیت، یعنی تحریم ازدواج با همسر مطلقه پسرخوانده را محو نماید؛ زیرا مردم آن زمان به راحتی قادر به پذیرش نادرست بودن این رسم نبودند. (سیوطی، بی‌تا، ج ۶، ص ۶۱۳)

اینکه گفته شده است پیامبر ﷺ برای تثبیت مقام زید، به گرفتن زن‌های متشخص از قریش برای وی اقدام نمود، باید گفت که اولاً پیامبر ﷺ برای رفع تبعیضات طبقاتی، به چنین وصلت‌هایی اقدام می‌کرد، از قبیل زلفا و جوئیر (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۵، ص ۳۴۰). دوم اینکه همه همسران زید دارای موقعیت اجتماعی ظاهری نبودند مانند ام‌ایمن (برکه) که يك کنیز از منطقه نوبه بود (ابن سعد، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۱۷۹). سوم اینکه جناب زید با تمام رفعت مقام، در زندگی خانوادگی خود موفق نبوده و دارای روحیه‌ای منزوی بود. این مسئله باعث می‌شد که با همسران خود تفاهم نداشته باشد؛ چنان‌که پیامبر ﷺ به

زید می‌فرماید: برو با همسرت بساز و زندگی کن و او را طلاق نده، اما زید به طلاق اصرار می‌کند؛ همچنان که وی قبلاً زانی را گرفته و طلاق داده بود (همان، ج ۳، ص ۳۳)؛ از جمله ام‌ایمن که پیامبر ﷺ به بهستی بودن وی شهادت داده بود. (همان، ج ۸، ص ۱۷۹)

### ۳-۳-۲. ادعای تلاش پیامبر ﷺ برای جانشینی زید

نکته بعدی، درباره سخن عایشه است که گفته بود اگر زید زنده بود، حتماً پیامبر او را به جانشینی برمی‌گزید (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۱۹، ص ۳۶۶) که به فرض صحت، این موضوع، استنباط خود عایشه است نه اینکه پیامبر ﷺ چنین چیزی را فرموده باشد. همچنین اگر این سخن عایشه را قبول کنیم، بر این امر دلالت دارد که پیامبر ﷺ به فکر جانشین بوده و مسئله جانشینی را مسلمانان ابداع نکردند. حال اگر این صحبت عایشه و دریافتش از حالت پیامبر ﷺ صحیح باشد، بر این نکته دلالت دارد که با فقدان زید، پیامبر ﷺ باید فرد دیگری را جایگزین وی نماید، حتی اگر در رتبه و جایگاه زید نباشد.

### ۳-۳-۳. ادعای نخستین مسلمان بودن زید

اگر کمی با دید بازتر نگریسته شود، در همان منابعی که موضوع نخستین مسلمان بودن زید (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۴۷۰) به طور ضعیف مطرح شده، در کنار آن، با قوت زیاد و از زبان پیامبر ﷺ و علی ؑ، نخستین مؤمن به پیامبر ﷺ آورده شده است (حاکم نیشابوری، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۵۷۱)؛ لیکن آیا شما جایی دیده‌اید که از زبان زید یا افراد موثق آمده باشد که وی نخستین مسلمان است. اگر منظور این است که وی در کنار پیامبر ﷺ و در خانه آن حضرت بوده است، باید بگوییم که زید از سنین نوجوانی به منزل پیامبر ﷺ آمد (ابن سعد، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۹-۳۰)؛ در حالی که علی ؑ از کودکی در کنار ایشان بوده و تربیت شده است (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲) علاوه بر کلام امام علی ؑ که حالات خود را در خطبه قاصعه شرح می‌دهد، در بیشتر منابع اهل سنت، مسئله اول مؤمن بودن علی ؑ با قوت و قرائن محکم آورده شده است (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۲۵)؛ ابن سعد، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۱ و حاکم نیشابوری، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۳۲۵. ما می‌پذیریم که زید، از اولین ایمان‌آوردگان به پیامبر ﷺ بوده است و نه نخستین آنها.

### ۳-۳-۴. ادعای «زید احب الناس الى النبي ﷺ»

اینکه حبّ را صرفاً محبوب پیامبر ﷺ در نظر بگیریم نه به مفهوم فرد نزدیک به پیامبر ﷺ یا فرزند خوانده حضرت، باز هم هرگز نمی‌تواند مقابله کند با صدها مفهوم بالاتر از این معنا که درخور شأن علی ﷺ آمده است. از مترادفات چنین بیانی می‌توان به سخن پیامبر ﷺ درباره علی ﷺ اشاره کرد که فرمودند: «احب الناس اليّ عليّ» (هیتمی، ۱۴۱۷، ج ۲ ص ۳۵۴) و موارد بسیار زیاد دیگر در این زمینه.

وقتی از عایشه درباره محبوب‌ترین افراد نزد پیامبر ﷺ می‌پرسند می‌گوید: «از زنان، فاطمه ﷺ و از مردان، علی ﷺ بود» (ترمذی، ۱۹۹۸، ج ۶، ص ۱۸۱). همچنین آیا حبّ زید بودن، بالاتر از سخن پیامبر ﷺ در وصف علی ﷺ است که فرمودند: «علي مني وأنا من علي» (حاکم نیشابوری، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۳۳۳) و یا در حدیث طبر که پیامبر ﷺ از خدا می‌خواهد محبوب‌ترین خلقش را در خوردن مرغ بریان شریک کند که علی ﷺ می‌آید. (همان، ج ۳۴۴) مسئله دیگر اینکه صرف محبت به کسی، او را شایسته احراز مسئولیت نمی‌کند که اگر چنین فضیلتی حتی بالاتر از محبت و جزء خاندان پیامبر ﷺ شدن مطرح باشد، در مورد سلمان فارسی که پیامبر ﷺ فرمودند: «سلمان مثا اهل البيت»، مصداق بالاتری پیدا می‌کند. (ابن سعد، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۳۵۶)

۳-۳-۵. ادعای اختصاص بیشترین سهم برای زید و برادر خواندن وی توسط پیامبر ﷺ در این مقاله، موضوع سلب ارث از پیامبر ﷺ برای زید به گونه‌ای بیان شد که گویی پیامبر ﷺ خواهان این مطلب برای زید بودند و برخلاف میل حضرت، خداوند مقام فرزند پیامبر ﷺ بودن زید را از وی گرفته است؛ درحالی‌که هرگز خواسته‌های پیامبر ﷺ، چیزی جز همان اوامر خداوندی نیست. خداوند در قرآن می‌خواهد پیامبر ﷺ عملاً بر بطلان سنت غلط فرهنگ جاهلیت که پسر خوانده را عین پسر خویش می‌دانستند، مهر تأیید بزند و گرنه اگر حضرت این مطلب را در گفتار می‌فرمودند، نمی‌توانستند این مطلب را به آن مرتبه‌ای که در عمل نشان دادند، در میان مردم رایج کنند. از طرفی، ازدواج پیامبر ﷺ با زینب چگونه می‌توانست موجب نارحتی زید شود، درحالی‌که پیامبر ﷺ بارها به زید فرمودند که زینب را نگه دار و او را

طلاق نده تا اینکه حضرت با این ازدواج، بعدها متهم به چیز دیگری نشوند. اینکه پیامبر ﷺ زید را برادر خویش خواندند، در راستای آیه ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ (حجرات: ۱۰) و یک فرهنگ عمومی اسلامی است که زنان و مردان مسلمان، خواهر و برادر هم هستند. پیامبر ﷺ به ویژه می خواستند با کاربرد تعبیر برادری، رسم فرزند پیامبر ﷺ بودن زید را از اذهان بزاینند و این هرگز به این مفهوم نبوده که پیامبر ﷺ بخواهند همان مسئله عقد اخوت را بیان کنند؛ چراکه در آنجا پیامبر ﷺ بر اساس میزان فضائل اشخاص، افراد را دو به دو برادر نامیدند. چنان که ابن سعد گوید: در ماجرای برادری (که قبل از جنگ بدر اتفاق افتاد)، این برادری بر مبنای حق و برابری بود و در آنجا، زید با حمزه بن عبدالمطلب، برادر خوانده شدند (ابن سعد، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۹ و ۲۱-۲۲). این مطلب، در بیشتر منابع تأکید شده، مگر اینکه در برخی منابع، عقد اخوت زید با اسید بن حضیر نیز آمده است (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۱۸). همچنین برادر نامیدن علی ﷺ در ماجرای عقد اخوت، که فقط یک بار در مدینه اتفاق افتاد، هرگز نمی تواند همسان برادر خواندن زید باشد.

### ۳-۳-۳-۶. ادعای منصب امیری برای زید

مورد دیگر، درباره فرمانده بودن زید در هفت یا نه لشکرکشی است که اگر این مسئله در برابر برخی از صحابه مقایسه شود، فضیلتی برای زید خواهد بود؛ اما نه در برابر علی ﷺ که در همه جنگ ها (به جز یک مورد) شرکت داشته و در کنار پیامبر ﷺ تنها پرچم دار بوده است. (ابن سعد، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۵). همچنین علی ﷺ از عوامل اصلی پیروزی و عدم نابودی اسلام در جنگ ها و از ثابت قدمان در احد، از کشتندگان عمده مشرکان در بدر (مفید، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۷۰) و افتخارآفرین در خندق بوده است که پیامبر ﷺ فقط یک ضربت آن حضرت را بالاتر از اعمال همه امت تا قیامت می دانند (حاکم نیشابوری، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۳۴۵). لازم به ذکر است که سید جعفر مرتضی عاملی کتاب مستقلی درباره فرمانده اول بودن زید نوشته و ثابت کرده است که فرمانده اول در جنگ موته، جعفر بن ابی طالب بوده است و نه زید بن حارثه (مرتضی عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۲۱۰). همچنین موضوع جایگزین شدن زید به جای پیامبر ﷺ در مدینه در غیاب آن حضرت، فقط یک مورد ذکر شده (ابن سعد، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۳۵) و پیامبر ﷺ، کسان

دیگری همچون ابن ام مکتوم نابینا را هم در غیبت کوتاه مدت خویش، به جای خود در مدینه گماردند. (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۱۵۸)

### ۳-۳-۷. ادعای تلاش پیامبر ﷺ به اختصاص بیشترین سهم به زید

موضوع دیگر، تقسیم غنائم خیبر است. پیامبر ﷺ غنائم و از جمله، زمین های خیبر را میان جنگجویان تقسیم کردند و اگر کسی از دنیا می رفت آن را به ورثه اش می دادند. واقدی میزان این تقسیمات را بیان کرده که اگر هم رقم های وی صحت داشته باشد، در این ارقام، سهم فاطمه علیها السلام بیش از اسامه است (همان، ص ۶۹۶). همچنین اگر مساوی باشد، چیزی را ثابت نمی کند؛ زیرا اصولاً ملاک در اسلام، مادیات نیست تا به فرض مساوی بودن میزان غنائم، دلالت بر مساوی بودن فضیلت کند.

درباره این مطلب که زید و اسامه مانند عضوی از اعضای خانواده پیامبر ﷺ بودند، باید بگوییم که پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام درباره غلامان و افراد زیر دست بسیار سفارش می کردند که آنها را همچون دیگر اعضای خانواده به شمار بیاورید. حتی گاه در رفتارهای خود چنان به این افراد بها می دادند که گویی همچون فرزند عزیز خویش هستند؛ چنان که علی علیه السلام برای غلامش، قنبر پیراهنی تهیه می کند که قیمتی تر از پیراهن خودش است، در حالی که خودش خلیفه مسلمین است (ابن شهر آشوب، بی تا، ج ۲، ص ۹۷). همچنان که پیش از این اشاره شد، این نوع از محبت، فضیلتی برای امارت ایجاد نمی کند و به جز سلمان فارسی، پیامبر ﷺ درباره هیچ کس نفرمودند: او عیناً مانند عضوی از اعضای خانواده من است (طبرسی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۲۶۹). همین خانواده نیز در نزد خداوند، به اصحاب کساء محدود می شوند نه همه نزدیکان پیامبر ﷺ که آیه تطهیر در شأن آنها نازل شده است. (حاکم نیشابوری، بی تا، ج ۴، ص ۱۸۸۳)

### ۳-۳-۸. ادعای امیری اسامه بن زید

پیامبر ﷺ درباره تجهیز سپاه اسامه، اهدافی بسیار بلند و عالی را تعقیب می کردند که اگر محقق می شد قطعاً اوضاع به گونه ای بسیار مطلوب درمی آمد. از جمله آن اهداف اینکه حضرت می خواستند قبل از سفر ابدی شان، کسانی که منیّتی دارند و در امر جانشینی پیامبر ﷺ ایجاد اخلال می کنند، در مدینه حضور نداشته باشند

و با نبود سران کودتایی که بعدها شکل دادند، علی علیه السلام بتواند زمام حکومت را در دست بگیرد (پیشوایی، ۱۳۸۶، ص ۳۲۶)؛ چنان که در منابع آمده است وقتی اسامه از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه می‌گیرد تا روشن شدن وضعیت پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه بماند، حضرت حتی يك لحظه درنگ را نیز اجازه نمی‌دهند (ابن سعد، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۴۶). در عین حال که احساس اسامه را به فرض عاطفی بودن صرف، درك می‌کنند، اما مصالح اسلام، بالاتر از همه چیز است. در ادامه، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله بیهوش شدند و سپس به هوش آمدند، اولین چیزی که می‌پرسند این است که آیا سپاه اسامه رفته یا خیر؟ و وقتی متوجه تخلف از دستور حرکت سپاه می‌شوند می‌فرمایند: «انفد و ابعث اسامه، لعن الله من تخلف عنه» و کرر ذلك و آن را تکرار می‌کند (ابن ابی‌الحدید، بی‌تا، ج ۶، ص ۵۲). این در حالی است که قرآن کریم می‌فرماید: «هرگاه پیامبر دستوری داد، آن را بپذیرید و از هر چیزی که شما را نهی کرد خویشتان دار باشید» (حشر: ۷). با این همه، اسامه به سخن پیامبر اعتنا نمی‌کند و به گفته خود، با نامه همسرش، سپاه را متوقف می‌کند (ابن سعد، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۴). آیا این نافرمانی، ایجاد فضیلت می‌کند؟!

مورد دیگر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله به افراد زیادی فرصت می‌دادند تا استعدادشان را در زمینه‌های اجرایی نشان دهند، اما نباید تصور کرد که همه اینها به مفهوم برخورداری ذاتی این افراد در پذیرش آن مسئولیت‌ها بوده است؛ چنان که گاه در مواردی، افرادی را فرمانده سپاه قرار می‌دهند و آنها با سرافکنندگی بازمی‌گردند، مانند نخستین فرماندهان سریه ذات السلاسل یا سریه خالد بن ولید در ماجرای بنی جزیمه (ابن هشام، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۳۴) و یا سپردن مسئولیت جمع‌آوری زکات به ولید بن عقبه که خدا در آیه ششم سوره حجر، او را فاسق نامیده است. (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۱۵۵۳)

حال اگر کسی در يك مسئولیتی موفق بود، این امر بر آن دلالت نمی‌کند که وی دارای همه شرایط لازم برای احراز مقام حاکمیت است. اما کسی که همه جانبه و در تمام موارد، در حدّ اعلاّی خویش انجام وظیفه نمود و گوی سبقت را در کسب تمام فضایل از دیگران ربود، چنین فردی نه تنها نقلاً و نصباً، بلکه عقلاً نیز واجد احراز پست حاکمیت است. در این میان، اگر یکایک صحابه را در تمام ابعاد بررسی کنیم، به جز امام علی علیه السلام، کسی را واجد همه این شرایط نمی‌یابیم.



مورد دیگر اینکه اسامه، بر افرادی همچون عمر، ابوبکر و ابو عبیده جراح و... برای یک عملیات نظامی امیر بود و نه امیر بر همه مردم و از جمله علی رضی الله عنه. آیا شما موردی را سراغ دارید که جمعی اعم از شهری و لشکری و غیره باشند و پیامبر در زمان حیاتشان، در آن جمع نباشند و علی حاضر باشد و پیامبر، کسی دیگر را رهبر و فرمانده آن جمع نماید که به آن مجموعه از جمله علی رضی الله عنه حکم براند؟ هرگز چنین اتفاقی نیفتاده است، اما در مورد سایر صحابه و از جمله زید، اسامه، عمر و ابوبکر و... بسیار چنین اتفاقاتی افتاده است. در ادامه شاهد هستیم که اسامه نیز از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله تخلف می کند و با حضرت علی رضی الله عنه بیعت نکرده و در شمار قاعدین سیاسی قرار می گیرد (نویختی، بی تا، ص ۵)؛ در صورتی که قبلاً با سه خلیفه اول بیعت کرده و مطیع اوامر آنها بود. این موضوع، چه چیزی را اثبات می کند؟ آیا بیعت او با دیگر خلفا به این دلیل بود که قرابت یا منقبت آنها را بالاتر از خویش می دانست و در مورد علی رضی الله عنه چنین نمی دانند؟! یا اینکه بگوییم اینجا نیز اسامه، یک فرد متمرد از خلیفه ای است که با مردمی ترین حالت تا آن زمان انتخاب شده است. اما اینکه چرا نافرمانی می کند، موضوع جدیدی نیست؛ چرا که او با نافرمانی خود، از عوامل بزرگ انحراف مسیر اسلام بوده است.

### ۳-۳-۹. ادعای مغفول بودن جانشینی اسامه

نکته دیگر اینکه در این مقاله اذعان شده است که ابوبکر، انصار را به خاطر نژاد قحطانی بودنشان کنار می زند و خرده می گیرد. سؤالی که باید از اینها پرسیده شود این است که آیا پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه این نکته نبودند و زید و اسامه را بالفرض، واجد شرایط حکومت بودن، نمی دانستند که آنها از نژاد قحطانی هستند و زید یک غلام آزاد شده است و مردم ظاهربین پذیرای هرکسی نمی شوند؟ و پیامبر صلی الله علیه و آله باید کسی را منصوب حکومت بعد از خویش نمایند که راه هرگونه بهانه جویی را بر مردم ببندند. نکته دیگر، کاربرد واژه «امام» برای ابوبکر است که اصولاً چنین واژه ای برای هیچ یک از خلفای ثلاثه و اموی و عباسی به کار نرفته است و نخستین بار قنفذ یا عمر بن خطاب، واژه خلیفه را برای ابوبکر به کار برد (ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۲). در همین جا باید گفت که کلمه امام، به تنهایی، هیچ گونه قداستی را ایجاد نمی کند و خداوند در قرآن، امام

را به دو شکل مطلوب و نامطلوب به کار برده است<sup>۱</sup> و این واژه بعدها هم درباره پیشوایان مذهبی اهل سنت و هم درباره پیشوایان فرق شیعه کاربرد پیدا می‌کند.

بحث دیگر، در مورد سکوت اسامه در سقیفه است که چرایی و با وجود امتیازات ذکرشده، پذیرای خلافت ابوبکر شد؟ باید بگوییم برخلاف تصور نویسندگان مقاله، هرگز به فکر اسامه خطور نمی‌کرد که ذره‌ای به مسئله حکومت بیندیشد که او دارای هیچ شرط از شرایط ظاهری و باطنی، عرفی و دینی برای کسب مقام حکومت باشد. علاوه بر اینکه دنیاطلبی وی باعث شد با دریافت مزایای ویژه، به راحتی در برابر سردمداران حکومت‌های سه‌گانه سر خم کند، اما در برابر حکومت عادلانه علی علیه السلام تسلیم نگردد. با این حال، امام حسن علیه السلام، فرزند همان حاکمی که اسامه با وی بیعت نکرد، در مراسم تدفین اسامه شرکت جست و خود، او را کفن کرد. (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۱۴۹)

نکته دیگر اینکه اصل و نسب‌ها در عرب حفظ می‌شد و به صرف همراهی با یک جریان، به فراموشی سپرده نمی‌شد. نه عمار و نه صهیب رومی، هیچ‌یک که همراه قریش به مدینه آمدند را مردم قریش فرض نکردند و انتساب‌های آنها به اصل‌شان باقی ماند؛ همان طور که برای زید اثبات شد و قرآن به آن مهر تأیید زد که او هرگز فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده و نیست.

نویسنده مقاله معتقد است اسامه به احترام برادری پدرش با اسید بن حضیر، تسلیم رأی او شد. باید بگوییم چرا به احترام برادری پدرش با حمزه بن عبدالمطلب، که با تأکید زیادی در منابع آمده است؛ به طوری که حمزه، هنگام عزیمت به احد، وصایای خویش را به زید نمود (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۲۸۴)، اسامه تسلیم بنی‌هاشم و از جمله علی علیه السلام نشد. در ثانی اگر برادری اسید با زید صحت و امتداد داشته باشد، چرا ارتباط خاصی بین آنها نبوده که باعث شده اسامه در آخر عمرش دچار فقر و فلاکت شود و چرا این حمایت‌ها در هیچ‌جا مطرح نشده و بیشتر ساخته ذهن نویسنده است؟!

در پایان، نویسنده معتقد است که پیامبر صلی الله علیه و آله تلاش زیادی کرد که زید و پسرش را به حکومت برساند، ولی نشد. حال مشخص نیست پیامبر صلی الله علیه و آله در کجا؟ چه هنگام؟ و چگونه چنین تلاشی کرده که در هیچ منبعی ذکر نشده و کاشف ماجرا، جناب آقای

۱. «أَيُّمَةُ الْكُفْرَاءِ لَهُمْ لَا أَيْمَانُ». (توبه: ۱۲)

«بلانک شیب» شده است؛ درحالی که روح اسامه و زید هم از این ماجرا خبر نداشته است. اگر منظور نویسنده این است که پیامبر ﷺ پسری نداشته و می خواسته با انتساب زید و پسرش به خود، نعوذ بالله این نقیصه را جبران نماید، چنین افکار پریشانی، فقط ریشه در فرهنگ جاهلیت دارد. زیرا خداوند از جهت نعمت فرزندی، دختری را به پیامبرش عطا می کند که همه آفرینش در برابرش سر تعظیم فرود می آورد. حال اگر بنا باشد این جانشینی، وراثتی هم باشد، باید در نسل تنها فرزندش ادامه یابد، نه در نسل کسی که زمانی پیامبر ﷺ او را به خاطر ارادتش به پیامبر ﷺ و آسودگی خاطر والدینش که نگران وضع او بودند، به عنوان فرزند خوانده معرفی فرمودند تا عنوان برده بودن از وی سلب گردد، نه اینکه واقعاً پسر پیامبر ﷺ باشد. در واقع، پیامبر ﷺ سعی می کردند جبران محبت والدین نگرانش را در حق زید اعمال کند، نه اینکه پیامبر ﷺ بخواهند نقیصه نداشتن پسر را از طریق زید برطرف کند!! در این میان، اگر به ده ها کتاب و صدها روایت و حوادث تاریخی نگاهی منصفانه بیندازیم، خواهیم دید که جایگاه علی ؑ در چنان رفعتی قرار گرفته که دیگر صحابه در پرتو نور علی ؑ با داشتن فضایل محدود، محو می گردند.

### نتیجه گیری

آنچه از بیانات نویسنده محترم، آقای «خالد یحیی بلانک شیب» نمایان است، انکار کامل تعیین جانشینی حضرت امام علی ؑ است. وی گرچه در ابتدا سعی دارد تا اثبات کند اصولاً مسئله جانشینی نمی تواند اتفاق افتد؛ باین حال از این موضع کوتاه می آید و یک در عقب نشینی ناگهانی، تغییر رای داده و با ارائه شواهدی می کوشد ثابت کند که نه تنها پیامبر اکرم ﷺ جانشین داشته، بلکه به اشکال گوناگون درصدد تثبیت جایگاه این کاندیدای مورد نظر برای امر جانشینی بوده است.

در این میان، دلایلی که وی عرضه می کند از نگرش سطحی او نشئت می گیرد و در برابر نصوص روشن اصل نیاز به مسئله جانشینی از یک سو و براهین منور و خورشیدسان اثبات جانشینی امام علی ؑ برای حق پویان دارای قلوب انعطاف پذیر، مطلبی برای ارائه ندارند. تدابیر محکم نبی مکرم ﷺ در تثبیت و تحکیم خلافت امیرالمومنین ؑ به صورت مکرر، از جمله واقعه غدیر خم، به عنوان مهم ترین نماد آینده نگری حضرت، با اندکی نگرش منصفانه و عالمانه، گویای پیش بینی پیامبر ﷺ در این زمینه است.

## فهرست منابع

١. قرآن كريم
٢. نهج البلاغه
٣. ابن ابى الحديد، عزالدين، ١٣٨٥ ق/١٩٦٥ م، شرح نهج البلاغه، بيروت: دار الاحياء الكتب العربيه.
٤. ابن سعد، محمد، ١٤١٧ ق/١٩٩٦ م، طبقات الكبرى، بيروت: دار احياء التراث العربى.
٥. ابن شهر آشوب، محمد بن على، بى تا، مناقب آل ابى طالب، بى جا: انتشارات علامه.
٦. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، ١٤١٢ ق، الاستيعاب فى معرفه الاصحاب، تحقيق: على محمد بجاوى، بيروت: انتشارات دار الجيل.
٧. ابن عساکر، على بن حسن، ١٤١٥ ق، تاريخ مدينه دمشق، تحقيق: على شيرى، بيروت: دار الفكر.
٨. ابن قتيبه دينورى، عبدالله بن مسلم، ١٤١٠ ق، الامامه و السياسه، بيروت: دار الاضواء.
٩. ابن هشام، عبدالملك، ١٤١٧ ق/١٩٩٧ م، سيره النبويه، بيروت: دار احياء التراث العربى.
١٠. بخارى، أبو عبدالله محمد بن إسماعيل الجعفى، ١٤٠٧ ق/١٩٨٧ م، الجامع الصحيح المختصر، تحقيق: مصطفى ديب البغا، اليمامة - بيروت: دار النشر - دار ابن كثير.
١١. بلاذرى، احمد بن يحيى بن جابر، ١٤١٧ ق، انساب الاشراف، بيروت: دار الفكر.
١٢. پيشوايى، مهدى، ١٣٨٦ ش، تاريخ اسلام، قم: نشر معارف.
١٣. ترمذى، محمد بن عيسى، ١٩٩٨ م، سنن، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت: دار الغرب الإسلامى. حاكم نيشابورى، ابى عبدالله محمد بن عبدالله، ١٤٢٢ ق/٢٠٠٢ م، المستدرک على الصحيحين، بيروت: دار الفكر.
١٤. سليمانى اردستانى، عبدالرحيم، ١٣٨٦ ش، درسنامه اديان ابراهيمى، قم: كتاب طه.
١٥. سيوطى، جلال الدين، بى تا، الدر المنثور، بيروت: دار الفكر.
١٦. طبرسى، فضل بن حسن، ١٤١٥ ق، مجمع البيان فى تفسير القرآن، بيروت: مؤسسه الاعلمى للمطبوعات.
١٧. طبرى، محمد بن جرير، ١٤١٨ ق/١٩٩٨ م، تاريخ الزسل و الملوك، بيروت: دار الفكر.
١٨. عسقلانى، أحمد بن على بن حجر، ١٤١٢ ق/١٩٩٢ م، الإصابه فى تمييز الصحابه، تحقيق: على محمد البجاوى، بيروت: دار النشر - دار الجيل.

۱۹. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۷ ش، اصول کافی، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران: انتشارات دار الکتب الاسلامیه.

۲۰. مرتضی عاملی، سید جعفر، ۱۴۰۹ ق، بحوث و دراسات فی تاریخ و الاسلام، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۲۱. مزی، جمال الدین، ۱۴۰۰ ق، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، تحقیق: بشار عواد معروف، بیروت: انتشارات موسسه الرساله.

۲۲. مفید، محمد بن محمد، ۱۴۱۳ ق، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، قم: موسسه آل البيت علیهم السلام.

۲۳. نوبختی، حسن بن موسی، بی تا، فرق الشیعہ، بیروت: دار الاضواء.

۲۴. واقدی، محمد بن عمر، ۱۴۰۹ ق/۱۹۸۹ م، مغازی، بیروت: منشورات موسسه الاعلمی للمطبوعات.

۲۵. هیتمی احمد بن محمد، ۱۴۱۷ ق، الصواعق المحرقه، بیروت: نشر الرساله.

۲۶. یعقوبی، احمد بن یعقوب بن جعفر بن وهب ابن واضح، بی تا، تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر.

27. Khalid Yahya, Blankinship the end of the jahad state, 1994, sunny press 25.

## تاریخ نامه جامعه

سال دوم  
شماره سوم  
۱۴۰۲

ترجمه بخشی از مقاله جانشینی از خالد یحیی بلانک شیب و نقد و بررسی آن



## نقد دیدگاه مایکل الن کوک در امریه معروف و نهی ازمَنکر؛ مطالعه موردی: نهضت حسینی

نجمه صالحی<sup>۱</sup>، زهرا کیا<sup>۲</sup>

### چکیده

امربه معروف و نهی ازمَنکر به مثابه یکی از فروع دین اسلام، نقش مهمی در تحرک یا سکون جامعه دینی دارد تا جایی که یکی از عوامل تأثیرگذار در نهضت امام حسین علیه السلام به شمار می رود و دانشمندان زیادی این رویداد را از منظر امریه معروف و نهی ازمَنکر تحلیل کرده اند. بر این اساس، این نوشتار با روش کمی - انتقادی و با استناد به داده های کتابخانه ای، کتاب «امربه معروف و نهی ازمَنکر در اندیشه اسلامی» نوشته مایکل الن کوک، یکی از مستشرقان انگلیسی را مورد مذاقه قرار داده است. یافته های پژوهش حاکی از آن است با وجود آنکه هدف کتاب، روایتگری و بررسی امریه معروف و نهی ازمَنکر در اسلام است، اما به نهضت امام حسین علیه السلام به عنوان یکی از جریان های سیاسی مهم که بر مبنای این فریضه بنیان نهاده شده، کم توجه است و در حاشیه مباحث اصلی، به آن اشاره ای جزئی می کند که به نظر می رسد از رویکرد شخصی نویسنده تأثیر پذیرفته است.

**واژگان کلیدی:** امام حسین علیه السلام، شیعه، امریه معروف و نهی ازمَنکر، نهضت حسینی،

مایکل الن کوک.

۱. دانش آموخته سطح سه تاریخ اسلام جامعه الزهراء علیها السلام، مدرس مجتمع آموزش عالی بنت الهدی

(جامعه المصطفی العالمیه) و دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام، قم، ایران؛

na.salehi1981@gmail.com

۲. دانش پژوه سطح سه تاریخ اسلام جامعه الزهراء علیها السلام، قم، ایران (نویسنده مسئول)؛

kiazahra150@gmail.com

شاید بتوان مهم‌ترین دلیل ماندگاری نهضت حسینی را «امر به معروف و نهی از منکر» برشمرد که در سایه آن، سایر احکام و اصول اسلام، قابلیت پیاده‌سازی می‌یابند. عاملی که سیدالشهدا علیه السلام صریحاً به آن استناد و چندین مرتبه در مسیر حرکت خویش به آن اشاره می‌کند؛ مسئله‌ای که سبب برجسته شدن رویداد عاشورا شده و به تبع آن، مورد توجه اندیشمندان مسلمان و مستشرقان قرار گرفته است.

در واقع شرق‌شناسی، به‌عنوان یک رشته مطالعاتی منسجم، از ابتدای قرن نوزدهم آغاز گردید. تا پیش از این دوران، تلاش غربیان در مطالعات شرقی، اغلب جنبه کلیسایی و مبارزه با اسلام داشت و بیشتر نوشته‌های آن عصر، مملو از اتهاماتی به دین اسلام و یافتن نقاط ضعف مسلمانان بود. از اواخر قرن نوزدهم، مطالعات شرق‌شناسی به رشته‌ای مستقل تبدیل شد و با انتشار تألیفاتی از این گروه از پژوهشگران در جهان، اسلام از دیدگاه آنان به جهانیان معرفی گردید.

در تاریخ اسلام، رویدادهای زیادی مورد توجه و تحقیق قرار گرفته است. در این میان، زندگانی امام حسین علیه السلام و شخصیت ایشان نیز به‌عنوان رویدادی تأثیرگذار، مورد توجه تمامی کسانی است که در صدد مطالعه تاریخ تشیع هستند؛ زیرا نهضت حسینی در رویدادهای پسین و سرنگونی حکومت امویان مؤثر بوده و واقعه عاشورا در کتب تاریخی به صورت متواتر نقل شده است. مستشرقان نیز در طول دوران مطالعات خود، نگاهی ویژه به نهضت حسینی داشته و به همین دلیل، در اغلب کتاب‌هایی که درباره تشیع نوشته شده، بخشی را به معرفی امام حسین علیه السلام اختصاص داده‌اند. همچنین به دلیل اینکه نظریات این افراد نسبت به امام حسین علیه السلام پایه و اساس دیدگاه‌های بعدی فرد درباره تشیع به شمار می‌رود؛ لذا در این نوشتار، تحقیق در زمینه مطالعات مستشرقان، در این موضوع انتخاب گردید و از میان این شرق‌پژوهان، «مایکل الن کوک» به دلیل نوع انتخاب موضوع و نیز کتاب «امر به معروف و نهی از منکر در اندیشه اسلامی» وی گزینش شد.

باید توجه داشت دلایل مطالعات مستشرقان یکسان نبوده است؛ چراکه آنان با انگیزه شخصی یا پژوهش علمی یا استفاده از نکات کاربردی یا حتی یافتن نقاط ضعف شیعه و نظایر آن، به تحقیق و بررسی در زوایای مختلف تاریخ اسلام و به‌ویژه تشیع پرداخته‌اند.



در این میان، عامل نگارش اثر در مایکل آلن کوک متفاوت بود، در واقع، یک حادثه او را به تحقیقی گسترده درباره فریضه امریه معروف و نهی از منکر در اسلام سوق داد و در خلال تتبع در مورد این اصل، به عامل نهضت امام حسین علیه السلام نیز توجه می‌کند. آلن کوک با انگیزه شناخت اصل مهمی در دین اسلام، به پژوهش پرداخت و حاصل کار او کتابی با عنوان «امریه معروف و نهی از منکر در اندیشه اسلامی» شد.

پیش از این اثر، مقالاتی در این زمینه انتشار یافته‌اند، از جمله:

- «نهی از منکر و تحولات جدید اسلامی؛ نقد دیدگاه مایکل کوک»، مصطفی

جعفرپیشه‌فرد، نشریه گفتمان حکومتی، سال دوم، ۱۳۹۷؛

- «نگاهی به امریه معروف و نهی از منکر در تراث اسلامی از منظر مایکل کوک و نقد

آن»، مصطفی جعفرپیشه‌فرد، نشریه گفتمان حکومتی، سال دوم، ۱۳۹۷؛

- «نهی از منکر و تحولات جدید اسلامی و جامعه مدنی ایرانی؛ نقد دیدگاه مایکل

کوک»، مصطفی جعفرپیشه‌فرد، نشریه گفتمان حکومتی، سال دوم، ۱۳۹۸.

در مقالات آقای جعفرپیشه‌فرد اغلب، کتاب آلن کوک و مطالب مرتبط با امریه معروف

و نهی از منکر از نظر کلامی، فقهی و حقوقی و گاه در جامعه خاص بررسی شده است.

اما تفاوت اثر حاضر با این مقالات، پرداختن به بُعد امریه معروف و نهی از منکر به عنوان

عامل قیام امام حسین علیه السلام از دریچه نگاه کوک و بررسی نقاط قوت و ضعف دیدگاه این

مستشرق است.

این تحقیق درصدد پاسخ به این سؤال است که آلن کوک، عامل امریه معروف و

نهی از منکر نهضت حسینی را چگونه مورد مذاقه قرار داده است؟ لذا در راستای پاسخ

به این سؤال، نوشتار حاضر در چهار بخش: اندیشه و زندگی علمی مایکل آلن کوک؛

بررسی دیدگاه مایکل آلن کوک در مورد امریه معروف و نهی از منکر، بررسی دیدگاه مایکل

آلن کوک درباره امامیه و نهضت حسینی و در نهایت، نقد دیدگاه آلن کوک درباره نهضت

امام حسین علیه السلام تنظیم شده است.

## ۱. اندیشه و زندگی علمی مایکل آلن کوک

مایکل آلن کوک، مورخ و اسلام‌شناس معاصر و دانش‌آموخته دانشگاه کمبریج

انگلستان در رشته تاریخ انگلستان و اروپا است. وی در دانشگاه پرینستون آمریکا به تدریس پرداخت و دانشجویان زیادی با ملیت‌ها و مذاهب مختلف، رشته‌های مختلف اسلام‌شناسی و روش دستیابی به منابع اصیل اسلامی را از او آموخته‌اند. وی دانش وسیعی در مورد اسلام و منابع اسلامی دارد و کتاب‌هایی در زمینه تفسیر، فقه، حدیث و تاریخ اسلام و تمدن اسلامی به رشته تحریر درآورده است. وی کتاب امر به معروف و نهی از منکر در اندیشه اسلامی را طی دوازده سال با انگیزه شناخت این فریضه در اسلام، با مراجعه به ۱۷۰۰ کتاب نگاشت که ۱۳۰۰ مورد آنها، کتب اسلامی است (محقق و چرم‌دوز، ۱۳۹۹، ص ۱۰۶). کوک در کتاب خود، تمامی داده‌های مربوط به نحله‌ها و فرقه‌های اسلامی و مذهبی را از لحاظ فکری و عملی، تا آنجا که ممکن بوده، واکاوی و به طور کامل ذکر کرده و در هر بخش، مصادر و منابع کهن مرتبط را بیان نموده است. (کوک، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۰-۱۱)

کوک در نگارش این کتاب، با قرار دادن یک روش توصیفی - تحلیلی به عنوان پایه و اساس کار خود و با به تصویر کشیدن سیر کلی و تطور تاریخی تفکر و اندیشه متفکران اسلامی، این امر را در برهه‌های مختلف زمانی مورد بررسی قرار داده است. کتاب مایکل کوک که با بیان حادثه قطار شهری شیکاگو در سال ۱۹۸۸م شروع می‌شود، این انتظار را برای خواننده پدید می‌آورد که راهکاری با عنوان امر به معروف و نهی از منکر برای درمان دردهای اجتماعی دنیای غرب در جلوگیری از معضل فساد اخلاقی پیدا شده است؛ اما این موضوع مانند داستان‌های ادبی، به صورتی نیمه تمام رها می‌گردد. در واقع با مطالعه کتاب، مسائل زیادی مطرح می‌شود که ناتمام باقی می‌ماند. (صفری، ۱۳۸۸، ص ۱۱۶-۱۱۷)

کوک در اثر خود به این نکته اشاره می‌کند که در مورد امر به معروف و نهی از منکر چیزی نمی‌دانسته تا اینکه در جریان پژوهش‌های خود، از آن آگاه شده و دریافته است اسلام، تعالیمی ویژه برای چنین وظیفه‌ای دارد؛ لذا روی دادن حادثه عاشورا و سکوت ناظران و غنی بودن منابع اسلامی در مورد عدم سکوت در برابر منکر، انگیزه‌ای برای نگارش این موضوع خاص گردید. وی تاریخ امامیه را به سه دوره تقسیم می‌کند: دوره اول، دوران حضور امامان شیعه؛ دوره دوم، از قرن چهارم تا هشتم و دوره سوم، از قرن هشتم تا عصر حاضر. کتاب کوک، دارای بیست فصل و پنج بخش اصلی است که در آن درباره حنبلیان،

معتزلیان، شیعیان و دیگر فریق اسلامی و فراسوی اسلام سنتی و همچنین آیات و احادیث مهم درباره امر به معروف و نهی از منکر، تحلیل‌هایی آورده و با ارائه کتاب‌شناسی گسترده و نمایه، پژوهش خود را تکمیل کرده است. (کوک، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۴۱۰ و صفری، ۱۳۸۸، ص ۱۱۶-۱۱۷)

از بارزترین ویژگی‌های این کتاب، تتبع و جستجوی مناسب در منابع فراوان است. نویسندگان، از یک روزنامه که شروعی برای این کار بوده تا جستجو در منابع متقدم ادیان و آیین‌ها، به صورت بسیار دقیق و استادانه استفاده و از هرگونه جعل، خودداری کرده است. امتیاز دیگر این اثر، دارا بودن ارجاعات فراوان و تحلیل داده‌ها است؛ به گونه‌ای که هیچ ادعایی بدون دلیل و ارجاع لازم مطرح نمی‌شود. هرچند وی از قیام امام حسین علیه السلام، در حاشیه و به طور مختصر یاد کرده است، اما از منظر این مستشرق، یکی از مهم‌ترین موارد بررسی جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در مکتب تشیع امامی، شناخت ابعاد مختلف قیام امام حسین علیه السلام است. (صفری، ۱۳۸۸، ص ۱۱۶-۱۱۷)

آلن کوک در بخشی از کتابش می‌نویسد: در مقام مورخی اندیشه‌شناس امیدوار بودم بیان کنم که اسلام چگونه به این آموزه دست یافت و چرا این اندیشه در جوامع مختلف به صورت‌های متفاوت درآمد و مایلیم بدانم این سنت خردمندان در جامعه‌ای که از آن نشئت گرفته و با آن ارتباط داشته، چه تحولی در زندگی مردم آن جامعه ایجاد کرد؟ (کوک، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۰)

## ۲. بررسی دیدگاه مایکل آلن کوک درباره امر به معروف و نهی از منکر

امر، به معنای فرمان دادن و نهی، بازداشتن از کاری است. معروف، چیزی است که شرع و عقل آن را می‌پسندد و نیکو می‌دارد و منکر، آنچه که شرع و عقل آن را نمی‌پسندد و نکوهش می‌کند. امر به معروف و نهی از منکر، از واجبات شرعی و عمومی برای حفظ احکام دیگر اسلام است و فریضه‌ای که سایر اعمال عبادی به وسیله آن برپا می‌شود (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۵، ص ۵۶) و نه تنها به اتفاق فقهای اسلام، واجب؛ بلکه اصل و جوب آن، در شمار ضروریات دین اسلام است. در روایات در بحث امر به معروف و نهی از منکر آمده است که باید انسان در دل نسبت به معروف میل داشته و از منکر بیزار باشد. (حر عاملی، بی‌تا، ج ۱۶، ص ۱۳۷-۱۴۳)

درباره امر به معروف و نهی از منکر توصیه‌های زیادی در قرآن آمده است و عامل بسیاری از نگون بختی‌های ملل گذشته را که باعث تباهی و انقراض آنها شده، ترک این اصل معرفی می‌کند (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۳۱۲). در اسلام، حتی یک خدمت کوچک، مثل سنگی را از پیش پای کسی برداشتن، از معروف شمرده و مستحب تلقی و ارزش دینی محسوب می‌شود (طوسی، ۱۴۱۴، ص ۱۸۳). بنابراین امر به معروف و نهی از منکر، لازمه زندگی اجتماعی بشر است؛ اصلی که طبق سخن کوک، در جوامع غربی و فرهنگ غرب، هنوز درک و تعریفی ندارد (کوک، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۸)؛ در حالی که در اسلام و از منظر قرآن، امر به معروف و نهی از منکر بزرگ‌ترین رکن تشکیل جامعه و مهم‌ترین عامل بقای آن به شمار می‌رود. مسلمانان، بهترین امت قلمداد می‌شوند؛ زیرا این فریضه را اجرا می‌کنند و همگان در قبال این فریضه مسئولند. (آل عمران: ۱۱۰)

کوک پس از شنیدن خبر تجاوز و بی‌اعتنایی مردم نسبت به این‌گونه مسائل می‌گوید: آدم نمی‌تواند فقط در کناری بایستد و ببیند زنی در منظر عام مورد تجاوز قرار می‌گیرد. احساس می‌کنیم به نوعی وظیفه داریم علاوه بر آنکه خود باید به شایستگی رفتار کنیم، دیگران را نیز باید از ارتکاب کارهای ناشایست نسبت به هم‌نوعان خود بازداریم.

وی در ادامه می‌افزاید: در زندگی روزمره، ما نامی برای این وظیفه نداریم. هنوز به تدوین کلی مواردی که باید آن را به کار ببریم و شرایطی که از انجام آن معافیم نپرداخته‌ایم. اهمیت کار در اینجاست که این کاری نیست که فرهنگ ما آن را پرورده یا به آن سامان بخشیده باشد. فرهنگ ما تعریف خاصی برای این ادراک ندارد. درست است که حقوق دانان و فیلسوفان ما بحث‌هایی دارند که ما در چه مواردی، وظیفه‌ای برای امداد و نجات داریم، اما این بحث، مهجورتر از آن است که به عنوان فرهنگ ما به تفصیل توصیف شود. اما اسلام، برعکس، نام و تعالیمی ویژه برای چنین وظیفه اخلاقی گسترده‌ای دارد و آن را امر به معروف و نهی از منکر گفته است. وی سپس می‌گوید: من در این مورد چیزی نمی‌دانستم تا اینکه ضمن تحقیقات اسلامی خود، از آن آگاه شدم. (همان، ص ۱۸-۱۹)

علت فروپاشی جوامع پیشین، ترک این فریضه بوده (اعراف: ۱۵۷) و این فریضه، بر نماز و دیگر واجبات، مقدم است و لازمه اجرای آن، صبوری و تحمل مشقت است (لقمان: ۱۷). این فریضه، از حقوق و تکالیف متقابل مسلمانان است و در نهایت، اگرچه

بر همگان واجب است، ولی بر آگاهان و عالمان، واجب تر است. آنان هستند که به دلیل موقعیت خود و آگاهی عمیقی که از این فریضه و نقش آن دارند. باید پاسدار آن باشند. خداوند متعال آنگاه که از زشت کاری های یهود سخن می گوید، بر عالمان و احبارشان خرده می گیرد که چنانچه از منکر نکردند (مائده: ۷۹). توصیه ویژه قرآن این است که برای اجرای این فریضه باید قدرتمند بود (انفال: ۶۰)

کوک در قسمت ارجاعات احادیث امریه معروف و نهی از منکر، در کنار دو کتاب از کتب اربعه شیعه، از منابع اهل سنت نیز نام برده است. تاریخ نگارش این منابع، قرن های سوم، چهارم و نهم هجری است: مانند کنز العمال، تنبیه الغافلین، مجمع الزوائد و مسند ابویعلی موصلی که تاریخ صدور این منابع از اهل سنت را ذکر کرده است. (کوک، ۱۳۸۶، فهرست منابع)

### ۳. بررسی دیدگاه مایکل الن کوک پیرامون مذهب امامیه و نهضت حسینی

در این بخش ابتدا به مباحث امامیه اشاره و سپس نظر کوک در این موضوع و نیز نهضت حسینی بیان می شود. در مذهب امامیه، مسئله جانشینی پیامبر خدا ﷺ در موضوعاتی نظیر امامت، خلافت و امثال آن تجلی یافته و اساسی ترین موضوع فکری در تاریخ جهان اسلام بوده است. این مسئله، اولین اختلافی بود که در جامعه اسلامی پدید آمد (اشعری، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۳۹ و مسعودی، ۱۸۹۳، ص ۲۸۴) و هیچ موضوعی همانند آن، محل اختلاف نبوده است. (شهرستانی، ۱۹۹۳، ج ۱، ص ۳۱)

مسئله امامت، مبنای تفکر برخی از فرقه های اسلامی را تشکیل می دهد که در این میان، بنیان اصلی تفکر شیعه، اعتقاد به امامت است. هرکدام از فرقه های اسلامی ناگزیر از اظهار نظر درباره امامت بوده اند (النشار، بی تا، ج ۱، ص ۲۲۸-۲۳۱). معتزله، خوارج و شیعه، به واجب بودن امامت باور داشته و حصول صلاح جامعه را تنها از طریق گرد آمدن به دور یک شخص می دانستند. مرجئه و حشویه، به لزوم امامت اعتقاد نداشتند، ولی معتقد بودند بهتر است بدون جنگ و خونریزی، برای جامعه اسلامی حاکمی انتخاب شود (حمیری، ۱۹۸۵، ص ۲۰۲). امامیه که منصوص بودن امام را اصل اساسی اندیشه امامت می دانند، معتقدند رسول خدا ﷺ به امر الهی، چندین مرتبه این مسئله مهم را به مردم یادآوری نموده و حضرت علی (ع) را به عنوان جانشین خود از سوی خداوند معرفی

کرده‌اند (سید مرتضی، ۱۴۱۱، ص ۴۳۷). در مقابل، علمای اهل سنت معتقدند امر جانشینی پیامبر ﷺ به مردم واگذار شده است. هرچند برخی از دانشمندان اهل سنت، به حجیت و شرعیت نص قائل هستند، اما معتقدند در هیچ نصی، در زمینه تعیین جانشین، جانشینی تعیین نشده است. (ایچی، بی تا، ص ۳۹۹ و جرجانی، ۱۹۰۷، ج ۸، ص ۳۵۱)

کوک با مطالعه آثار فرق مختلف اسلامی، میراث اهل سنت و امامیه را از نظر محتوا و خصوصیات، در موارد بسیاری متفاوت می‌داند و در بحث امامیه، به حرکت‌های اصیلی مانند قیام «کربلا» می‌پردازد که با شعار امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند (کوک، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۱۴)، او با اشاره‌های متشتت و سست، سرمشق‌های بی‌بدیل سنت اسلامی مانند سیره نبوی و قیام حسینی را به صورت کم‌اثر و تعلیقه‌ای مطرح می‌کند. در بحث امامیه، هنگامی که یک حدیث از امام محمد باقر علیه السلام را دال بر عمل‌گرایی شیعه می‌یابد، به دلیل تعصب پنهان در اثرش، آن را با بیان دلایلی غیرمستند رد می‌کند. او پس از واکاوی محتوای احادیث شیعه، تحلیل نادرستی می‌کند و ادعا دارد که عمل‌گرایی، جایگاه ویژه‌ای در احادیث امامیه ندارد که البته این ادعای او با توجه به وجود نهضت امام حسین علیه السلام در صفحات تاریخ، نقض می‌شود.

کوک در کتاب خود، تنها چند حدیث از امام حسین علیه السلام آورده و در چند جا فقط به ذکر نام ایشان بسنده کرده است آن هم درجایی که سخن از سایر فرقه‌های اسلامی است. مثلاً در فصل نهم (معتزلیان)، در هنگام بیان لزوم تحقق پنج شرط (شروط امر به معروف و نهی از منکر) برای وجوب این فریضه، در شرط پنجم، یعنی نداشتن خطر برای فرد، بیان می‌کند اگر تحمل رنج برای آمر و ناهی به منظور اعزاز دین باشد، شایسته است اقدام به این کار کند و در غیر این صورت لازم نیست. در ادامه، اشاره می‌کند که از این رو شرایط حسین بن علی علیه السلام را درک می‌کنیم که به امر به معروف و نهی از منکر اصرار ورزید تا به شهادت رسید. حتی زمانی که از حسین بن علی علیه السلام به عنوان یک سرمشق یاد می‌کند، اشاره مستقیم او به معتزلیان است نه خاص سیدالشهدا علیه السلام. (کوک، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۴۴)

مایکل کوک در یک مقایسه، نظام امر به معروف و نهی از منکر شیعه را متأثر و برگرفته از فقه اهل سنت معرفی می‌کند و در مسیر تحقیق، کمتر به منابع شیعی مراجعه و استناد کرده است (همان، ص ۴۱۱)؛ حال آنکه نهضت امام حسین علیه السلام در عاشورا، محور تفکر

شیعی بوده و بررسی جایگاه امریه معروف و نهی از منکر در مکتب تشیع امامی، با شناخت ابعاد مختلف قیام امام حسین علیه السلام میسر است. منابع اولیه امامیه، به فراوانی مجموعه احادیث اهل سنت یا کتب فقهی حنفیان در یک عصر واحد نیست، اما بسیار بیشتر از اسناد ناپیوسته و ناقص معتزله و زیدیه است (همان، ص ۴۱۲)؛ درحالی که مایکل کوک، در منابع فرقه زیدیه و معتزله، بیش از شیعه امامیه واکاوی کرده است. کوک دانش وسیعی درباره اسلام و منابع اسلامی دارد و قیام امام حسین علیه السلام نیز از جمله مسائل تأثیرگذار تاریخ اسلام و جریان ساز و غیر قابل کتمان بوده است، اما به نظر می‌رسد چون شیعه را اصیل نمی‌دانسته، تمایل نداشته است هدف و عامل اصلی قیام و شخصیت امام حسین علیه السلام را به روشنی فهم کند. به عبارت دیگر در این مورد، عامدانه چشم‌پوشی کرده است؛ حال آنکه به عنوان نمونه، بر اساس نقل مورخان، آنگاه که حرّ بن یزید ریاحی مانع حرکت امام شد، آن حضرت نامه‌ای به بزرگان کوفه نوشت و تمام موارد چهارگانه را در این نامه بیان فرمود: «فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ، مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا حُرِّمَ اللَّهُ... نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مَخَالِفًا لِسُنَّةِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْ بِفِعْلِهِ وَلَا قَوْلِهِ، كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ؛ می‌دانید که پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در زمان حیاتش فرمود: هرکس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال شمرده و پیمان خدا را شکسته، با سنت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مخالفت ورزیده و در میان بندگان خدا به ظلم و ستم رفتار کرده، ولی با او به مبارزه عملی و گفتاری برنخیزد، سزاوار است که خداوند او را به جایگاه آن سلطان ستمگر (جهنم) وارد کند». امام حسین علیه السلام با این سخنان، افزون بر تأکید و یادآوری وظیفه همه مردم، به ویژه بزرگان کوفه، تصمیم قطعی خویش را برای انجام معروف یعنی اصلاح امور و مبارزه کامل با خودکامگان و ستمگران بنی‌امیه اعلام می‌کند و این مبارزه را نیز مشروط به حمایت آنها نمی‌کند. (خوارزمی، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۲۳۴)

لازم به ذکر است نمی‌توان ادعای استخراج نیمی از احادیث شیعیان از احادیث اهل سنت را پذیرفت؛ زیرا تاریخ تدوین حدیث در شیعه، بر تاریخ تدوین حدیث در اهل سنت مقدم بوده و شیعه در این زمینه مستقل عمل کرده است. (کوک، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۴۱۱-۴۱۲)

به نظر می‌رسد نگرش غیرعلمی دولت‌های غربی به کشورهای اسلامی، در نوع نگرش

مستشرقان غربی بی تأثیر نیست. اگر به سیر تاریخی مطالعات مستشرقان درباره اسلام و مکتب تشیع دقت شود، این نکته هویدا است که اغلب مطالعات آنها، بر مبنای آثار و تفکر اهل سنت و بیشتر موارد استنادی آنها، از منابع دست دوم و سوم است (محقق و چرم‌دوز، ۱۳۹۹، ص ۱۲۴)؛ لذا شناخت صحیحی از مکتب تشیع ندارند. البته موضع‌گیری مستشرقان به مکتب تشیع، یکسان نیست؛ زیرا پژوهش آنها، با اهداف و انگیزه‌های مختلفی صورت گرفته است و این رویکرد را می‌توان در آثار آنها مشاهده کرد.

مایکل ال‌ن کوک نیز در اثر خود، مانند اغلب همکاران خویش، رفتارهای ناشی از امر به معروف و نهی از منکر در اهل سنت را بسیار برجسته کرده و شیعیان را به عنوان گروهی معرفی می‌کند که اهل عمل نبوده و بیشتر اهل تسلیم و رضا هستند تا از این طریق، منکر خلوص احادیث شیعی در این زمینه شود. وی کتب روایی و علمای بزرگ شیعه را متأثر از اهل سنت معرفی می‌کند که احادیث سنی را به اسم ائمه وارد مکتب جعفری کرده‌اند (کوک، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۷۱ و ۴۱۳). کوک در بحث عمل‌گرایی زیدیه بیان می‌کند که روایت‌ها منحصر به منابع بسیار محدود و شخصیت‌های زیدی نیست؛ بنابراین ابومخنف، مورخ شیعی، حدیثی از امام حسین علیه السلام نقل می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هرکس حاکم ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می‌شمارد و پیمان خدا را می‌شکند و به خلاف سنت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رود و به بندگان تعدی می‌کند و به کردار و گفتار، عیب او را نگوید (لم یغیر علیه)، بر خدا فرض است او را به جایی که باید، ببرد». (همان، ص ۳۷۶)

ال‌ن کوک در فصل یازدهم با عنوان «امر به معروف در مکتب امامیه» می‌گوید: همان گونه که می‌دانیم حسین بن علی شخصیتی است که نهی از منکر و قیام معصومانه در سرشت اوست. زائران مرقد این شهید گواهی می‌دهند که او امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد (همان، ص ۱۸). وی با حدیثی که در پاورقی آورده است، ادعا می‌کند امام حسین علیه السلام و امام علی علیه السلام امر به معروف را مخالفت با ستمکار بیان می‌فرمایند و از نگرشی مثبت نسبت به مخالفت با سلطان ستمگر حکایت دارد و با نظرهای منفی که پیش از این با آن روبه‌رو بودیم در تضادی آشکار است. کوک این حدیث را در فصل هجدهم، در بحث تحولات جدید اسلامی نیز آورده است.

آلن کوک نگاه قرآن، تفاسیر و روایات در مورد امر به معروف و نهی از منکر را دارای ابهام



معرفی می‌کند (همان، ص ۲۲). به نظر می‌رسد هرچند تحقیق او حاکی از تتبع وی در منابع اسلامی است و شیعه (در معنای عام، اعم از امامیه، زیدیه و...) را دارای پربارترین اسناد در این مقوله معرفی می‌کند، اما در بخش امامیه، احادیث شیعه در کتب روایی درباره این فریضه مهم را محدود می‌پندارد. ظاهر امر نشان می‌دهد وی به همه منابع شیعی اشراف نداشته و با رجوع به منابع اهل سنت، شیعه را در بحث روایی، مستقل از اهل سنت ندانسته است. وی بر این عقیده است که در کتاب «کافی» شیخ کلینی و «تهذیب الاحکام» شیخ طوسی، تنها بیست حدیث در مبحث امریه معروف و نهی از منکر وجود دارد که نیمی از این احادیث، شامل پند و اندرز و بدون محتوای عقیدتی است. همچنین در دو کتب دیگر از کتب اربعه، یعنی «من لایحضره الفقیه» شیخ صدوق و «استبصار» شیخ طوسی و سایر کتب حدیثی، مطلبی در این مورد وجود ندارد (همان، ص ۴۱). به نظر می‌رسد با تحقیق در کتب روایی شیعه، می‌توان به احادیث زیادی در این باب دست یافت که کوک از آن غفلت کرده است.

مهم‌ترین علل و پایه نظری نهضت کربلا، انجام فریضه امریه معروف و نهی از منکر بوده است سیره حسینی و منش امام حسین علیه السلام در قیام کربلا، امری نبود که یک باره شکل گرفته و عینیت یافته باشد. کوک در مورد شیعه، جملات ضد و نقیض دارد. به عنوان نمونه، وی در جایی از کتاب خود آورده است که امامیه، عمل‌گرا نیست و اهل تسلیم و رضا است (همان، ص ۳۷)؛ در حالی که در جایی دیگر اشاره می‌کند حسین بن علی آن قدر به امریه معروف و نهی از منکر اصرار ورزید تا به شهادت رسید. (همان، ص ۳۴۴)

از زبان شهید مطهری، آنجا که وی تأیید می‌کند وقتی مفسده این وظیفه برای اسلام بیشتر باشد، می‌توان آن را نادیده گرفت، اما با استناد به سرگذشت حسین بن علی علیه السلام معتقد است صرف ضرر شخصی نمی‌تواند مانع از انجام این وظیفه شود؛ زیرا ممکن است آنچه که در خطر است از نظر اسلام، اهمیتی بالاتر از جان و مال و حیثیت انسان داشته باشد، مثل زمانی که قرآن در خطر است. البته شهید مطهری معتقد است یکی از عوامل قیام امام حسین علیه السلام عامل امریه معروف و نهی از منکر است (مطهری، ۱۳۷۸، ص ۸۰) که کوک به این اعتقاد به طور صریح اشاره نکرده است. کوک در پاورقی همین صفحه اشاره می‌کند که نویسندگان امروزی، در این موضوع اغلب به امام حسین علیه السلام و زیارت

مرقد او اشاره می‌کنند: «اشهد انک قد اقامت الصلاة و اتيت الزکاه و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر». (کوک، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۸۴۸)

به نظر می‌رسد الن کوک افزون بر تناقض‌گویی، به این نکته توجه نداشته است که امام حسین علیه السلام به عنوان پیشوای شیعیان و امامیه، نه تنها در مسیر قیام و نهضت در راه امر به معروف و نهی از منکر، نظرات و سخنان فراوانی در این مسیر بیان کرد؛ بلکه تا شهادت پیش رفت. بر این اساس، امام حسین علیه السلام نه تنها در بحث نظری توقف نکرد؛ بلکه در راه اجرای این واجب الهی، تا حد فدا کردن جان خویش گام برداشت. با بررسی دقیق حیات امام حسین علیه السلام، موضوع اسلام‌خواهی و حفظ کیان دین، در حیات ایشان مانند سایر ائمه معصومین علیهم السلام هویدا است و به خوبی می‌توان مؤلفه‌ها و مبانی فکری این نوع رفتار را مشاهده کرد. امام حسین علیه السلام در قبال انحرافات، مواضع قاطع، حساب شده و مبتنی بر سنت نبوی و علوی داشته است.

#### ۴. نقد دیدگاه مایکل الن کوک درباره نهضت امام حسین علیه السلام

با توجه به آنچه که در بخش‌های قبل مطرح شد، در نقد محتوایی دیدگاه مایکل الن کوک چند نکته به نظر می‌رسد:

اول: تاریخ‌گواهی می‌دهد سیر انحراف جامعه اسلامی، پس از شهادت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله، یعنی سقیفه شروع شد و با کشته شدن عثمان به اوج خود رسید و دو دستگی علوی و عثمانی ایجاد شد. لذا عاشورا تقابل اعتقادی و عملی دو جریان علوی و عثمانی بود که منجر به شهادت امام حسین علیه السلام و یازان ایشان گردید (هدایت‌پناه، ۱۳۹۳، ص ۴۵). از طرف دیگر، قیام کربلا، در سقوط امویان تأثیر داشت؛ زیرا مردم، امویان را عامل واقعه کربلا می‌دانستند. امام حسین علیه السلام نیز قیام خود را علیه حاکمیت یزید عنوان کرده بود. ایشان با تعبیری مانند «و علی الاسلام السلام» و مطرح کردن سگ‌بازی و مشروب‌خواری یزید، حاکمیت یزید و بنی‌امیه را زیر سوال برد (جعفریان، ۱۳۸۶، ص ۲۴۵). امام حسین علیه السلام چهره واقعی بنی‌امیه را افشا کرد هنگامی که فرمود: «و علی الاسلام السلام اذ نلبیت الامة براع مثل یزید؛ زمانی که امت اسلامی گرفتار زمامداری مثل یزید شود، باید با اسلام خدا حافظی کرد» (ابن اعثم، ۱۴۱۱، ج ۵، ص ۲۷ و مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۴، ص ۳۲۶). همچنین امام علیه السلام در نامه‌ای به جمعی از بزرگان بصره، هدف از قیام بر ضد حکومت یزید را احیای سنت پیامبر صلی الله علیه و آله

بیان کرده و می‌فرماید: «وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ؛ من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می‌خوانم؛ زیرا (این گروه) سنت پیامبر ﷺ را از بین برده‌اند» (طبری، ۱۳۶۲، ج ۵، ص ۳۵۷). آن حضرت در خطبه‌ای دیگر در مسیر کربلا، در جمع لشکریان حَرّ فرمود: «الَّتَرْوَنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيُزَعَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا؛ آیا نمی‌بینید به حق عمل و از باطل جلوگیری نمی‌شود. در چنین شرایطی، بر مؤمن لازم است که به دیدار پروردگارش راغب باشد». امام حسین علیه السلام با این کلمات، هم هدف خویش از قیام و حرکتش را بیان می‌نماید و هم آمادگی خویش را برای شهادت در راه مبارزه با باطل و احیای دین خدا اعلام می‌کند» (همان، ص ۴۰۴). با توجه به این شواهد تاریخی که اغلب از منابع اهل سنت نقل شده است، یکی از اهداف امام حسین علیه السلام احیای سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده که با قیام و حماسه‌آفرینی امام حسین علیه السلام رقم خورده است. نظر به اینکه واقعه عاشورا، در متون تاریخی زیادی نقل شده است، غفلت کوک از عاشورا و پرداختن به فرق زیدیه و معتزله و تأکید بر آنان، محل تامل است.

دوم: بعضی از مستشرقان اروپایی، اسلام را متهم به باور به قضا و قدر کرده‌اند (همان، ص ۲۰۶)؛ در صورتی که شواهدی در تاریخ وجود دارد که مسلمانان، مسئولیت‌پذیر بوده و نقشی فعال داشتند مانند غزوه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و... احساس مسئولیت فرد، موجب ایفای نقش می‌شود و امر به معروف و نهی از منکر هم همین است؛ یعنی تعهد در برابر اجتماع. شهید مطهری نیز در کتاب حماسه حسینی به آن اشاره می‌کند (همان، ص ۲۰۷). عجیب اینجاست که مایکل کوک، با وجود اینکه به کتب شهید مطهری رجوع کرده و قطعاً از قیام و عوامل قیام امام حسین علیه السلام مطالبی دریافته است، اما نکات بسیار محدودی از عاشورا و عامل امر به معروف و نهی از منکر را در نهضت حسینی در کتابش بازگو می‌کند. سوم: با توجه به استقبالی که از کتاب آلن کوک شده است، برخی از مطالب آن نیاز به نقد و بررسی دقیق‌تر دارد تا از ایجاد شبهه نسبت به محدودیت احادیث شیعه در مقابل اهل سنت و منفعل بودن شیعیان در انجام این فریضه الهی جلوگیری شود. باید نگاهی جدید به اقدامات امام حسین علیه السلام داشت. به نظر می‌رسد مهم‌ترین راه برای به دست آوردن تصویری جامع از امام حسین علیه السلام و نهضت حسینی، بررسی اعتقادات امام حسین علیه السلام و اصحاب ایشان در میان خودشان و گفتگوهایشان با لشکریان عمر بن سعد،

## تاریخ‌نامه جامعه

سال دوم  
شماره سوم  
۱۴۰۲

نقد دیدگاه مایکل آلن کوک در امر به معروف و نهی از منکر؛ مطالعه موردی: نهضت حسینی

رجزها و خطبه‌هایی است که در روز عاشورا بیان کردند؛ زیرا می‌تواند تصویری کامل و دقیق از باورهای آن بی‌همتایان تاریخ، روشن سازد.

**چهارم:** با توجه به اهمیت عاشورا در جامعه اسلامی، مورخان اهل سنت، تحت تأثیر عقاید خاص خود در گزارش‌گری این واقعه بوده‌اند و بسیاری از حوادث این روز، از جمله اعتقادات و اهداف امام حسین علیه السلام را نقل نکرده‌اند؛ لذا مستشرقان که از این منابع بهره برده‌اند، دچار خطای برداشتی و تحلیلی شده‌اند که مایکل الن کوک در شمار این گروه است.

### نتیجه‌گیری

نکته بارز در کتاب مایکل الن کوک توجه خاص به موضوعی است که از فروع دین مسلمانان و امری قرآنی است. تلاش او در راه شناخت آن ارزشمند است اما به نظر می‌رسد در مسیر پژوهش خود در مورد برخی از منابع، خود را به تغافل زده است. او مدعی است نگاه قرآن، تفاسیر و روایات به «امر به معروف و نهی از منکر» جزئی نگر نبوده و فقط به کلیات پرداخته است و این مسئله را در رفتار و فرهنگ مسلمانان صدر اسلام، کم اهمیت نمایش می‌دهد.

کوک اصالت منابع و رفتار را به اهل سنت داده و رفتارهای امر به معروفی و نهی از منکری در آنها را بسیار برجسته کرده و شیعیان را به عنوان گروهی که اهل عمل نبوده‌اند، معرفی می‌کند تا از این طریق، منکر خلوص احادیث شیعی در این زمینه شود. وی کتب روایی و علمای بزرگ شیعه را متأثر از اهل سنت معرفی می‌کند که احادیث سنی را به اسم ائمه علیهم السلام وارد مکتب جعفری کرده‌اند. همچنین به معتزله و زیدیه بیشتر بها می‌دهد، معتزله‌ای که با توجه به دلایل سیاسی و فرقه‌ای، امر به معروف و نهی از منکر را اصل دین می‌دانند نه فرع؛ حال آنکه شیعه آن را از فروع دین می‌داند؛ شاید به همین دلیل، آن عامل را در شیعه امامیه مهم نپنداشته و لذا به تبع آن، به قیام عاشورا اهمیت چندانی نداده است. به دیگر سخن با وجود اینکه کوک بر غنی بودن شیعه در زمینه امر به معروف و نهی از منکر معتقد است اما به نهضت امام حسین علیه السلام به صورت سطحی و در حاشیه اشاره می‌کند. این تناقض‌گویی وی، خود دلیلی است بر رد سخنانش در مورد امامیه. بحث جان‌شینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامت، موضوع مهم در فرق مختلف است. در امامیه، سیره

امام حسین علیه السلام در امتداد سنت نبوی است که کوک به آن توجهی نداشته است؛ شاید از دلایل نپرداختن او به قیام امام حسین علیه السلام این باشد که شیعیان و امامیه را دنباله‌رو امام حسین علیه السلام نمی‌داند و یا تشیع را به درستی نشناخته است و یا تغافل کرده است. البته بررسی سایر آثار آلن کوک و یافتن دیدگاه نهایی وی در مورد شیعه و به ویژه شخصیت امام حسین علیه السلام در آنها نیاز به پژوهشی دیگر دارد.

تاریخ نامه  
جامعه

سال دوم  
شماره سوم  
۱۴۰۲

نقد دیدگاه مایکل آلن کوک در امریه معروف و نهی از منکر؛ مطالعه موردی: نهضت حسینی

## فهرست منابع

### الف) کتاب

۱. قرآن کریم

۲. ابن اعثم کوفی، ابومحمد احمد، ۱۴۱۱ق، الفتوح، بیروت: دار الضواء.

۳. اشعری، ابوالحسن، ۱۳۶۹ق، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، تحقیق: محمد محی الدین عبدالحمید، قاهره: مکتبه النهضه المصریه.

۴. الایجی، عضدالدین، بی تا، المواقف فی علم الکلام، بیروت: دار عالم الکتب.

۵. جرجانی، سید شریف، ۱۹۰۷ق، شرح المواقف، تحقیق: محمد بدرالدین النعسانی، قاهره: مطبعه السعاده.

۶. جعفریان، رسول، ۱۳۸۶ش، تأملی در نهضت عاشورا، قم: نشر مورخ.

۷. حرّ عاملی، محمد بن حسن، بی تا، وسائل الشیعہ، قم: موسسه آل البيت علیهم السلام.

۸. حمیری، نشوان، ۱۹۸۵م، الحور العین، تحقیق: کمال مصطفی، بیروت: دار آزال للطباعه والنشر.

۹. خوارزمی، موفق بن احمد، ۱۴۲۳ق، مقتل الحسین علیه السلام، قم: انوار المهدی.

۱۰. سید مرتضی، ۱۴۱۱ق، الذخیره فی علم الکلام، تحقیق: سید احمد حسینی، قم: دفتر نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۱۱. الشهرستانی، محمد بن عبدالکریم، ۱۹۹۳م، الملل و النحل، تحقیق: امیر علی مهنا و حسن علی فاغور، بیروت: دار المعرفه.

۱۲. طبری، محمد بن جریر، ۱۳۶۲ش، تاریخ الرسل و الامم و الملوک، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.

۱۳. طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۱۴ق، امالی، قم: دار الثقافه.

۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۲ش، الکافی، تهران: دار الکتاب الاسلامیه.

۱۵. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، بحار الانوار، بیروت: موسوعه الوفا.

۱۶. مسعودی، علی بن حسین، ۱۸۹۳م، التنبیه و الاشراف، تحقیق: میخائیل دخویه، لیدن: هلند، مطبعه بریل.

۱۷. مطهری، مرتضی، ۱۳۶۳ش، حماسه حسینی، تهران: انتشارات صدرا.

۱۸. \_\_\_\_\_، ۱۳۷۸ش، سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام، تهران: انتشارات صدرا.

۱۹. النشار، علی سامی، بی‌تا، نشأه الفكر الفلسفی فی الاسلام، قاهره: دارالمعارف.
۲۰. هدایت پناه، محمدرضا، ۱۳۹۳ ش، بازتاب تفکر عثمانی در واقعه کربلا: قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

### ب) مقاله

۲۱. صفری، رضا، ۱۳۸۸ ش، «نقد و بررسی کتاب امر به معروف و نهی از منکر در اندیشه اسلامی مایکل الن کوک»، آینه پژوهش، ص ۱۰۹-۱۰۴.
۲۲. محقق، محمد و چرم‌دوز، پری، ۱۳۹۹ ش، «تحلیل و نقد دیدگاه مایکل کوک در خصوص جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در منابع شیعی»، قرآن، فرهنگ و تمدن، سال اول، ش ۲، زمستان، ص ۱۰۳-۱۲۶.

تایخ نامه  
جایگاه

سال دوم  
شماره سوم  
۱۴۰۲

نقد دیدگاه مایکل الن کوک در امر به معروف و نهی از منکر؛ مطالعه موردی: نهضت حسینی





## عملکرد مُصعب بن عُمیر در تحولات اجتماع مدنی عصر نبوی

معصومه ستوده آرانی<sup>۱</sup>

### چکیده

صحابه، از کارگزاران، مبلغان، قراء، نقباء و نقش آفرینان اصلی در تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی صدر اسلام هستند و به همین جهت، از خواص و نخبگان جامعه عصر نبوی به شمار می‌روند. در تاریخ اسلام نیز گروه‌های مختلفی از بزرگان و نیکان صحابه اثرگذار بوده‌اند. بنابراین، توجه به جایگاه و کارآمدی برخی از صحابه رسول خدا ﷺ در تحولات عصر مدینه، از مباحث مهم و قابل بررسی به نظر می‌رسد. در مقاله حاضر، نقش «مُصعب بن عُمیر» در تحولات عصر نبوی، با مطالعات کتابخانه‌ای و به روش تاریخی - توصیفی، مورد تحقیق و مذاقه قرار گرفت. با توجه به متون تاریخی و روایی، این نتایج حاصل می‌شود که مصعب بن عمیر به‌عنوان صحابه پیامبر توانست بر اساس ارزش‌ها و شاخصه‌های اسلامی نظیر سبقت در ایمان، هجرت، تبلیغ تعالیم اسلام و جهاد در راه خدا، در شمار عوامل تعیین‌کننده در تحولات جامعه آن روز قرار گیرد. وی با تکیه بر رهبری الهی و ایمان و عقیده، بر مبنای تعالیم قرآن کریم و پیاده‌سازی سیره پیامبر در جامعه مدینه، مأموریت خود را انجام داد. او با آموزش قرآن و فقه به مسلمانان، اقامه نماز و دعوت مردم به دین اسلام، زمینه گسترش اسلام و تعمیق بخشی به ارتباط دیپلماتیک با مخاطبین حکومت نبوی را فراهم ساخت و رسول خدا ﷺ را در ایجاد و بسط حکومت دینی و پی‌ریزی مدون برنامه‌ها و بن‌مایه‌های مقدماتی حکومت اسلامی حمایت نمود. وی نقش آفرینی بسزایی در تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی این مقطع ایفا کرد و سرانجام در این راه به شهادت نائل گردید.

واژگان کلیدی: تحول، مدینه، مصعب بن عمیر، عصر نبوی.

۱. دانش‌پژوه سطح چهار تاریخ و سیره پیامبر اعظم ﷺ، جامعه الزهراء قم، ایران؛

بررسی و تحلیل عملکرد صحابه به عنوان کارگزار و افراد صاحب نفوذ در مدینه در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، با توجه به تأثیرگذاری آنان در تغییرات و تحولات جامعه، از اهمیت بسیاری برخوردار است. یکی از این شخصیت‌ها، ابوعبدالله مصعب بن عمیر بن هاشم است که مطالعه و تحقیق درباره وی که از جمله نخبگان صحابه و از نیکان و پیشتازان در پذیرش اسلام است ضروری به نظر می‌رسد. دقت و واکاوی در زندگی این صحابه، نشان‌دهنده نقش آفرینی وی در تاریخ جامعه صدر اسلام و تغییرات حاصل شده از آن را به دنبال دارد. هرچند در مورد شخصیت مصعب بن عمیر در منابع تاریخی، مباحثی به صورت پراکنده وجود دارد، با این حال دو تکیه‌نگاری با عنوان «مصعب الخیر» تالیف کمال سید و «مصعب بن عمیر، الداعیه المجاهد» تالیف محمدحسن برفیش، درباره وی نگاشته شده است. این نوشتارها به زبان عربی، شرح کوتاهی از زندگانی او به عنوان یکی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به نقش وی در تبلیغ دین اسلام پرداخته و شهادت او را شرح می‌دهند، اما چگونگی و میزان نقش مصعب را در همه عرصه‌های تحولات مدینه مورد نظر نداشته و تبیین نمی‌کنند. همچنین نتیجه تتبع در پایگاه‌های علمی حکایت از آن دارد که تنها یک مقاله به صورت مستقل با عنوان «مصعب بن عمیر، شهید احد و نخستین سفیر اسلام» به قلم محمدرضا اظهاری ترجمه و نگارش یافته است. نویسنده در این مقاله به بیان و شرح حال زندگی مصعب پرداخته و به دنبال تحلیل و واکاوی نقش او در تحول حوزه‌های مختلف عصر نبوی نبوده است. بنابراین برای تشریح این موضوع، در پژوهش حاضر سعی می‌شود با استفاده از روش توصیفی و تاریخی، نقش مصعب بن عمیر و کارکرد او در روند تحولات اجتماعی - فرهنگی و سیاسی - نظامی عصر نبوی، مورد ارزیابی و مذاقه قرار گیرد تا سهم وی در تطورات مدینه النبوی به خوبی ترسیم و روشن شود.

## ۱. تحولات اجتماعی و فرهنگی

در این بخش، ضمن معرفی مصعب بن عمیر، نقش وی در ذیل هر عنوان بررسی و تبیین می‌شود تا نحوه عملکرد او در تحولات اجتماعی و فرهنگی مشخص گردد.

## ۱-۱. فداکاری و ایمان به پیامبر اسلام در سرای ارقم

ابوعبدالله یا ابومحمد مُصَعَب بن عُمَیر بن هاشم بن عبدمناف بن عبدالدار بن فُصَی بن کلاب بن مُرّة قریشی عَبدَری، از خانواده‌های اصیل عبدالدار در مکه، ملقب به مصعب الخیر، دارای پدر و مادری مشهور و مرفه در میان قبیله قریش بود (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۱۴۷۴). هاشم بن عبدمناف، فردی غیر از هاشم بن عبدمناف بن قصی، جد پیامبر است و چون مناف بن عبدالدار است، لذا به او عَبدَری می‌گفتند؛ یعنی از طایفه عبدالدار است، اما از بنی‌هاشم نبود (بلاذری، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۰۳). او جوانی نیک خلق و کم‌ستیزه‌جو بود (واقدی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۰۲). مصعب بن عمیر از لحاظ جوانی و زیبایی و دارا بودن سیمایی نیکو، گزیده‌ترین جوان مکه بود و پدر و مادرش او را بسیار دوست می‌داشتند (همان، ص ۱۰۱). مادرش بانویی ثروتمند و کارآمد بود و بهترین و لطیف‌ترین جامه‌ها را بر مصعب می‌پوشاند. مصعب از لحاظ استعمال عطر، خوشبوترین مردم مکه بود و کفش‌های حضرمی بسیار زیبا می‌پوشید. (همان)

پیامبر خدا ﷺ همواره از وضعیت ظاهری او یاد می‌کرد و می‌فرمود: «مَا رَأَيْتُ بِمَكَّةَ أَحْسَنَ لِبَسَّةٍ وَلَا أَزَقَّ حُلَّةً وَلَا أَنْعَمَ نِعْمَةً مِنْ مُصَعَبِ بْنِ عُمَيْرٍ؛ در مکه، کسی را خوش‌پوش‌تر، زیبا‌موت‌تر و در ناز و نعمت‌تر از مصعب بن عمیر ندیدم». (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۲۲۱، ح ۴۹۰۴)

سال چهارم بعثت، از حساس‌ترین لحظات رسالت و دعوت پیامبر ﷺ به شمار می‌آید؛ زیرا حضرت توانست محل مناسبی را برای جمع‌آوری مسلمانان بیابد و آنها را تعلیم دهد تا افکار آنان در مقابل آزار و اذیت قریش استوار شود و آمادگی نشر دین مبین اسلام را پیدا کنند. ابن سعد از چند نفر یاد کرده است که وقتی رسول خدا ﷺ در سرای ارقم بوده، مسلمان شده‌اند (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۳۸۸). در این میان، مصعب بن عمیر بن هاشم، که بسیار مورد علاقه و محبت پدرش بود و عمیر او را بر دیگر فرزندان خود ترجیح می‌داد، شنید که رسول خدا ﷺ در خانه ارقم، مردم را به اسلام دعوت می‌کند؛ پس به حضور پیامبر اکرم ﷺ رسید و مسلمان شد و به او ایمان آورد و اسلام خود را پنهان و کتمان می‌کرد. (همان، ص ۸۶ - ۸۷)

در آن دوره، هرکس که اسلام را می‌پذیرفت او را صَبَائِي می‌خواندند (همان، ص ۲۶۷)

و ج ۴، ص ۱۰۰-۲۲۰) و همین امر کافی بود تا توسط قوم و یا حتی پدر و مادرش (همان، ج ۴، ص ۱۲۴) و یا اگر برده بود، به وسیله مولایش، مورد آزار و شکنجه قرار گیرد. از این رو، مصعب از مادر و قوم خود هراس داشت و عبادت خویش را مخفیانه انجام می داد تا آنکه عثمان بن طلحه عبَدَری، رفت و آمد او با رسول خدا ﷺ را دید و موضوع را به خانواده مصعب اطلاع داد. همین مسئله باعث شد او را زندانی کنند و زیر نظر داشته باشند. از آن پس، مصعب همواره محبوس و گرفتار بود تا آنکه در نخستین هجرت مسلمانان، به همراه جعفر بن ابی طالب، به حبشه مهاجرت کرد و در این سفر، یار و مشاور جعفر بود. وی سپس همراه عده ای از مسلمانان، پس از دو ماه به مکه برگشت (همان، ج ۳، ص ۸۶-۸۷) و همراه رسول الله ﷺ به شعب ابی طالب رفت و آیات بسیاری از قرآن و احکام را نزد حضرت فراگرفت (یوسفی غروی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۸۷). پیامبر خدا ﷺ درباره مصعب می فرمود: «خدای را سپاس که دنیا را برای اهل دنیا قرار داده است. این مرد را در مکه دیدم در حالی که هیچ جوانی از اهل مکه، به ناز و نعمت او نزد پدر و مادرش نبود و خداوند وی را از آن حال، به رغبت در خیر در راه محبت خدا و رسول او کشاند». (ابن ابی فراس، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۵۴)

## ۲-۱. نماینده تبلیغی و رابط دیپلماسی پیامبر ﷺ در مدینه

اولین معلم قرآن، پیامبر اکرم ﷺ بود که قرآن را از جبرئیل آموخت و به صحابه آموزش داد (فضلی، ۱۴۳۰، ص ۲۶). در صدر اسلام، آشنایان و حاملان قرآن موقعیت ممتازی در میان مسلمانان داشتند و از خواص و بزرگان جامعه اسلامی به شمار می رفتند. مصعب بن عمیر نیز از جمله افرادی است که قرائت و تفسیر آن را نزد رسول خدا ﷺ فراگرفت؛ از این رو، نام مصعب در شمار بسیاری از قراء مشهور دیگر مطرح می شود (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۳۶-۳۸). همچنین در زمان ورود او به مدینه، از «دار القراء» سخن گفته شده است (احمد امین، ۱۹۶۹، ص ۱۴۲). البته قبل از آنکه «دار القراء» در مدینه پدید آید، مصعب بن عمیر به «مُقریء» و آموزگار قرآن مشهور بود (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۴۳۴ و یوسفی غروی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۳۹). هرچند بنا بر نظر برخی از تاریخ نویسان، مصعب بن عمیر پس از اعزام به مدینه، لقب «مُقریء» گرفت. (طبری، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۳۵۷ و ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۳۵۷)

در سال دوازدهم بعثت، هنگامی که موسم حج فرارسید، پیامبر اکرم ﷺ مردم یثرب و دیگر ملل مختلف را به سوی خداوند و دین جدید دعوت کرد. چندی بعد، دوازده نفر در عقبه نخست با پیامبر بیعت کردند و به مدینه بازگشتند. با تبلیغات آنان، اسلام در خانه‌های مردم و قبایل مختلف یثرب آشکار شد و انصار افرادی را با نامه‌ای به حضور رسول خدا ﷺ فرستادند و تقاضا کردند که فردی را نزد ما بفرست تا احکام دین و قرآن به ما بیاموزد (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۸۷-۸۸). به همین جهت، پیشوای بزرگ اسلام تصمیم گرفت نماینده‌ای رسمی به خارج از مکه بفرستد. بدیهی است فردی که انتخاب می‌شد، باید از هر نظر، قابلیت و استحقاق لازم را برای این مأموریت حساس می‌داشت. پیامبر خدا ﷺ از میان همه مسلمانان آن روز، مصعب بن عمیر را به نمایندگی خود برگزید. (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۳۴)؛ زیرا مصعب، جوانی متدین و از حافظان و قاریان قرآن بود که شایستگی و لیاقت خود را در اطاعت از دستورات نبوی در مقاطع مختلف و در دوران سختی ثابت کرده بود.

از این رو، رسول خدا ﷺ مصعب بن عمیر را برای این مأموریت تبلیغی که ظاهری فرهنگی نیز داشت انتخاب نمود و او را به عنوان نماینده و مبلغ خویش، به یثرب فرستاد تا به مردم مدینه و قبیله اوس و خزرج، قرآن و تعالیم دین و احکام اسلامی را معرفی کند و آموزش دهد. مصعب پس از ورود به مدینه، روابط دیپلماتیک خود را با مردم آغاز کرد (طبری، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۳۵۹). او با سعد بن معاذ، رئیس قبیله اوس مذاکره نمود و به این ترتیب توانست فرد بانفوذ و سرشناس مدینه را شناسایی کند و با برقراری ارتباط دوطرفه، مأموریت خود را انجام دهد. وی در این مسیر موفق شد تا افراد را به اسلام دعوت کند و به تدریج زمینه‌های ایجاد حکومت اسلامی در شهر مدینه با رهبری رسول خدا ﷺ را فراهم آورد.

### ۳-۱. بسترسازی و ترویج اعتقادات و احکام اسلامی

ابواسحاق از براء بن عازب نقل می‌کند که نخستین فرد از اصحاب رسول خدا ﷺ که در هجرت به مدینه پیش ما آمدند، مصعب بن عمیر و ابن ام‌مکتوم (عبدالله بن مسعود) بودند (واقعی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۰۲). مصعب پس از ورود به مدینه، در خانه اسعد بن زراره بن عدس ساکن شد. او با مراجعه به خانه‌ها و قبایل انصار، آنان را

به پذیرش اسلام دعوت می‌کرد و برای آنها قرآن می‌خواند و مردم به تدریج مسلمان می‌شدند. با ادامه فعالیت‌های مصعب، اسلام در تمام خانه‌های انصار آشکار شد و در واقع به جز چند خانواده از قبیله اوس، از جمله خطمه، وائل و واقف، سایر قبایل مسلمان شدند. مصعب برای آنان قرآن می‌خواند و احکام دین را به ایشان آموزش می‌داد. آنگاه مصعب برای پیامبر ﷺ نامه نوشت و از آن حضرت اجازه گرفت تا با مسلمانان مدینه، نماز جمعه را اقامه کند. پیامبر ﷺ اجازه فرمود و دستور داد برای او بنویسند: «منتظر بمان تا روزی که یهودیان آشکارا مقدمات مراسم شبانه خود را آماده می‌کنند، در آن روز [جمعه] پس از آنکه ظهر شد، خطبه بخوان و دو رکعت نماز بگذار». مصعب بن عمیر برای برگزاری نماز جمعه، نخستین بار مسلمانان را در خانه سعد بن خیشمه جمع کرد و آنان دوازده تن بودند (همان، ص ۱۰۳). به نقل مورخان، از آنجا که اوس و خزرج [به دلیل اختلافات قبلی] کراهت داشتند که یکی از میان آنان امامت کند، خواستند تا مصعب بن عمیر امامت آنان را عهده‌دار شود و بدین ترتیب، مصعب نخستین فردی است که نماز جمعه را اقامه کرد. گروهی از انصار هم روایت کرده‌اند که نخستین فرد، ابوامامه اسعد بن زراره بود که با ایشان نماز جمعه گزارد. (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۳۵) گزارش اخیر که اسعد بن زراره را برپاکننده نخستین نماز جمعه معرفی کرده با گزارش پیشین که از مصعب بن عمیر به این عنوان یاد می‌کند ناسازگار نیست. مصعب، فرستاده تبلیغی رسول خدا ﷺ به مدینه و اسعد از بزرگان آن شهر و میزبان مصعب و فراهم‌آورنده زمینه و امکانات تبلیغی برای وی بود. طبعاً گرد هم آوردن مسلمانان توسط اسعد، و اقامه نماز به امامت مصعب انجام شده است. (محمدی ری‌شهری، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۱۲)

در سال سیزدهم بعثت، مصعب بن عمیر همراه با هفتاد نفر از حجاج قبیله اوس و خزرج از مدینه بیرون آمد و همین گروه هفتاد نفری بودند که در عقبه دوم به حضور پیامبر رسیدند. اسعد بن زراره نیز او را در این سفر همراهی می‌کرد. زمانی که مصعب به مکه رسید، نخست به خانه پیامبر ﷺ رفت و به خانه خود نزدیک هم نشد. او گزارشی از وضعیت انصار و سرعت ایشان در مسلمان شدن، به پیامبر ﷺ ارائه کرد و خبر اسلام مردم مدینه را به اطلاع حضرت رساند. این خبر، شادی رسول خدا ﷺ را در پی داشت

و موجب شد به مسلمانان اجازه دهد که به مدینه هجرت کنند (ابن هشام، ج ۱، ص ۴۳۸ و واقدی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۰۳). مصعب بن عمیر بقیه ذی الحجّه و ماه‌های محرم و صفر را با رسول خدا ﷺ بود و آنگاه شب اول ربیع الاول، یعنی دوازده شب پیش از ورود رسول خدا، از مکه هجرت کرد و به مدینه آمد. (واقدی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۰۳)

یکی از مهم‌ترین موفقیت‌های مصعب و اسعد، مسلمان کردن سعد بن معاذ بود. به روایت ابن اسحاق، اسعد و مصعب، نزدیک خانه‌های بنی عبدالأشهل و بنی ظفر مستقر شدند. در این حال، سعد بن معاذ و اسید بن خُصیر که متوجه حضور آنان شدند، تصمیم به بیرون راندن آنها از آن ناحیه گرفتند (اسعد، خاله زاده سعد بن معاذ بود). در آغاز، اسید بن خصیر نزد آنان آمد، اما با شنیدن آیات قرآن، تحت تأثیر قرار گرفت و مسلمان شد. به دنبال وی، سعد بن معاذ نزد آنها آمد که او نیز اسلام را پذیرفت (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۴۳۵-۴۳۶). سعد پس از اسلام آوردن، نزد بنی عبدالأشهل آمد و با توجه به موقعیت خود به عنوان «رئیس قبیله»، از ایشان خواست تا اسلام را بپذیرند. آنها نیز دعوت وی را لبیک گفتند و خاندان بنی عبدالأشهل که از طوایف بزرگ مدینه به شمار می‌آمد، از زن و مرد یکپارچه مسلمان شدند. (همان). این موفقیت سبب شد تا اسلام در بیشتر خاندان‌های اوس نفوذ کند و اسلام در بیشتر خانواده‌های مردم یثرب وارد شود. ابن عبدالبرّ نیز با اشاره به اینکه عدّه زیادی به دعوت مصعب مسلمان شدند، به این نکته اشاره می‌کند که بنی عبدالأشهل همگی در یک روز اسلام آوردند (ابن عبدالبرّ، ۱۴۱۵، ص ۷۳). بنابراین دعوت آنان به اسلام و گسترش دین نوین، مرهون موفقیت و تلاش مصعب بن عمیر است.

## ۲. تحولات سیاسی و نظامی عصر نبوی

در این بخش، عملکرد مصعب بن عمیر در عرصه سیاسی و نظامی تبیین شده تا بتوان تحولاتی که وی در آنها زمینه‌نقش‌آفرینی کرده است باز شناخته شود.

### ۱.۲. برپایی نماز و حضور در جنگ‌ها

بیان شد که مصعب به عنوان نماینده و کارگزار نبوی در مدینه، پیشاپیش دو قبیله اوس و خزرج که اسلام را پذیرفته بودند به نماز می‌ایستاد و با وجود کینه و نفرت و جنگ‌های کهن، آنان را در کنار یکدیگر قرار داده و به جای نبرد داخلی سعی

می شد علیه دشمن خارجی متحد شوند. وی علاوه بر برپایی نماز جمعه، که یک عمل عبادی و سیاسی بود، در جنگ و جهاد در راه خدا با پیامبر ﷺ مشارکت و همراهی داشت. او از بزرگان صحابه و اولین کسی است که به مدینه مهاجرت کرد و در جنگ بدر شرکت جست. (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۱۴۷۳)

واقعی نقل می کند که در روز جنگ احد، پرچم سپاه اسلام، به دست حضرت علی علیه السلام یا مصعب بن عمیر بود و زمانی که مسلمانان فرار کردند، مصعب پایداری ورزید. در این حال، ابن قثم، که سوار بر اسب بود، پیش آمد و دست راست مصعب را قطع کرد. مصعب این آیه را تلاوت کرد: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ»؛ «محمد صلی الله علیه و آله نیست مگر پیامبری که قبل از او پیامبرانی مانندش آمده بودند» (آل عمران: ۱۴۴) و پرچم را به دست چپ گرفت. در ادامه، ابن قثم به او نزدیک شد و دست چپ او را نیز قطع کرد. مصعب باز هم همان آیه را تلاوت کرد و در حالی که خود را خم کرده بود، پرچم را با دو ساعد خود به سینه اش می فشرد. بار سوم ابن قثم با نیزه بر او حمله کرد و چنان بر مصعب زد که نیزه اش شکست و مصعب به درجه رفیع شهادت رسید. (واقعی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۰۴)

پس از شهادت مصعب، پیامبر ﷺ قاتلش، ابن قثم را نفرین کرد (همان، ج ۱، ص ۲۴۶) و بر بالین مصعب که با چهره روی زمین افتاده بود ایستاد و این آیه را تلاوت فرمود: «مِنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»؛ از مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بستند [و آن ثبات قدم و دفاع از حق تا نثار جان بود] صادقانه وفا کردند، برخی از آنان پیمانشان را به انجام رساندند [و به شرف شهادت نائل آمدند] و برخی از آنان [شهادت را] انتظار می برند و هیچ تغییر و تبدیلی [در پیمانشان] نداده اند» (احزاب: ۲۳). آنگاه فرمود: «روز قیامت رسول خدا گواهی می دهد که شما، شهیدان پیشگاه الهی هستید» و سپس رو به مردم کرد و فرمود: «به زیارت و کنار مزارشان بیایید و بر آنان سلام دهید و سوگند به کسی که جان من در دست اوست، تا روز قیامت هرکسی به ایشان سلام دهد، پاسخ سلامش را می دهند» (واقعی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۰۵). در نهایت امر باید گفت که مصعب بن عمیر علاوه بر نقش خود در تحولات سیاسی، با همراهی رسول خدا صلی الله علیه و آله، در زمینه جهاد در راه خدا نیز جانفشانی را فدای پیامبر و جامعه اسلامی نمود و از آن دریغ نکرد.



## نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گذشت، درباره نقش آفرینی و عملکرد مصعب بن عمیر در تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی وی در عصر نبوی نتایج ذیل حاصل می‌شود:

۱. مصعب بن عمیر از جمله جوانان پیشتاز در پذیرش اسلام است و ایمان خویش را در هجرت به حبشه نیز به رسول خدا نشان داد. حضور و همراهی او در این هجرت، به نوعی نشان‌دهنده مشارکت و حمایت وی در تبلیغ آزادانه شعائر دینی و توسعه آن در مرزهای دعوت اسلامی است. بنابراین او نیز در این هجرت می‌توانست زمینه‌ساز گفتگوها و برخوردهای فرهنگی باشد.

۲. مصعب از مبلغان و دعوت‌کنندگان اولیه در مدینه بود و با توجه به مأموریت اصلی او در آموزش قرآن و فقه و رفتار و منش خویش، سهم و نقش بسزایی در تبیین و شناساندن تعالیم الهی و بیان احکام اسلامی در مدینه داشت. وی توانست در تمامی امور سیاسی، نظامی و فرهنگی جامعه، احکام اسلامی را تعمیم بخشد و موفقیت‌های چشمگیری را کسب کند و در ترویج و گسترش دین مبین اسلام، نقش مهمی را ایفا نماید.

۳. شخصیت بزرگی مانند او، الگوی عملی اخلاقی محسوب می‌شود و با حضور مؤثر خود و اشاعه فرهنگ جدید سعی کرد تا بینش دینی نوین را در میان مردم مدینه ایجاد کند و ارزش‌های جاهلی و کینه‌های کهن و حس انتقام‌جویی در آنان کاسته شود. وی کوشید مسلمانان را به مسائل اسلامی آشنا کند و در پرتو آن و با حمایت عملی خویش، پیامبر ﷺ را در تاسیس حکومت اسلامی، یاری و همراهی نمود و زندگی مسلمانان در مدینه با یک برنامه جامع طرح‌ریزی گردید و چهره‌ای نوین یافت.

۴. مصعب به عنوان فرستاده و سفیر پیامبر ﷺ، نه تنها در صحنه دیپلماتیک، بلکه در عرصه جهاد و مبارزه با دشمنان نیز پیشتاز بود و در این کارزار به لقاء الله نائل گردید.

تاریخ‌نامه  
جامعه

سال دوم  
شماره سوم  
۱۴۰۲

عملکرد مصعب بن عمیر در تحولات اجتماع مدنی عصر نبوی

## فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن أبی فراس، وزام، ۱۴۱۰ ق، مجموعة وزام (تنبيه الخواطر ونزهة النواظر)، قم: مكتبة الفقيه.
۳. ابن سعد منيع بغدادی، محمد، ۱۴۱۰ ق، الطبقات الكبرى، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية.
۴. \_\_\_\_\_، ۱۳۷۴ ش، طبقات، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران: فرهنگ و اندیشه.
۵. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، ۱۴۱۲ ق، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، بيروت: دارالجيل.
۶. \_\_\_\_\_، ۱۴۱۵ ق، الدرر في اختصار المغازي والسير، قاهره: جمهوريه مصر العربية وزارت الاوقاف المجلس الاعلى للشئون الاسلاميه لجنه احياء التراث الاسلامي.
۷. ابن هشام، عبدالملك بن هشام، بي تا، السيره النبويه، تحقيق: ابراهيم ابياري، بيروت: دار المعرفة.
۸. احمد امين، ۱۹۶۹ م، فجر الاسلام؛ يبحث عن الحياة العقلية في صدر الاسلام الى آخر الدولة الامويه، بيروت: دار الفكر العربي.
۹. بلاذري، احمد بن يحيى، بي تا، انساب الأشراف، تحقيق: محمد باقر محمودي، مصر: دار المعارف.
۱۰. حاكم نيشابوري، محمد بن عبدالله، ۱۴۱۱ ق، مستدرک على الصحيحين، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمیة.
۱۱. طبری، محمد بن جریر، ۱۳۸۴ ق، تاريخ الطبری؛ تاريخ الامم والملوک، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت: التراث.
۱۲. فضلی، عبدالهادی، ۱۴۳۰ ق، القراءات القرآنيه؛ تاريخ و تعريف، بيروت: مركز الغدير للدراسات و النشر و التوزيع.
۱۳. محمدي ري شهري، محمد و خوش نصيب، مرتضى، ۱۳۹۵ ش، فرهنگ نامه نماز جمعه، قم: دار الحديث.
۱۴. يوسفی غروی، محمد هادی، ۱۳۸۳ ش، تاريخ تحقيقی اسلام (موسوعة التاريخ الاسلامي)، ترجمه: حسين علي عربي، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

## چگونگی کشته شدن عبدالله بن سبأ در منابع فریقین

صغری فهیمی<sup>۱</sup>

## چکیده

عبدالله بن سبأ، فردی یهودی الاصل است که عده‌ای از تاریخ‌نگاران، او را خاستگاه تشیع می‌دانند. او عقاید غلوآمیزی درباره حضرت علی علیه السلام داشت و آن را در بین شیعیان رواج داد. امام علی علیه السلام او را به علت عقاید غلوآمیز تنبیه کرد و عده‌ای بر این عقیده هستند که او را در حال حیات، سوزاند. همچنین به علت نسبت دادن عقاید تشیع به عبدالله بن سبأ، نویسندگان دو دیدگاه در این زمینه ارائه کردند: عده‌ای منکر وجود فردی به نام عبدالله بن سبأ شدند؛ و عده‌ای نیز وجود او را باور کرده و او را پایه‌گذار عقاید شیعه دانستند. بر اساس آنچه بیان شد، ابتدا باید اثبات کرد که عبدالله بن سبأ در تاریخ وجود داشته است و پس از آن باید به چگونگی رفتار حضرت علی علیه السلام با او پرداخت. برای رسیدن به اهداف این نوشتار، از منابع شیعه و اهل سنت استفاده شده است و با بیان تفاوت دیدگاه فریقین مشخص خواهد شد که عبدالله بن سبأ یک فرد عادی بود که عقاید غلوآمیز داشته و توسط گروهی خاص، شخصیتی اسطوره‌ای یافته است.

واژگان کلیدی: عبدالله بن سبأ، حضرت علی علیه السلام، منابع فریقین.

۱. دانش پژوه سطح چهار تاریخ اهل بیت علیهم السلام، جامعه الزهراء علیها السلام، قم، ایران؛ s.fahimi45@gmail.com.

شیعیان، شاخه‌ای از مسلمانان هستند که خود را مطیع ولایت و خاندان پیامبر ﷺ می‌دانند. در طول تاریخ اسلام، دشمنان تلاش داشتند تا تفکرات این گروه را با مطرح کردن مسائل غلوآمیز به چالش بکشند. از جمله مواردی که پیرو خاندان رسالت بودن شیعه را مورد تشکیک قرار می‌دهد، انتساب عقاید آنان به فردی غالی به نام عبدالله بن سبأ است. واضح است که قائل بودن به چنین خاستگاهی برای عقاید شیعی، نه تنها آنان را از خاندان رسالت جدا می‌کند؛ بلکه نوع رفتار حضرت علی ﷺ با این گروه غالی را یادآور می‌شود. بنابراین با القاء چنین تفکری، شیعیان پیرو عبدالله بن سبأ غالی هستند که مقام الوهیت به حضرت علی ﷺ دادند و ایشان نیز با چنین تفکری مقابله کرد و آنان را سوزاند.

برخی نویسندگان شیعه، از جمله علامه سید مرتضی عسکری و طه حسین، در برخورد با چنین تفکری سعی کردند تا وجود بن عبدالله بن سبأ را در تاریخ منکر شوند و افراد بسیاری نیز همین تفکر را تقویت کردند. آنان در این زمینه کتاب‌ها و مقالات بسیاری نوشتند. عده‌ای نیز وجود او را پذیرفتند. مقالات همسو با تفکرات علامه عسکری بسیار است که نیازی به بیان آن نیست. جواد علی نیز مقاله‌ای در این زمینه دارد. اکثر این مقالات، درصدد بیان ویژگی، عقاید و نسب عبدالله بن سبأ، و جدا کردن عقاید مذهب تشیع از این فرد هستند.

پژوهشی که با موضوع این نوشتار همخوانی دارد، مقاله‌ای با عنوان «جستاری درباره عبدالله بن سبأ»، به قلم علیرضا زکی زاده رنانی است که در سال ۱۳۹۴ در مجله تاریخ اسلام منتشر شده است. نویسنده در این مقاله ادعا دارد که عبدالله بن سبأ وجود خارجی داشته و در کل مقاله، به دنبال اثبات این ادعا است. وی پس از ارزیابی و نقد نظرات و روایات مختلف از جمله روایت طبری و نیز بررسی نظر علامه طباطبایی در این زمینه، در نهایت، فرضیه خود را ثابت می‌کند.

این مقاله، در قسمت اثبات وجود عبدالله بن سبأ، با نوشتار حاضر هم جهت است، اما از نظر روش اثبات، تفاوت دارد. همچنین نوشتار حاضر به دنبال اثبات عدم زنده سوزاندن عبدالله بن سبأ توسط حضرت علی ﷺ است. بنابراین مقاله حاضر، هم به

جهت روشی و هم به جهت محتوا، با مقاله مذکور متفاوت است. نوشتار حاضر با این فرضیه شکل گرفته است که عبدالله بن سبأ وجود خارجی داشته و حضرت علی علیه السلام بعد از مطرح شدن افکار غلوآمیز از سوی وی، او را تنبیه کرد، اما او را زنده نسوزاند.

## ۱. شخصیت و ویژگی های عبدالله بن سبأ در منابع فریقین

برای شناخت عبدالله بن سبأ ابتدا باید ظهور و بروز او در منابع تاریخی و روایی را بررسی کرد. همچنین برای فهم چگونگی رفتار حضرت علی علیه السلام با او و افرادش، ابتدا باید وجود تاریخی او را اثبات نمود. برای اثبات تاریخی او، به شواهدی که در منابع آمده است استناد می‌کنیم.

### ۱-۱. اثبات وجود عبدالله بن سبأ در منابع اهل سنت

عبدالله بن سبأ فردی است که وجود او در تاریخ، مورد تشکیک قرار گرفته است. به همین دلیل، عده‌ای وجود او را پذیرفته و عده‌ای وجود او را منکر می‌شوند. در ادامه سعی می‌شود تا وجود تاریخی عبدالله بن سبأ در منابع شیعی و اهل سنت اثبات شود. درباره زندگانی ابن سبأ نقل قول‌های متفاوتی وجود دارد؛ از جمله:

#### - محل زندگی عبدالله بن سبأ

در تاریخ طبری آمده است: «کان عبدالله بن سبأ یهودیا من اهل الصنعا و أمه سوداء؛ عبدالله بن سبأ، یک یهودی بود از اهل صنعا یمن و مادرش، سیاه‌پوست بود.» (طبری، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۳۴۰)

عبدالقاهر بغدادی می‌گوید: «عبدالله بن سبأ، یهودی و اهل حیره عراق است.»

(بغدادی، ۱۹۷۷، ص ۲۲۵ و ابوزهرة، بی‌تا، ص ۳۸)

#### - زمان ظهور عبدالله بن سبأ

«یک یهودی به نام عبدالله بن سبا (ابن سوداء) در صنعا، در زمان عثمان اظهار مسلمانی کرد و در بین مسلمانان نفوذ نمود. وی شروع به رفت‌وآمد در شهرها و مراکز مسلمانان همچون شام، کوفه، مصر و بصره کرده و بشارت می‌داد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز مانند عیسی بن مریم، باز خواهد گشت و علی علیه السلام وصی محمد صلی الله علیه و آله است، همان

گونه که هر پیامبر، جانشینی دارد. همچنین علی علیه السلام نیز خاتم اوصیاست، همان طور که حضرت محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران است و عثمان، حق این وصی را غصب کرده و در حق او ستم نموده است، پس باید با او مبارزه کرد تا حق به حق دار برسد. عبدالله بن سبا دعوتگران خود را در مناطق اسلامی پخش کرد و به آنان گفت که امر به معروف و نهی از منکر کنند و از فرمانروایان انتقاد نمایند. (طبری، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۳۴۰) به تدریج، گروه‌هایی از مسلمانان به او گرویدند که از صحابه بزرگوار یا تابعین شایسته بودند مثل ابوذر، عمار یاسر، محمد بن حذیفه، عبدالرحمن بن عدیس، محمد بن ابی بکر، صعصعه بن صوحان، مالک اشتر و مسلمانان نیکو و شایسته دیگر. پیروان او، در اجرای نقشه پیشوای خود، مردم را بر ضد حاکمان می‌شورانند و نامه‌هایی در نكوهش از فرمانروایان به شهرهای دیگر می‌فرستادند. در نتیجه، عده‌ای از مسلمانان با تحریک آنان قیام کردند و به مدینه آمدند و عثمان را در خانه‌اش محاصره کرده و کشتند. همه اینها با رهبری و اقدام پیروان عبدالله بن سبا بود. در ادامه، مسلمانان با علی علیه السلام بیعت کردند، اما طلحه و زبیر بیعت را شکسته، به بصره رفتند. پیروان ابن سبا چون دیدند سران دو سپاه در حال تفاهمند و اگر تفاهمی صورت گیرد، آنان را به خاطر خون عثمان پیگیری خواهند کرد، شبانه گرد آمدند و تصمیم گرفتند میان دو سپاه نفوذ کنند و بی‌آنکه کسی بفهمد، جنگ را برافروزند. آنان در اجرای این نقشه موفق شدند و پیش از آنکه دو لشکر متخاصم بفهمند، سیاستمداران دو جبهه را نسبت به یکدیگر بدبین کرده و به جان هم انداختند. جنگ جمل این گونه رخ داد بی‌آنکه سران دو سپاه، نظر یا علمی داشته باشند». (همان)

ماجرایی را که طبری ذکر کرده است، نمی‌تواند صحت تاریخی داشته باشد؛ زیرا چنین ماجرایی در مورد فردی همچون عبدالله بن سبا، اغراق‌آمیز است. کسی که دارای چنین نفوذی باشد، در این دوره وجود نداشته است؛ فردی که در قیام مردم علیه عثمان نقش کلیدی و واضح دارد. چگونه امکان دارد فردی با این وسعت فعالیت، از تیررس عثمان و کارگزارانش مخفی باشد و بتواند این گونه آزادانه مردم را علیه خلیفه تحریک کند که بزرگان صحابه و تابعین را بفریبد. با نبود هیچ گونه برخوردی در زمان خلیفه سوم، این شبهه قوت می‌گیرد که عبدالله بن سبا شخصیتی است که توسط سیف بن عمر ساخته شده که تنها راوی آن است. (عسکری، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۴۰-۴۱)

بررسی سیره عثمان و معاویه نشان می‌دهد که آنان هرگز اجازه نمی‌دادند مخالفان نشان در مناطق اسلامی بگردند و علیه آنها تبلیغ کنند (ر.ک: زکی زاده رنانی، ۱۳۹۴). از جمله آنکه هنگامی که ابوذر با عثمان مخالفت کرد، او را از مدینه به ریزه تبعید نمود؛ زیرا ابوذر در مورد تقسیم غنائم و بیت‌المال میان عموزادگانش، به عثمان اعتراض کرد. همچنین عثمان، عمار یاسر را چنان زد که به شدت مصدوم شد و عوامل عثمان یکی از دنده‌های او را شکستند. همچنین حوادث دیگری علیه مخالفان خلافت و معترضان پیش آمد و از وطن خود تبعید شدند. (طبری، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۳۴۰)

عبدالقاهر بغدادی به زمان ظهور عبدالله بن سبا اشاره می‌کند و می‌گوید: «عبدالله بن سبا، یهودی بود و در زمان علی بن ابی طالب مسلمان شد» (بغدادی، ۱۹۷۷، ص ۲۲۳). همچنین در تعدادی از منابع اهل سنت نیز ذکر شده است که علت اختلاف امام علی علیه السلام با عبدالله بن سبا، سب شیخین بود (سمهودی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۴۴۰؛ حلبی، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۳۶۲ و ج ۲، ص ۵۲). همین مسئله، گویای نکته مهمی است که او در تاریخ وجود داشته است.

از مطالب فوق روشن می‌شود که نویسندگان، در یهودی بودن ابن سبا توافق داشته‌اند، اما در مورد مکان زندگی، زمان اسلام آوردن و علت اختلاف او با حضرت علی علیه السلام، با یکدیگر اختلاف دارند.

در یک جمع‌بندی کلی منابع اهل سنت درباره وجود عبدالله بن سبا، این نکات در آنها برجسته است:

زنده بودن وی پس از امام علی علیه السلام (ابن ابی‌الدنیا، ۱۳۷۹، ص ۱۲۰)؛ تبعید او به مدائن (قاضی عبدالجبار، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۴۴-۵۴۸)؛ ظهور بسیار پررنگ در شورش علیه عثمان (همان)؛ نقش تعیین‌کننده در جنگ جمل (همان)؛ تنبیه او توسط حضرت علی علیه السلام به علت دشمنی با شیخین و کافر دانستن آنان (همان)؛ قبول داشتن عقاید عبدالله بن سبا (وصایت، قبول داشتن معجزاتی که برای او ذکر شده) (همان)؛ اما به علت دشمنی با شیخین با او مشکل داشت (همان) و اعتقاد امام علی علیه السلام به افضلیت شیخین بر خودش. (همان)

## ۲-۱. اثبات وجود عبدالله بن سبا در منابع شیعه

روایاتی در منابع شیعه موجود است که نشانگر وجود فردی به نام عبدالله بن سبا در زمان حضرت علی علیه السلام است:

روایت اول: «زراره از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «به امام گفتم مردی از زادگان عبدالله بن سبا قائل به تفویض است. فرمود: تفویض چیست؟ اینکه خدا تبارک و تعالی محمد و علی را آفریده و کار را بدان‌ها سپرده و آنها بیافرینند و روزی دهند و بمیرانند و زنده کنند. فرمود: این دشمن خدا دروغ گفته و چون نزد او برگشتی، این آیه از سوره رعد را بر او بخوان: «... یا بلکه جعل کردند برای خدا شریک‌ها که چون او آفرینند و خلق بر آنها مشتبه شد بگو تنها خدا خالق هر چیزی است و او است یگانه و قهار». من نزد آن مرد برگشتم و به او خبر دادم. گویا سنگی به دهانش افکندم. به کلی لال شد. خدای عز و جل پس امر دینش را به پیغمبرش تفویض کرده و فرموده: «هرچه رسول به شما داد بگیرید و هرچه را نهی کرد باز ایستید از آن» و این را به ائمه علیهم السلام تفویض کرده است» (صدوق، ۱۴۱۴، ص ۱۰۰)

لازم به ذکر است که عبدالله بن سبا، یهودی بوده و از راه جهالت یا به قصد تخریب، این عقیده فاسد را در میان عده‌ای از ساده‌لوحان اسلامی رواج داده است. این معنا از تفویض، هیچ ربطی به تفویض در امور دین که در کتاب «اعتقادات الامامیه» (همان) است ندارد.

روایت دوم: امام علی علیه السلام شرایط نماز را توضیح می‌داد: هنگام تکبیرة الاحرام، دست‌ها را تا مقابل سینه بالا ببرد. چون در برابر خدا می‌ایستید حداقل واجب را رعایت کنید، راست بایستید و خم نشوید. بعد از نماز، دست به دعا بردارید و راست نگه دارید. عبدالله بن سبا گفت: یا امیرالمؤمنین! مگر خدا همه جا نیست؟ (همان، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۶۱۰)

روایت سوم: در این روایت، امام صادق علیه السلام فرمود: «خدا لعنت کند عبدالله سبا را. او فردی بود که در حق امیرالمؤمنین، ادعای ربوبیت نمود؛ درحالی که به خدا قسم! امیرالمؤمنین بنده مطیع خداوند بود. وای بر کسی که بر ما دروغ ببندد. عده‌ای از مردم درباره ما چیزهایی را می‌گویند که ما خودمان درباره خودمان نمی‌گوییم. ما از دست اینها به خدا پناه می‌بریم. ما از دست اینها به خدا پناه می‌بریم.» (کشی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۲۴)



روایت چهارم: ابو حمزه ثمالی روایتی از امام سجاد علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت می‌فرماید: «خدا لعنت کند کسی را که بر ما دروغ ببندد. من یاد عبدالله بن سبا افتادم. تمام موهای بدنم سیخ شد! او ادعای بزرگی کرده بود. او را چه شده بود؟ خدا او را لعنت کند. به خدا قسم! که علی بنده صالح خدا بود، برادر پیغمبر بود، به هیچ کرامتی از ناحیه خداوند نرسید، مگر با بندگی و اطاعت از خداوند و اطاعت از پیامبر، و پیامبر هم به هیچ کرامتی از ناحیه خداوند نرسید، مگر از طریق بندگی و اطاعت از خداوند». (همان)

روایت پنجم: در این روایت، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «امیرالمؤمنین راستگوترین مخلوقات خداوند بعد از پیغمبر بود، و کسی که بر او دروغ بست و در راه تکذیب راستگویی حضرت، اقدام کرد و بر خداوند دروغ بست، عبدالله بن سبا بود». (همان، ج ۲، ص ۳۰۵ و ۵۹۳ و مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۱۶، ص ۲۸۱)

این روایات در بیشتر منابع شیعه ذکر شده است از جمله: خصال شیخ صدوق، اثباه الهداه شیخ حرّ عاملی (عاملی، ۱۴۲۵، ج ۵، ص ۳۸۵). تمام این روایات صراحت دارند که عبدالله بن سبا وجود خارجی داشته است. بر این اساس، عبدالله بن سبا که برای امیرالمؤمنین علیه السلام ادعای الوهیت و ربوبیت کرد، قطعاً وجود خارجی داشته و کسی نمی‌تواند بگوید که این روایات دروغ است. روایات، در حد مستفیض است و ما نمی‌توانیم روایات مستفیض را رد کنیم.

بعد از قدرت یافتن معاویه و ضعف مسلمین، معاویه به مناطق تحت حکومت حضرت علی علیه السلام حمله می‌کرد؛ از جمله اینکه مصر را مورد تاخت و تاز قرار داد. در این هنگام، امام علی علیه السلام سعی کرد سپاهی جمع کند و به کمک محمد بن ابی بکر در مصر برود، اما مسلمانان او را یاری نکردند. در همین زمان، عده‌ای در مسجد از او پرسیدند که نظرت درباره ابوبکر و عمر چیست؟ از عبدالله بن سبا به عنوان یکی از افرادی که چنین سؤالی کردند، در تاریخ نام برده شده است. (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۷۲)<sup>۱</sup>

بر اساس روایاتی که در منابع شیعه و اهل سنت وجود دارد، وجود عبدالله بن سبا در

۱. أما حجر بن عدي الكندي و عمرو بن الحمق الخزاعي و حبة بن جويين البجلي ثم العرني و عبدالله بن وهب الهمداني - و هو ابن سبا - (فإنهم أتوا) علياً عليه السلام فسألوه عن أبي بكر و عمر رضي الله عنهما. فقال: أ و قد تفرغتم لهذا؟ و هذه مصر قد

افتتحت و شيعتي بها قد قتلت! (بلاذري، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۷۲)

تاریخ، غیر قابل انکار است. اگر بر اساس روایات طبری، وجود او را ساختگی بدانیم، اما بر اساس روایتی که یکی از بستگان او از امام صادق علیه السلام سؤال می‌کند، ساختگی بودن آن نمی‌تواند صحیح باشد. همچنین کذاب خواندن او توسط ائمه علیهم السلام، در منابع مختلف ذکر شده است. مسلم اینکه از نظر منابع اهل سنت، او شخصیتی دارای نفوذ نبوده است؛ زیرا شواهدی از برخورد عثمان با چنین شخصیتی، نه در گفتار و نه در عمل وجود ندارد. بنابراین عبدالله بن سبا که مبدع تشیع باشد، یا مبدع امامت و مهدویت باشد، قطعاً وجود خارجی ندارد و ساخته و پرداخته «سیف بن عمر» است و ناقل این داستان خیالی نیز «تاریخ طبری» است.

## ۲. علت شخصیت اسطوره‌ای عبدالله بن سبا در تاریخ

معرفی عبدالله بن سبا به عنوان مؤسس اعتقاد به امامت در مکتب تشیع، از دروغ‌پردازی‌های مخالفان علیه شیعه است. دانشمندان اخیر اسلامی مانند علی الوردی با تمام قوت اظهار می‌کنند که عبدالله بن سبا هرگز وجود خارجی نداشته و فعالیت‌هایی که به او نسبت می‌دهند، به وسیله عمار بن یاسر که او نیز ملقب به السوداء بوده، انجام می‌شده است. همچنین علمای متأخر اروپا، تردید خود درباره شخصیت تاریخی السوداء را بیان داشته و معتقدند او چهره‌ای افسانه‌ای بوده است. (جعفری، ۱۳۷۴، ص ۱۰۹)

بدیهی است که راه حل پاسخ به این مسئله تاریخی، انکار وجود عبدالله بن سبا نیست؛ زیرا وجود چنین شخصی، بر اساس شواهد تاریخی، قابل اثبات است. بنابراین باید فهم مسلمانان را در این زمینه ارتقاء داد و درباره علت چنین آفرینش تاریخی بحث و بررسی کرد. بدون شک هدف این حرکت، بدنام کردن عقاید شیعه است؛ چراکه دشمنان در این راه، از هر وسیله‌ای سود می‌برند. بر این اساس، عبدالله بن سبا ابزاری در دست مخالفان شیعه است و آنان راهی جز ربط دادن عقاید تشیع به ریشه‌ای یهودی نیافتند که قهرمان آن، شخصیتی همچون عبدالله بن سبا باشد تا عقاید شیعی را به او نسبت دهند و از این رهگذر، حقانیت خود را ثابت کنند و شیعه را از حضرت علی علیه السلام جدا بدانند. با چنین تفکری، دو هدف مهم را نشانه گرفتند:

الف) اصل و اساس عقاید شیعی را حاصل افکار غلوآمیز دانستند؛

ب) حضرت علی علیه السلام به عنوان خلیفه چهارم باید مورد پذیرش قرار می گرفت.

بنابراین بایسته بود که ارتباط او را با شیعه نفی کنند. چنین عملی، نیازمند اسطوره شدن فردی غالی بود که این امر در وجود عبدالله بن سبا که زمینه مناسب در این زمینه داشت، در تاریخ تجلی یافت. بنا بر اذعان تاریخ، رفتار خلیفه چهارم، بهترین راهکار برای از بین بردن غالیان بود. با این ابداع تاریخی، شیعیان، افرادی هستند که به تبعیت از عبدالله بن سبا، با عقاید و رفتار خود، در صدد نابودی دین اسلام هستند و در تبعیت از رفتار حضرت علی علیه السلام با این افراد، باید آنها را از بین برد.

نویسندگان متعصب اهل سنت، اصل تشیع را به عبدالله بن سبا نسبت می دهند و معتقدند که وصایت، جانشینی و عصمت امام، از سوی این فرد مطرح شده است و شیعیان به تبعیت از او، چنین افکار غلوآمیزی را رواج داده اند. رواج این گونه روایات، مورد رضایت حضرت علی علیه السلام نبود و علت مخالفت آن حضرت با این گروه، به سبب انتشار این اخبار غلوآمیز بود و به همین دلیل با آنان مقابله کرد. همچنین این گروه، شیخین را سب می کردند و حضرت علی علیه السلام مخالف این عمل بود. بنابراین دلیل مخالفت حضرت علی علیه السلام، انتشار اخبار وصایت و عصمت (ابن تیمیه، ۱۴۱۶، ج ۲۲، ص ۳۶۷) و سب شیخین (همان، ج ۴، ص ۵۱۸، ج ۳۵، ص ۱۸۴) توسط عبدالله بن سبا و یاران او بود. ابن تیمیه از جمله افرادی است که در این زمینه تلاش بسیار نمود تا مبدع عقاید تشیع را عبدالله بن سبا معرفی کند. او در جلد های مختلف کتاب مجموع فتاوی خود به این نکته اشاره دارد (همان، ج ۲۲، ص ۳۶۷).<sup>۱</sup> همچنین ابن تیمیه، عبدالله بن سبا را مانند پولس دانسته و آورده است همان طور که پولس، دین مسیحیت را منحرف کرد، عبدالله بن سبا نیز باعث انحراف در دین اسلام شد. (همان، ج ۴، ص ۵۱۸، ج ۲۸، ص ۴۸۳)<sup>۲</sup>

به نظر می رسد در این خبر، دخل و تصرف شده است. احتمال مخالفت حضرت

۱. أن أصل الرفض من المنافقين الزنادقة، فإنه ابتدعه ابن سبا الزنديق وأظهر الغلو في علي بدعوي الإمامة والنص عليه و ادعي العصمة له. (ابن تیمیه، ۱۴۱۶، ج ۲۲، ص ۳۶۷)

۲. أول من ابتدع القول بالعصمة لعلي و بالنص عليه بالخلافة هو رأس هؤلاء المنافقين عبدالله بن سبا، فأظهر الإسلام و أراد فساد دين الإسلام كما أفسد بُلُس دين النصارا. (همان، ج ۴، ص ۵۱۸، ج ۲۸، ص ۴۸۳)

علی علیه السلام با سب شیخین می تواند صحیح باشد؛ زیرا از طرفی ائمه علیهم السلام در سیره خود به چنین امری مبادرت و سفارش نکرده اند؛ به ویژه امام علی علیه السلام که برای تامین هم‌گرایی و وحدت اسلامی، از ایجاد تشنج و تفرقه به شدت جلوگیری می‌کرد و خود، عامل اصلی ایجاد وحدت و همدلی بین مسلمین بود. بنابراین امام علی علیه السلام با افرادی که دارای افکار غلوآمیز بوده و در کنار این افکار، مسائل تفرقه‌انگیز مطرح می‌کردند، مبارزه نمود. بنابراین هر گروهی بر اساس گرایش مذهبی و انگیزه سیاسی خود، قسمتی از واقعه را ذکر می‌کند و قسمت دیگر را حذف می‌نماید. بر این اساس، هر دو گروه نویسندگان شیعه و اهل سنت، در این امر قصور کرده‌اند.

در تاریخ، فردی مانند عبدالله بن سبأ هویت واقعی می‌یابد و در راستای مطامع دنیوی انسان‌هایی قرار می‌گیرد که دشمنی و عناد آنها با دین اسلام، در طول تاریخ ثابت شده است. چه چیزی بهتر و کارآمدتر از این است که شیعه از اصل خود جدا شود و ریشه‌ای همانند عبدالله بن سبأ پیدا کند که امام علی علیه السلام، خلیفه چهارم مسلمین، او را به طرز فجیعی سوزانده باشد.

**۳. بررسی روایات آتش زدن عبدالله بن سبأ توسط حضرت علی علیه السلام در منابع فریقین**  
عبدالله بن سبایی که از اصحاب امیرالمؤمنین بوده و از اسلام برگشته و مرتد شده، درباره امیرالمؤمنین علیه السلام غلو کرده است و برای امام معصوم علیه السلام، ادعای ربوبیت و الوهیت دارد. همچنین درباره خودش ادعای نبوت کرده است. چنین شخصیتی، وجود خارجی داشته و امام او را دستگیر و زندانی کرده و از او خواسته است تا توبه کند، اما او نپذیرفت. پس از توبه دادن عبدالله بن سبأ، نوع کشتن او در منابع مطرح شده که چگونگی این کشته شدن، دستاویز افرادی همچون گروه داعش قرار گرفته است. اصل کشتن توسط حضرت علی علیه السلام، قابل پذیرش است، اما آتش زدن او در حالی که زنده بوده، قابل خدشه است. در ادامه، به بررسی این روایات می‌پردازیم:

### ۱-۳. عدم جواز آتش زدن انسان زنده در اسلام

در تاریخ اسلام، مجوزی برای آتش زدن افراد زنده نداریم و چنین عملی، از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نهی شده است. در این زمینه، روایاتی وجود دارد که چنین ادعایی را اثبات می‌کند:

«ابوهریره می‌گوید: روزی پیامبر خدا ما را به همراه سپاهی فرستاد و فرمود: اگر فلانی و فلانی را پیدا کردید، هر دو را با آتش بسوزانید! هنگامی که ما خواستیم از مدینه خارج شویم، پیغمبر گفت: من به شما دستور دادم که فلانی و فلانی را بسوزانید، درحالی که فقط خداوند است که انسان‌ها را با آتش عذاب می‌کند؛ پس اگر شما آن دو نفر را یافتید، بکشید». (بخاری، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۰۹۸، ح ۲۸۵۴ و حمیدی، ۱۴۲۳، ج ۳، ص ۱۸۱، ش ۲۵۱۸)

بر اساس این روایت، پیامبر ﷺ چنین مجازاتی را از شئون ربوبیت دانسته و مردم را از آن نهی کرده است. در روایت دیگر از عکرمه<sup>۱</sup> (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۷، ص ۲۳۳، ش ۴۷۵ و ذهبی، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۵) نقل شده است: «همانا علی روزی عده‌ای از مردم را آتش زد. وقتی خبر به ابن عباس رسید گفت: اگر من جای علی بودم، آنها را آتش نمی‌زدم؛ زیرا پیغمبر فرمود: دیگران را با عذاب خداوند، عذاب نکنید. من اگر جای علی بودم، آنها را می‌کشتم؛ همان طور که پیغمبر فرمود: هرکس دینش را تغییر داد، او را بکشید». (حمیدی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۱۰۶، ش ۱۱۵۱ و ابن عبدالبر، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۳۰۵)<sup>۲</sup>

۱. در مورد شخصیت «عکرمه»، ابن حجر و ذهبی نقل کرده‌اند که: «جَرِيْرٌ بِنُ عَبْدِ الْحَمِيْدِ: عَنْ يَزِيْدِ بْنِ أَبِي زِيَادٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَيَّ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، وَعِكْرَمَةُ مُقَيَّدٌ عَلَى بَابِ الْحَشِيِّ. قَالَ: قُلْتُ: مَا لِهَذَا كَذَا. قَالَ: إِنَّهُ يَكْذِبُ عَلَيَّ أَبِي؛ جَرِيْرُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيْدِ مِنْ أَبِي زِيَادٍ نَقَلَ مِنْ أَبِي كُنْدَةَ أَنَّ رَوْزِيَّ بْنَ دَيْدَارِ عَلِيَّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَفَعَهُ وَعِكْرَمَةَ رَأَيْتُهُمْ فِي بَيْتِ نَخْلَسْتَانَ بَسْتَهُ شَدِيحًا. فَجَاءَ عِكْرَمَةَ بِسَبْتِهِ أَيْ؟ كَيْفَ قَالَ: أَوْ بِرِجْلِ عِكْرَمَةَ مِنْ بَيْتِهِ». بنابراین چنین خبری به نقل از عکرمه که یادآور قضاوت ابن عباس از علی علیه السلام است، با شخصیت ابن عباس سازگاری ندارد. همچنین ابن حجر در ادامه می‌آورد که: «قضیه دروغ بستن عکرمه بر ابن عباس، بین خواص مشهور بود تا جایی که ضرب‌المثل شده بود. همچنان که یحیی بن بکاء می‌گوید از ابن عمر شنیدم که به نافع می‌گفت: از خدا بترس و بر من دروغ نبند، همان گونه که عکرمه بر ابن عباس دروغ می‌بست». (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۷، ص ۲۳۳، ش ۴۷۵ و ذهبی، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۵)

۲. أُنِيَ عَلِيٌّ بِرِنَادِقَةٍ فَأَحْرَقَهُمْ فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ عَبَّاسٍ فَقَالَ لَوْ كُنْتُ أَنَا مَا أَحْرَقْتُهُمْ لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تُعَذِّبُوا بَعْدَابَ اللَّهِ وَلَقَتَلْتُهُمْ لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ بَدَلٍ دِيْنَهُ فَأَقْتُلُوهُ وَحَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ أَخْبَرَنَا أَيُّوبُ عَنْ عِكْرَمَةَ أَنَّ عَلِيًّا أَحْرَقَ نَاسًا ارْتَدَوْا عَنِ الْإِسْلَامِ فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ عَبَّاسٍ فَقَالَ لِمَ أَكُنْ لِأَحْرَقْتُهُمْ بِالنَّارِ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا تُعَذِّبُوا بَعْدَابَ اللَّهِ وَكُنْتُ قَاتِلَهُمْ لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ بَدَّلَ دِيْنَهُ فَأَقْتُلُوهُ فَبَلَغَ ذَلِكَ عَلِيًّا فَقَالَ وَبِحُجْرٍ أُمِّ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ أَبُو عَمْرٍو رُوِيَ مِنْهُ وَجُوهُ أَنَّ عَلِيًّا إِنَّمَا أَحْرَقَهُمْ بِالنَّارِ بَعْدَ ضَرْبِ

روایت اول، حاکی از دستور پیامبر ﷺ مبنی بر نهی از سوزاندن بدن انسان زنده است؛ اما در خبر دوم، حضرت علی علیه السلام با عدم تبعیت از نهی پیامبر ﷺ، عده‌ای را زنده می‌سوزاند. چنین خبری، با عصمت و سیره عملی امام علی علیه السلام که در زندگی خود همواره به سیره پیامبر ﷺ عمل می‌کرد و هیچ‌گونه تخطی در این امر نداشت، سازگاری ندارد؛ بنابراین باید به دنبال شواهد و قرائن دیگری برای رد روایت و اصلاح آن باشیم.

اولین اشکال، به راوی آن برمی‌گردد که بیان شد عکرمه فردی دروغگو بوده و بارها بر ابن عباس دروغ می‌بندد و ابن عباس او را تنبیه می‌کرد (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۷، ص ۲۳۳). از طرفی، موضوع سوزاندن بنا بر شواهد تاریخی اتفاق افتاده است.<sup>۱</sup> از این رو ابتدا باید به بررسی روایات در این زمینه در منابع شیعی و اهل سنت پرداخته شود.

### ۲-۳. بررسی چگونگی سوزاندن عبدالله بن سبأ در منابع شیعی

در منابع شیعی از قرن چهارم به بعد، موضوع عبدالله بن سبأ و نحوه کشته شدن او آمده است که در ادامه، به بررسی آنها می‌پردازیم:

روایت اول: ابی جعفر علیه السلام فرمود: «عبدالله بن سبأ ادعای نبوت کرد و حضرت علی علیه السلام را خدا می‌دانست. این خبر به امام علی علیه السلام رسید. او را خواست و از او سوال کرد و او اقرار کرد که تو خدایی و من پیامبرت هستم. امام به او فرمود: وای بر تو! روح تو را شیطان تسخیر کرده است. برگرد و توبه کن مادرت به عزایت بنشیند. اما عبدالله نپذیرفت. حضرت او را سه روز زندانی کرد تا توبه کند و بعد از سه روز، او را سوزاند.» (کشی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۲۳ و ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۶۴)

روایت دوم: امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرمودند: «امیرالمؤمنین علیه السلام چون از بصریان فارغ شد، هفتاد مرد از زط (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۳۴۷) خدمت امام رسیدند. به امام سلام دادند و با زبان خودشان با امام سخن گفتند و امام هم با زبان ایشان جوابشان را دادند. پس از آن امام به آنان فرمود: من آن گونه که شما گفتید، نیستم. من بنده خدا و مخلوق هستم، ولی آنان نپذیرفتند و گفتند: تو همانی. حضرت به آنان فرمود: اگر دست نکشید

أَغْنَاهُمْ وَ سَدَّكَرُ بَعْضُ الْأَخْبَارِ بِذَلِكَ فِي آخِرِ هَذَا الْبَابِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. (حمیدی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۱۰۶، ش ۱۱۵) و

ابن عبدالبر، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۳۰۵)

۱. در منابع شیعی، بسیاری از روایات، آن را تأیید می‌کنند.

و از آنچه درباره من گفتید بزرگترید و به سوی خداوند عز و جل توبه نکنید، قطعاً شما را می‌کشم. آنان از اینکه برگردند و توبه کنند، امتناع ورزیدند. حضرت دستور داد تا چاه‌هایی برای آنها کنده شود. چاه‌ها کنده شد و به هم راه داده شد. پس از آن، حضرت آنان را در آن چاه‌ها افکند و سر چاه‌ها را پوشاند و در یکی از آن چاه‌ها که کسی در آن نبود، شعله آتش افروخته شد. دود آتش در آن چاه‌ها به آنان رسید و مردند». (کشی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۲۵)

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «عبدالله بن سبا ادعای نبوت می‌کرد و گمان می‌کرد که امیرالمؤمنین، همان خداست. این خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و حضرت او را خواست و در مورد خبر رسیده، از او پرسید و او هم اقرار کرد به ادعای نبوت و الوهیت و گفت: آری! این چنین در ذهن من القا شده است که تو خدا هستی و من هم پیغمبر خدایم. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: وای بر تو! شیطان تو را تسخیر کرده است، برگرد و توبه کن، مادرت به عزایت بنشیند. ولی عبدالله بن سبا قبول نکرد. به همین علت، حضرت او را زندانی کرد و سه بار او را توبه داد، ولی او توبه نکرد. سپس حضرت او را با آتش سوزاند».

(ر.ک: همان، ص ۱۰۶)

**روایت دوم:** «مرحوم کشی در روایت دوم نقل می‌کند که هشام بن سالم می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که با اصحاب خود، در مورد عبدالله بن سبا و ادعای ربوبیت او نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام صحبت می‌کردند و فرمودند: «وقتی عبدالله بن سبا درباره امیرالمؤمنین ادعای ربوبیت را مطرح کرد، حضرت امیر او را توبه داد، ولی او توبه نکرد؛ پس حضرت امیر او را با آتش سوزاند». (همان)

این روایات، که در منابع قرن چهارم شیعه ذکر شده است، بیانگر اظهار عقاید غلوآمیز از سوی عبدالله بن سبا است که با مخالفت امام علی علیه السلام مواجهه می‌شود و آن حضرت، او و یارانش را با آتش می‌سوزاند. با وجود چنین روایاتی در منابع شیعی، هیچ یک از علماء، فتوا به سوزاندن فرد غالی نداده و از این روایات اعراض کرده‌اند.

این روایت‌ها در کتاب رجال کشی ذکر شده است. نجاشی درباره کشی چنین می‌گوید: «کشی ثقه است، اما از ضعفاء نقل روایت کرده و کتاب او مشتمل بر اغلاط است». (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۳۷۲)

## ۳-۳. نحوه سوزاندن ابن سبأ در منابع اهل سنت

ابن عبدالبر، بعد از نقل روایت بخاری<sup>۱</sup> آورده است: «حضرت علی رضی الله عنه، عده‌ای از مردم را در آتش سوزاند». وی در ادامه آن می‌گوید: «از طرق و اسناد مختلف روایت شده است که همانا علی، بعد از اینکه آنها را گردن زد، جسدشان را در آتش سوزاند».  
(ابن عبدالبر، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۳۰۵ و ۳۱۷)

در کتاب «تاریخ مدینه دمشق» آمده است: «عده‌ای نزد علی بن ابی طالب آمدند و به او نسبت خدایی دادند. امام از آنها خواست تا از حرفشان بگردند، ولی آنها نپذیرفتند؛ پس امام دستور داد گردنشان را زدند و سپس جسدشان را سوزاند».  
(ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۴۷۶)  
در تاریخ الاسلام ذهبی نیز همین نقل قول وجود دارد. (ر. ک: ذهبی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۶۴۳)  
بنابراین، حضرت علی رضی الله عنه، «عبدالله بن سبأ» را بعد از کشتن، با آتش سوزانده است؛ زیرا عبدالله بن سبأ غالی بوده و ادعای الوهیت و ربوبیت برای حضرت علی رضی الله عنه داشت. امام از او خواست تا توبه کند، اما او نپذیرفت و حضرت برای عبرت دیگران و تکرار نشدن این قضیه، او را سوزاند. همچنین این سوزاندن، بعد از کشتن و گردن زدن او بوده است. نتایج حاصل از جمع روایات شیعه و اهل سنت، عدم سوزاندن انسان زنده توسط حضرت علی رضی الله عنه است. این قسمت خبر، در روایات شیعه و روایت به نقل از عکرمه از ابن عباس حذف شده است. با توجه به اینکه در صدر اسلام، افراد روایات را خلاصه و نقل به مضمون می‌کردند و این عمل بسیار شایع بود و از طرفی عدم توثیق عکرمه، حاکی از دخل و تصرف او در روایات است. از طرفی روایات‌ها بنا بر مقاصد راوی، احتمال دارد ناقص نقل شده باشند و در نتیجه، با هم قابل جمع است. بنابراین حضرت علی رضی الله عنه پس از کشتن آنان، جسدشان را سوزانده است.

۱. قبلاً بیان شد.

۲. ابن عبدالبر، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۳۰۵ و ۳۱۷.

۳. قال خارجة بن مصعب، عن سلام بن أبي القاسم، عن عثمان بن أبي عثمان قال: جاء أناس إلى عليّ فقالوا: أنت هو. قال: من أنا! قالوا: أنت هو. قال: ويلكم من أنا؟ قالوا: أنت ريتنا. قال: ارجعوا، فأبوا، فضرب أعناقهم، ثم خذ لهم في الأرض، ثم قال: يا قتيبة اتني بحزم الحطاب، فحرقهم بالنار و قال: لما رأيت الأمر امرامنكرا\* أوقدت ناري و دعوت قتيبر. (ر. ک:

ذهبی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۶۴۳)



## نتیجه‌گیری

عبدالله بن سبأ در زمان حضرت علی علیه السلام ظهور کرد و دارای عقاید غلوآمیز بود. برخی از تاریخ‌نگاران، از او شخصیتی اسطوره‌ای در تاریخ ساختند و سپس او را مؤسس عقاید تشیع دانستند. بر همین اساس، نویسندگان مؤخر شیعه، وجود او را رد کردند و ادعا دارند که او وجود خارجی ندارد. همچنین سوزاندن او توسط حضرت علی علیه السلام مورد توجه گروه‌های مختلف قرار گرفت و از آن بهره‌برداری سیاسی کردند. نوشتار حاضر با توجه به دو موضوع ذکرشده، درصدد اثبات وجود عبدالله بن سبأ در تاریخ و بیان نوع کشته شدن او است.

بر اساس شواهد تاریخی موجود در منابع تاریخی و روایی، عبدالله بن سبأ در تاریخ وجود داشته و در زمان حضرت علی علیه السلام ظهور کرده است. او دارای افکار غلوآمیز بود و نسبت الوهیت به حضرت علی علیه السلام داد و خود را پیامبر دانست. این عقاید او باعث شد حضرت علی علیه السلام ابتدا از او خواست تا توبه کند، اما او نپذیرفت. در منابع شیعه ذکر شده است که حضرت علی علیه السلام او را سوزاند، اما تعدادی از منابع اهل سنت تصریح دارند که ابتدا امام او را کشت و سپس جسد او را سوزاند.

از طرفی، در روایات نبوی آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله از سوزاندن انسان زنده نهی کرده است؛ بنابراین حضرت علی علیه السلام مخالف نهی پیامبر صلی الله علیه و آله عمل نمی‌کند. در نتیجه، با جمع روایات با یکدیگر، می‌توان نتیجه گرفت که احتمال دارد راوی، روایت را خلاصه ذکر کرده باشد، یعنی کشته شدن را به صورت کلی نقل نموده باشد.

عده‌ای از اهل سنت بر این عقیده هستند که عبدالله بن سبأ، سب شیخین می‌کرد و به همین دلیل، امام علی علیه السلام او را تنبیه کرد. این ادعا نیز می‌تواند با عقاید غلوآمیز عبدالله بن سبأ قابل جمع باشد؛ زیرا امام چنین عملی را باعث تفرقه مسلمین می‌دانست و به همین دلیل اگر کسی در راستای جدا کردن امت اسلامی تلاش می‌کرد، با مخالفت حضرت علی علیه السلام مواجه می‌شد. بنابراین اگر این فرد چنین عملی انجام می‌داد، حضرت علی علیه السلام یقیناً با او برخورد سخت می‌کرد.

تاریخ‌نامه  
جلد

سال دوم  
شماره سوم  
۱۴۰۲

چگونگی کشته شدن عبدالله بن سبأ در منابع فریقین

## فهرست منابع

۱. ابن ابی الدنيا، ابوبکر عبدالله بن محمد بن عبید بن سُفیان بن قیس قُرشی، ۱۳۷۹ ش، مقتل امیرالمومنین، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، مشهد: تاسوعا.
۲. ابن تیمیه، تقی الدین، ۱۴۱۶ ق، مجموع الفتاوی، تحقیق: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، مدینه: انتشارات مجمع الملك فهد.
۳. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، ۱۴۰۴ ق، تهذیب التهذیب، بیروت: دار الفکر.
۴. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، ۱۳۷۹ ق، مناقب آل ابی طالب علیه السلام، قم، انتشارات علامه.
۵. ابن عبدالبر، أبو عمر یوسف بن عبدالله، ۱۳۸۷ ق، التمهید لما فی الموطأ من المعانی والأسانید، تحقیق: مصطفی بن أحمد العلوی و محمد عبدالکبیر البکری، المغرب: انتشارات وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامية.
۶. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن بن هبة الله شافعی، ۱۴۱۵ ق، تاریخ مدینه دمشق، بیروت: دار الفکر.
۷. ابوزهره، محمد، بی تا، تاریخ المذاهب الإسلامية، بیروت: دار الفکر العربی.
۸. بخاری، محمد بن اسماعیل، بی تا، صحیح بخاری، بیروت: دار النشر ابن کثیر.
۹. بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر، ۱۹۷۷ م، الفرق بین الفرق، بیروت: دار الافاق الجدیده.
۱۰. بلاذری، احمد بن یحیی، ۱۴۱۷ ق، انساب الاشراف، بیروت: دار الفکر.
۱۱. جعفری، حسین محمد، ۱۳۷۴ ش، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه: سید محمد تقی آیت اللهی، تهران: فرهنگ اسلامی.
۱۲. حلبی، ابوالفرج شافعی، ۱۴۲۷ ق، السیره الحلبیه، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۱۳. حمیدی، محمد بن فتوح، ۱۴۲۳ ق، الجمع بین الصحیحین البخاری و مسلم، بیروت: دار ابن حزم.
۱۴. ذهبی، شمس الدین، ۱۴۱۷ ق، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، بیروت: دار الکتب العربی.
۱۵. \_\_\_\_\_، بی تا، سیر الاعلام النبلاء، بیروت: طبعه الرساله.
۱۶. زکی زاده زنانی، علیرضا، ۱۳۹۴ ش، «جستاری درباره عبدالله بن سبا»، تاریخ اسلام، ش ۶۳، پاییز، ص ۱۵۵-۱۹۴.
۱۷. سمهودی، علی بن عبدالله الحسن، ۱۴۰۵ ق، جواهر العقدین، بغداد: مطبعة العانی.

۱۸. صدوق ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۳۶۲ ش، الخصال، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۹. \_\_\_\_\_، ۱۴۱۴ ق، اعتقادات الامامیه، قم: کنگره شیخ مفید.
۲۰. طبری، محمد بن جریر، ۱۳۸۷ ق، تاریخ الأمم و الملوک، بیروت: دار التراث.
۲۱. عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۲۵ ق، اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.
۲۲. عسکری، سید مرتضی، ۱۳۹۳ ش، عبدالله بن سبا و دیگر افسانه‌های تاریخی، ترجمه: احمد فہری زنجانی، قم: انتشارات مجمع علمی اسلامی.
۲۳. فراہیدی، خلیل بن أحمد، ۱۴۰۹ ق، العین، قم: ہجرت.
۲۴. قاضی عبدالجبار، بی تا، تثبیت دلائل النبوة، قاہرہ: دار المصطفیٰ.
۲۵. کشی، محمد بن عمر، ۱۳۶۳ ش، رجال الکشی؛ اختیار معرفة الرجال (مع تعلیقات میرداماد الأسترآبادی)، تصحیح: مہدی رجایی، قم: مؤسسه آل البيت علیہ السلام.
۲۶. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۴۰۶ ق، ملاذ الأخیار فی فہم تہذیب الأخبار، تصحیح: مہدی رجایی، قم: کتابخانہ آیت اللہ مرعشی نجفی.
۲۷. نجاشی، احمد بن علی، ۱۳۶۵ ش، رجال نجاشی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعہ لجامعۃ المدرسین بقم المشرفہ.



نقش امام رضا علیه السلام در شکست توطئه‌های فرهنگی مأمون

فاطمه محسنی پورا

## چکیده

حیات طیبیه امام رضا علیه السلام مصادف با عصر خلافت مأمون عباسی بود. مأمون که به فراست و هوشمندی میان خلفای عباسی شهرت داشت، خود را فردی علم دوست و نزدیک به علویان نشان می‌داد. مطالعه تاریخ نشان می‌دهد او نه تنها دوستدار امام و پشتیبان علویان نبود، بلکه با نیرنگ، هم حضرت را به شهادت رساند و هم قیام علویان را خاموش کرد. بررسی توطئه‌های مأمون در عرصه فرهنگ، کمک بسزایی در شناخت ابعاد مختلف تهاجم فرهنگی دشمنان اسلام می‌کند. از سوی دیگر، آشنایی با عملکرد هوشمندانه امام در مقابل مکر مأمون، الگویی بسیار سازنده و راهگشا خواهد بود. در این پژوهش که به روش توصیفی - تحلیلی نگاشته شده است، درصدد پاسخ به این سؤال هستیم که نقش امام رضا علیه السلام در شکست توطئه‌های فرهنگی مأمون چه بود؟ برای پاسخ به این سؤال، ضمن بررسی اوضاع فرهنگی عصر عباسیان، به تبیین عملکرد امام رضا علیه السلام در شکست توطئه‌های مأمون در سه زمینه خواهیم پرداخت: نهضت ترجمه کتب، برگزاری جلسات مناظره و تظاهر مأمون به تشیع. هرچند مأمون در تلاش بود تا با انواع توطئه‌ها از مقام حضرت بکاهد، اما اقدامات هوشمندانه امام، ضمن افزایش ارادت مردم به خاندان پیامبر و گسترش تشیع، موجب شد تا فرهنگ اسلام محمدی، بیش از پیش تقویت شود.

واژه‌گان کلیدی: امام رضا علیه السلام، مأمون، عباسیان، توطئه، فرهنگ.

۱. کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق و دانش آموخته سطح سه تاریخ جامعه الزهراء علیه السلام، قم، ایران؛

تقابل جبهه حق در مقابل جبهه باطل، یکی از سنت‌های همیشگی تاریخ بشری بوده است. نمود بارز آن، تقابل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقابل مشرکان قریش بود که پیامبر با درایت و پشتوانه الهی، توطئه‌های آنها را خنثی نمود و زمینه گسترش اسلام به تمام دنیا را فراهم آورد.

پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، منصب خلافت از خاندان اهل بیت علیهم السلام جدا شد. اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله که جانشینان او و اولیاء به حق الهی بر مردم بودند، به جای دخالت مستقیم در امور حکومت، در دوره‌های مختلف زمانی و بنا به اقتضای هر عصر، عملکرد متفاوت و متناسبی از خود نشان دادند. در این میان امام رضا علیه السلام به دلیل منصب ولایتعهدی که از طرف مأمون به ایشان داده شد، نقش پررنگ‌تری در مواجهه با خلیفه وقت داشت و توانست با عملکرد مناسب خود، به ویژه در عرصه‌های فرهنگی، هم توطئه‌های مأمون عباسی را خنثی کند و هم موقعیت خود را به عنوان فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و جانشین برحق او تثبیت نموده و موجب گسترش فرهنگ تشیع شود.

در دوران اخیر، حملات نسبت به دین اسلام و به ویژه مذهب تشیع افزایش یافته است و دین‌ستیزان با ابزار شبهات، درصدد ایجاد تردید در حقانیت مذهب اهل بیت علیهم السلام و تطهیر چهره دشمنان آنها هستند، تا آنجا که خیانت‌های خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس به اسلام و ظلم آنها به شیعیان را کتمان کرده و چهره‌ای محق به خود می‌گیرند. بر این اساس، انجام تحقیقات درباره رفتار این خلفا و نیز عملکرد اهل بیت علیهم السلام در مقابل آنها، ضرورت خود را به خوبی نشان می‌دهد.

همچنین نظر به اینکه بر اساس اعتقادات شیعه، امامان از اهل بیت علیهم السلام، کامل‌ترین انسان‌ها و ولی الهی بر روی زمین هستند، آشنایی با عملکرد آنان و شیوه برخورد آن حضرات با توطئه‌های خلفای جور می‌تواند سرمشق بسیار مفید و راهگشایی برای مردم در مواجهه با دستگاه ظلم و نیز تدبیر در مقابل دسیسه‌های جبهه باطل باشد.

در این پژوهش، ضمن بررسی اوضاع فرهنگی عصر عباسیان، به ویژه دوران ابتدایی آن که به عصر طلایی شکوفایی تمدن اسلامی شهرت دارد، به بررسی توطئه‌های مأمون در زمان امام رضا علیه السلام، در عرصه‌های فرهنگی در سه بخش خواهیم پرداخت:

- نهضت ترجمه کتب و ورود حجم زیادی از شبهات و افکار انحرافی به دنیای اسلام؛  
- برگزاری جلسات مناظره با امام رضا علیه السلام به اجبار مأمون، در راستای تخریب جایگاه علمی ایشان؛

- تظاهر مأمون به تشیع برای انحراف افکار عمومی به نفع خود.

در این زمینه آثاری پدید آمده که برخی از آنها عبارتند از:

- کتاب «تدبیر امام رضا علیه السلام در برابر سیاست‌های مأمون» که نویسنده آن درصدد تبیین بُعد شخصیت سیاسی امام رضا علیه السلام در تعامل با حکومت عباسی است.

- مقاله «الگوی مواجهه امام رضا علیه السلام با کنش‌های متظاهرانه مأمون» که به کنش‌های امام رضا علیه السلام مانند مصلحت‌اندیشی، افشاگری و بصیرت‌افزایی در مقابل مأمون به عنوان یک فرد متظاهر می‌پردازد.

جنبه نوآورانه پژوهش حاضر، در بررسی ابعاد فرهنگی زندگی امام رضا علیه السلام و عملکرد ایشان در مقابل توطئه‌های مأمون در عرصه فرهنگی است؛ چراکه غالب پژوهش‌های انجام شده در این زمینه، بُعد سیاسی زندگی امام و مبحث ولایت‌عهدی آن حضرت را بررسی کرده‌اند.

## ۱. مفهوم‌شناسی

در ابتدا لازم است به تعریف برخی واژه‌های کلیدی در موضوع تحقیق بپردازیم.

### ۱-۱. توطئه

کتاب العین، توطئه را از ماده «و ط ی» به معنای آماده‌سازی و هموار کردن آورده است (فراهیدی، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۱۹۶۲). اما غفاری، تعریف اصطلاحی جامعی از این واژه ارائه می‌دهد: توطئه، برنامه‌ریزی پنهانی و اقداماتی است که با اتکا به روش‌های غیرقانونی، غیراخلاقی و معمولاً غیرمسالمت‌آمیز صورت می‌گیرد و هدف از آن، پیشبرد اهداف و مقاصد فردی یا گروهی یا ملی به بهای لطمه زدن به منافع و حقوق دیگران در یک کشور یا سطح بین‌الملل است (غفاری، ۱۳۸۱، ص ۴۸). منظور ما در این مقاله از واژه توطئه، اقدامات ریاکارانه، موزیان و تخریب‌کننده مأمون برای رسیدن به اهداف نامشروع خود در راستای حذف علویان و تفکر شیعی و در راس آنها، امام علی بن موسی الرضا علیه السلام است.

## ۲-۱. فرهنگ

«فرهنگ» در فارسی از «فر» و «هنگ» ترکیب یافته است. «فر» پیشوند است به معنای جلو، پیش و بالا و «هنگ» از ریشه اوستایی است به معنای کشیدن. بنابراین فرهنگ، یعنی بالا کشیدن و اعتلا بخشیدن (دهخدا، ۱۳۴۱، ج ۳، ص ۲۲۷). اما «فرهنگ» را در اصطلاح، ویژگی زندگی انسان یا جنبه‌های جداکننده انسان از حیوان دانسته‌اند (کاشفی، ۱۴۰۱، ص ۳۱). منظور ما از فرهنگ در اینجا، هر آن چیزی است که مربوط به بعد معنوی زندگی انسان می‌شود؛ از قبیل علم‌اندوزی و دانش‌ورزی یا آداب و رسوم اجتماعی.

## ۲. بررسی اوضاع فرهنگی عصر عباسیان

خلافت عباسی، یکی از طولانی‌ترین حکومت‌های اسلامی بود که توانست بیش از پنج قرن با افت و خیزهای فراوان به حیات خود ادامه دهد. حکومت عباسی از سال ۱۳۲ق با خلافت ابوالعباس سفاح آغاز گردید و در سال ۶۵۶ق با مرگ عبدالله معتصم و به دنبال حمله مغولان به بغداد پایان یافت. تاریخ‌نگاران دوران حکومت عباسیان را به چهار دوره تقسیم کردند که دوره اول این خلافت به مدت یک قرن، یعنی از سال ۱۳۲ تا ۲۳۲ق، عصر نیرومندی و شکوفایی تمدن اسلامی به شمار می‌رود و به عصر طلایی عباسیان معروف است.

خلفای عصر نخست حکومت عباسی به این شرح هستند:

۱. سفاح (۱۳۶-۱۳۲ق)

۲. منصور عباسی (۱۵۸-۱۳۶ق)

۳. مهدی عباسی (۱۶۹-۱۵۸ق)

۴. هادی عباسی (۱۷۰-۱۶۹ق)

۵. هارون عباسی (۱۹۳-۱۷۰ق)

۶. محمد امین (۱۹۸-۱۹۳ق)

۷. مأمون عباسی (۲۱۸-۱۹۸ق)

۸. معتصم عباسی (۲۲۷-۲۱۸ق)

۹. الواثق بالله (۲۳۲-۲۲۷ق). (ابن العبری، ۱۳۷۷، ص ۴۰۹)



منصور عباسی اولین خلیفه ای بود که منجمان را به خود نزدیک گرداند و بر اساس قول آنها عمل کرد. در دوران خلافت منصور، کتب فراوانی از زبان سریانی و فارسی به زبان عربی ترجمه شد که کتب مجسطی و کلیله و دمنه از آن جمله است. همچنین محمد بن اسحاق، کتب سیره و مغازی را در زمان او تالیف کرد (حسینی، ۱۳۷۲، ص ۹۲). منصور، از سال ۱۴۵ق بنای شهر بغداد را پایه گذاری کرد و صاحبان صنایع و معماران بزرگ را از شهرهای مختلف برای ساخت بناهای آن فراخواند و در عمران و آبادانی این شهر تلاش فراوانی نمود. (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۵، ص ۵۵۹)

شهر بغداد در طی چندین قرن، از بزرگ ترین شهرهای اسلامی بود و در دوران رونق تمدن اسلامی، مرکزیت خود را برای ده ها سال حفظ کرد. این شهر در اروپا، به شهر داستان های هزار و یک شب شهرت یافته است (جعفریان، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۸۰). بغداد در دوران خلافت هارون الرشید، به اوج شکوفایی خود رسید.

دربار هارون، میعادگاه شاعران، مطربان، قصه گویان، آوازه خوانان، مترجمان، منجمان و اطباء شد؛ چنان که پسران وی، مأمون و معتصم، بیت الحکمه و مجالس علمی و وجود مترجمین و علماء و معتزله را نیز مانند یک زیور تازه، به جلال و شکوه دربار پدر افزودند و بدین گونه هارون و فرزندانش، بغداد را کانون درخشان تمدن و فرهنگ شرق کردند. (زرین کوب، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۰۹)

هارون، فضای جدیدی برای علما، حکما و ادبا گشود و اموال زیادی در مسیر نشر علوم و فنون هزینه کرد. شهر بغداد در عصر او به جایگاهی رسید که هیچ شهری در آن زمان به آن منزلت دست نیافت. بغداد مهد تمدن و محفل ادبا، شعرا، علما و حکما گردید. در بغداد، رصدخانه، کتابخانه، بیمارستان، مدرسه و در راس آنها، بیت الحکمه تاسیس گردید که کتاب های بسیاری در آن جمع آوری شده و محل آمد و شد مشتاقان علم و اهل فن و ادب بود. (ابن قتیبه، ۱۹۹۲، ص ۳۳)

مأمون را می توان اندیشمند خلفای عباسی نامید. او در راستای اقدامات پدرش، هارون، تلاش زیادی برای گسترش علوم مختلف انجام داد. ابن طقطقی درباره مأمون می گوید: «مأمون از خلفای بزرگ و مردان خردمند بود و در مملکت خویش ابداعات و ابتکارات بسیاری کرد؛ از جمله آنکه وی در میان خلفا اولین کسی است که در علوم

حکمت، جستجو و کاوش کرد و کتب آن را به دست آورد و دستور داد آنها را به زبان عربی نقل کنند و نشر دهند. وی همچنین بعضی از قضایای کتاب اقلیدوس را حل کرد و در علوم قدما نظر افکند. وی درباره طب به تحقیق پرداخت و اهل حکمت را به خود نزدیک ساخت». (ابن طقطقی، ۱۳۶۰، ص ۲۹۸)

این دوره، عصر بروز و ظهور فرقه‌های متعدد از دل اسلام بود؛ چنان‌که ابوحنیفه (۱۵۰ - ۸۰ق)، امام فرقه حنفیه؛ مالک بن انس (۱۷۹ - ۹۳ق)، امام مالکی‌ها؛ محمد بن ادریس (۲۴۰ - ۱۵۰ق)، امام شافعی و احمد بن حنبل (۲۴۱ - ۱۶۴ق)، امام حنبله، در این عصر می‌زیستند.

همچنین حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، پیشوای شیعیان، به دلیل فضای باز سیاسی که در این دوران ایجاد شده بود، توانست در مدینه کرسی علمی برپا کند که منابع تاریخی، تعداد شاگردان ایشان را تا چهار هزار نفر بیان کرده‌اند. البته بنی عباس می‌کوشیدند تا مرجعیت علمی آن حضرت را از بین برده و فقیهان دیگر را در میان مردم مطرح کنند. منصور عباسی در این جهت تلاش زیادی داشت و سعی می‌کرد تا مذاهب فقهی وابسته به دیگران را رسمیت بخشد. (جعفریان، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۸۰ - ۲۸۱)

البته باید اقرار کنیم اقدامات خلفای عباسی هرچند به اعتلای علم و شکوفایی تمدن اسلامی کمک شایانی کرد، ولی در عین حال، ضربه سنگینی نیز بر پیکره اسلام وارد نمود؛ زیرا در کنار این پیشرفت‌ها، زمینه برای بروز افکار و اندیشه‌های جدید در اسلام فراهم گشت. شاید بتوان گفت این انحرافات، معلول پایه‌گذاری بیت الحکمکه بود؛ چراکه مأمون، اعتزال را در بیت الحکمکه نهادینه کرد.

در این زمان، افزون بر انحرافات گذشته که میراث امویان بود، با نفوذ فرهنگ‌های بیگانه، محیط فرهنگی دنیای اسلام آلوده‌تر شده بود. فرقه‌های مختلف سر برآوردند و هرکدام تحت تأثیر افکار و اندیشه‌های یونانی، هندی و ایرانی، به نوعی به تفسیر دین می‌پرداختند. فرقه معتزله، که عقل‌گرایان دنیای اسلام بودند، به ده‌ها فرقه تقسیم شدند و هرکدام بدون داشتن امام، گرفتار انواع و اقسام باورهای مختلف بودند. در کنار معتزله، فرقه اهل حدیث بود که بر اساس برخی روایات ضعیف، خداوند را به انسان تشبیه می‌کردند. اما شیعیان در پرتو امامان خود، موضع میانه‌ای را که همان حدیث‌گرایی

معقول بود برگرفتند. آنها بر نص قرآن تکیه داشتند تا در مقابل ایجاد انحراف در اسلام بایستند. باین حال، در جامعه شیعه نیز غالیان و افراط‌گرایانی هم بودند که امام شیعیان سخت با آنها مبارزه می‌کرد. (ر.ک: همان، ج ۱، ص ۲۹۵)

البته این آزادی افکار، تام و نامحدود نبود. پروفیسور لویی، محقق انگلیسی در این زمینه می‌نویسد: هنوز چندی از روی کار آمدن عباسیان نگذشته بود که یک دستگاه منظم تفتیش عقاید برقرار شد. خلیفه مهدی، مامورین خاصی برای اداره این تفتیش منصوب کرد و خود به پسرش توصیه نمود که ثنویون و طرفداران این افکار را نابود سازد. در عوض، مأمون معروف به این بود که نسبت به کسانی که مسلمین متعصب، آنان را سست مذهب می‌دانند، آزادمنش است. باین حال به طوری که از بعضی مدارک تاریخی برمی‌آید، در عصر مأمون نیز تفتیش عقاید و افکار، عملی می‌شد و خلیفه به دستگیری مشاورین معتزلی خود در سال ۲۱۸ ق فرمانی صادر کرد که به موجب آن، عمال دولت، قضات و محدثین را تحت آزمایش قرار دهند تا کسانی را که به مخلوق بودن قرآن عقیده ندارند از کار برکنار کنند. تفتیش عقاید و افکار در عصر معتصم فزونی یافت، تاجایی که او احمد بن حنبل را که در عقیده خود پافشاری می‌کرد، پس از شکنجه، زندانی نمود. (راوندی، ۱۳۷۸، ج ۹، ص ۵۷)

البته در بررسی اوضاع فرهنگی این دوره، نباید از این نکته مهم غافل ماند که ویژگی مهم حکومت عباسی، در توجه خاص به ایرانیان بود. با سقوط امویان، اقتدار اعراب از میان رفت و دولت عباسی با پشتوانه ایرانیان به قدرت رسید و چون اعتماد چندانی به اعراب نداشت، به آنها اجازه قدرت گرفتن و تسلط بر امور کشور را نداد و از این رو مشاغل مهم به ایرانیان سپرده شد. (آیتی، ۱۳۷۲، ص ۷۲)

بدین ترتیب، عصر طلایی تمدن اسلامی با فراز و فرودهای بسیار، از پیشرفت‌های علمی گرفته تا پیدایش فرقه‌های جدید و ظهور اندیشمندان بزرگ، در سایه قدرت حکومت مرکزی، از منصور تا مأمون فراهم شد.

### ۳. توطئه‌های مأمون در عرصه فرهنگ

در این بخش، به صورت تخصصی به بررسی توطئه‌های مأمون در عرصه فرهنگی می‌پردازیم و ادله اثبات این ادعا را به تفصیل بیان خواهیم کرد. مصادیق رفتارهای توطئه‌آمیز مأمون در این عرصه، در سه بخش مجزا قابل ارائه است:

## ۱-۳. توطئه نهضت ترجمه کتب

امر ترجمه آثار به زبان عربی، از دوره امویان آغاز شد و در دوره بنی عباس، یعنی از زمان منصور تا عهد مأمون، به نهایت کمال خود رسید و مرکز این جریان علمی، شهر مدینه العلم، یعنی بغداد بوده است. (نامشخص، ۱۳۶۵، ص ۳)

از دوره هارون الرشید، کتب و منابع علمی و فلسفی، در خزانه خاصی که «بیت الحکمه» نام داشت جمع‌آوری می‌شد. عده‌ای از ارباب علم، در آن موسسه علمی مشغول کار بودند. کار بیت الحکمه و سازمان آن در عهد مأمون بالاگرفت و حکم دانشگاه و دارالعلمی را پیدا کرد که عده‌ای از دانشمندان در آن به ترجمه و تالیف کتب اشتغال داشته و عده‌ای کتابدار و صحاف در آن کار می‌کردند. بنا بر برخی اقوال، این سازمان فرهنگی، تا زمان حمله مغول، در بغداد وجود داشت و مورد استفاده دانش پژوهان بود. افراد برجسته‌ای که به کار ترجمه کتب علمی از منابع خارجی اشتغال داشتند از چهل تن تجاوز می‌کردند. ترجمه کتب در آغاز امر منحصر به کتب طب و نجوم بود و اندکی بعد به‌ویژه بر اثر نفوذ معتزله و نیاز این فرقه در مقالات خود به اثبات و استدلال، توجه به فلسفه و نقل کتب منطق و فلسفه آغاز شد و از اواسط قرن دوم تا اواخر قرن چهارم، با سرعتی عجیب، بسیاری از کتب طب، تشریح، داروشناسی، فلسفه، نجوم، طبیعیات، کیمیا، ریاضیات و فلاح و نظایر آنها مستقیماً به عربی یا نخست به سریانی و سپس به عربی ترجمه شد. احترام به عقاید و ادیان متنوع که در عصر اول عباسی رعایت می‌شد، باعث گردید که گروه بزرگی از دانشمندان و مترجمان ایرانی و سریانی به دربار خلفای عباسی روی آورند و به کار ترجمه و تدوین کتب بپردازند. (راوندی، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص ۷۸-۷۹)

مأمون در ترجمه کتاب‌های یونانی کوشش بسیار نمود و در این راه، مبالغ بسیاری هزینه کرد؛ به طوری که می‌گویند مأمون در مقابل وزن کتاب‌های ترجمه شده، طلا می‌داد. وی به قدری به ترجمه کتاب‌ها توجه داشت که روی هر کتابی که به نام او ترجمه می‌شد علامتی می‌گذاشت و مردم را به خواندن و فراگرفتن آن علوم تشویق می‌کرد. او با حکما خلوت می‌نمود و از معاشرت با آنها اظهار خشنودی می‌کرد. (زیدان، بی تا، ج ۳، ص ۱۵۷)

شکی نیست که بین این معارف و علوم، مسائلی وجود داشت که با مبانی اسلام و آموزه‌های آن در تضاد بودند و متأسفانه بین مسلمانان، افراد دارای صلاحیتی که با

این علوم به مخالفت برخیزند یا علوم فاسد را از صحیح جدا کنند، حضور نداشتند. در این میان، افرادی مانند ابن ابی العوجا، یحیی بن زیاد و ابن مقفع و امثال آنها، در این جریان ها غوطه ور شده و به انتشار الحاد بین مسلمانان و ترجمه کتب کفرآمیز و دوگانه پرستی از روم و فارس اهتمام ورزیدند. آنها به طور علنی نظرات و آراء خود را منتشر کرده و به این وسیله، عقاید مومنان را مورد حمله قرار می دادند. این نظرات، تأثیر عمیقی بر تفکرات مسلمین نهاد و زمینه ایجاد فرق و پیدایش نحله های مختلف را در عالم اسلامی را فراهم آورد. (سبحانی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۰۶)

مأمون، نقش بسیار مهمی در نهضت ترجمه کتب و ورود دیدگاه های کفرآمیز به عالم اسلام داشت. تاریخ نگاران درباره انگیزه های او نظرات متفاوتی دارند. برخی انگیزه مأمون را علم دوستی و علاقه به بالا رفتن سطح علم و آگاهی بین مسلمین دانسته و برخی او را فردی متظاهر معرفی کرده اند که تمامی اقدامات او در راستای فریب افکار عمومی بوده است. عده دیگری از مورخان، انگیزه او را تحت الشعاع قرار دادن شیعیان و ایجاد مانع در جهت گسترش مذهب شیعه می دانند؛ چرا که خلفای عباسی، علویان را بزرگ ترین تهدید برای حکومت خود می دانستند. عباسیان در ابتدا به نام علویان قیام کردند و مردم را به «رضا من آل محمد» فرا خواندند، ولی در نهایت، با پشت سر گذاشتن علویان، خود بر مسند قدرت نشستند.

در کتب تاریخی، داستان هایی نقل شده است که صحت آنها می تواند موید این مطلب باشد که مأمون با توطئه ترجمه کتب خارجی، بدون در نظر گرفتن هیچ گونه محدودیتی، یکی از بزرگ ترین ضربه ها را به پیکر اسلام ناب محمدی وارد ساخته است؛ چرا که همان طور که گفتیم، ورود این حجم از شبهات، که حاصل اندیشه ها و دیدگاه های الحادی بود، موجب انحراف بسیاری از مردم و بروز نحله ها و فرقه های متعدد در عالم اسلام شد. از جمله می توان به این داستان اشاره کرد که: «مأمون فرستاده ای را به سوی حاکم سیسیل، که فردی مسیحی بود، فرستاد و از او خواست کتابخانه سیسیل را که سرشار از کتاب های فلسفی و علمی بود، نزد او بفرستد. حاکم سیسیل، اعیان دولت را جمع کرد و درخواست مأمون را با آنان در میان گذاشت. مطران بزرگ به او گفت: کتاب ها را به سوی او بفرست که سوگند به خدا این علوم به هر کشوری که داخل شد، مردم آنجا را فاسد کرد. حاکم، این گفته را استوار داشت و بدان عمل کرد». (نامشخص، ۱۳۶۵، ص ۲۱)

نقش امام رضا علیه السلام در شکست توطئه نهضت ترجمه کتب

در فضای آلوده‌ای که شبهات فراوان، دامن اسلام را گرفته و محیط ذهنی مردم، مملو از سؤال‌های اساسی نسبت به مبانی اسلام بود و عقاید مردم در معرض تاراج و دانشمندان در لبه پرتگاه انحراف قرار داشتند، ضرورت حضور فردی که به اصول و مبانی اسلام، احاطه همه‌جانبه داشته باشد کاملاً احساس می‌شد. این فرد کسی جز علی بن موسی الرضا علیه السلام نبود؛ چراکه او صاحب علم لدنی و راهنمای خدا بر روی زمین برای بندگانش بود. حضرت در این دوره، به اقتضای زمان و امکاناتی که در اختیار داشت، از اندیشه ناب اسلامی و آموزه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله حراست نمود، انحرافات و افکار آلوده را از دامن اسلام زدود و با اندیشه‌های کفرآمیز و افراطی به مقابله برخاست. مقابله حضرت با توطئه مأمون در زمینه نهضت ترجمه کتاب را می‌توان در قالب سه محور بررسی کرد:

## الف) مناظرات

مناظرات امام رضا علیه السلام با بزرگان فرق اسلامی از طرفی و پیشوایان ادیان مختلف از سویی دیگر، تأثیر بسزایی در تثبیت آموزه‌های ناب اسلامی و اثبات حقانیت شیعه به‌عنوان نماینده اسلام راستین داشت. در این زمینه، در بخش بعدی به تفصیل سخن خواهیم گفت.

## ب) تربیت شاگردان

از زمان امام باقر علیه السلام و نیز توسط امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام، تعداد بسیاری از شیعیان چنان پرورش یافتند که هرکدام محوری در فقه و کلام شیعه به حساب می‌آمدند. این امر، توسط امام رضا علیه السلام و به بهترین شکل ادامه یافت. امام آنها را بر اساس آموزه‌های کتاب، سنت و عقل چنان تربیت کرد که هر یک وزنه‌ای برای مباحثه و مناظره با بزرگان سایر فرق بودند. تعدادی از این افراد عبارت‌اند از: هشام بن حکم، ابی جعفر مؤمن الطاق، جابر بن یزید، ابان بن تغلب بکری، یونس بن عبدالرحمن، فضال بن الحسن بن فضال، محمد بن خلیل السکاک و ابی مالک الضحاک و تمامی خاندان نویخت (سبحانی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۰۷). بسیاری از این افراد،

کتاب‌های ارزشمندی در مباحث کلامی، عقاید، فقه و پاسخ به شبهات تالیف کردند که راهنمای بسیاری از جویندگان حقیقت بوده است.

### ج) پاسخ به شبهات علمی و اعتقادی

از آنجاکه امام رضا علیه السلام نیز مانند سایر اهل بیت علیهم السلام، خلیفه الهی بر روی زمین و هادی انسان‌ها به سوی حق بودند و با اطمینان از حقانیت اسلام و با علم لدنی که خداوند به ایشان ارزانی داشته بود، از سؤالات و شبهاتی که توسط مردم، بزرگان ادیان، پیشوایان فرق و حاکمان دربار مطرح می‌شد، استقبال کرده و به بهترین وجه، درصدد پاسخ به آنها برمی‌آمدند. این سؤالات و شبهات، معمولاً به صورت نامه به دست امام می‌رسید یا به صورت شفاهی در کرسی‌های درس امام بازگو می‌شد و یا در جلسات مناظره بین امام و بزرگان فرق و ادیان، مطرح می‌گردید. امام، شبهات را بر اساس مبانی قرآنی، احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام و گاهی به مقتضای امر، بر اساس مبانی عقلی و منطقی پاسخ می‌داد.

### ۳-۲. توطئه برگزاری جلسات مناظره امام با فرق و ادیان مختلف

مأمون که دشمن اصلی حکومت خود را علویان و در راس آنها علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌دانست، از همان ابتدا، به اتخاذ تدابیری برای نابودی یا حداقل کنترل قدرت آنها اقدام کرد. تشکیل مجالس مناظره با هر آن کسی که کمتر امیدی به غلبه او بر امام می‌رفت نیز از جمله همین تدابیر است. هنگامی که امام، مناظره‌کنندگان ادیان و مذاهب مختلف را در بحث عمومی خود منکوب کرد و آوازه دانش و حجت قاطعش در همه جا پیچید، مأمون درصدد برآمد که هر متکلم و اهل مجادله‌ای را به مجلس مناظره با امام بکشاند، شاید یک نفر در این بین بتواند امام را مجاب کند. با این حال، هرچه جلسات مناظره ادامه می‌یافت، قدرت علمی امام آشکارتر می‌گشت و مأمون از تأثیر این وسیله، نومیدتر. (خامنه‌ای، ۱۳۹۶، ص ۳۱۷)

اگرچه مناظرات امام علی بن موسی علیه السلام فراوان است، ولی از میان آنها، مناظرات هفت‌گانه ذیل، برجستگی خاصی دارد:

۱. مناظره با جاثلیق نصرانی (در مورد نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و بشر بودن حضرت عیسی علیه السلام)

۲. مناظره با رأس الجالوت، رئیس جامعه یهودیان (درباره اثبات نبوت پیامبر ﷺ)

۳. مناظره با هرید اکبر، بزرگ زرتشتیان

۴. مناظره با عمران صابئی

این چهار مناظره، در یک مجلس و با حضور مأمون و جمعی از دانشمندان و رجال خراسان صورت گرفت.

۵. مناظره با سلیمان مروزی، از متکلمان خراسان که مستقلاً در یک مجلس با حضور مأمون و اطرافیان صورت گرفت. این مناظره، منجر به پذیرش بداء و اراده خداوند توسط سلیمان شد.

۶. مناظره با علی بن محمد بن جهم که از راویان و شاعران ناصبی و از دشمنان اهل بیت ﷺ بود.<sup>۱</sup>

۷. مناظره با ارباب مذاهب مختلف در بصره. (طبرسی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۳۵۲ - ۴۶۳)

برخی هدف مأمون از تشکیل جلسات مناظره میان امام رضا ﷺ و بزرگان فرق و ادیان آن عصر را علم دوستی و توجه خاص او به مباحث عقلی و گسترش علوم جدید میان مسلمانان بیان کرده اند؛ چراکه فضای فرهنگی و اجتماعی حاکم بر عصر عباسیان، به ویژه دوره خلافت مأمون، عصر بحث و استدلال و ایراد شبهه بود. اما از آنچه در تاریخ آمده است می توان نتیجه گرفت رفتار مأمون در این زمینه، بیش از آنکه حاصل علم دوستی او باشد، نتیجه تظاهر به علم دوستی بوده است.

مأمون چند هدف مهم را از برگزاری جلسات مناظره دنبال می کرد. از جمله، با ورود امام به بحث و مناظره و تضعیف جایگاه علمی ایشان، تصویری را که مردم از اهل بیت ﷺ به عنوان صاحبان علم لدنی و خلیفه خدا روی زمین داشتند، از بین می برد. با این کار، هم مردم از اطراف امام پراکنده می شدند و هم وجهه علویان به عنوان پیروان اهل بیت ﷺ شکسته می شد که این امر مانعی برای قوت گرفتن قیام های علویان به شمار می رفت.

حسادت مأمون به مقام والای حضرت و جایگاه اجتماعی ایشان بین مردم، عامل

۱. دشمنی او با امیرالمؤمنین ﷺ به حدی بود که پدر خود را به دلیل اینکه نام او را علی نهاده بود، لعن می کرد.

او اشعار زیادی در ذم امیرالمؤمنین ﷺ و اهل بیت ﷺ سروده است. (مسعودی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۷۶۶)



دیگری بود که به او انگیزه می داد از هیچ اقدامی در راستای تخریب جایگاه امام فروگذار نکند. او تمایل داشت همه او را به عنوان یک زمامدار عالم باور کنند و این امتیاز خاصی برای حکومت او به شمار می رفت.

همچنین این جلسات می توانست نوعی سرگرمی برای مردم ایجاد کند که آنها را از مشکلات اجتماعی و خفقان سیاسی موجود دور نگه دارد.

مأمون ابتدا بزرگان فرق و مذاهب مرور را برای مناظره با امام به نزد خود فرا خواند، ولی هنگامی که نتیجه مطلوب را از آن به دست نیاورد، از اکابر ادیان، متکلمان و صاحبان اندیشه های گمراه خواست که در مجلس مناظره با حضرت حضور یابند. درباره نیت سوء مأمون و توطئه چینی او برای تخریب جایگاه علمی امام رضا علیه السلام می توان به چند مورد استدلال کرد:

### ۱-۲-۳. تصریح مأمون به نیت شوم خود

طبرسی در احتجاج چنین نقل می کند: مأمون از سلیمان مروزی، که متکلم خراسان بود، خواست برای مناظره با امام رضا علیه السلام حاضر شود. سلیمان گفت: دوست ندارم در مجلس شما و در حضور بنی هاشم، از چنین کسی سؤالی کنم؛ چراکه در مقابل دیگران، در بحث با من شکست می خورد. مأمون گفت: من فقط به این دلیل که از قدرت تو در مناظره باخبر بودم به دنبال فرستادم و تنها خواسته من این است که او را فقط در یک مورد مجاب کنی و دلایل او را رد کنی. سلیمان گفت: بسیار خوب، من و او را با هم روبه رو کن (همان، ج ۲، ص ۳۶۵). طبق این گزارش، به تصریح خود مأمون، قصد او از برپایی جلسات مناظره، نه تنها ترویج علم و دانش نبود؛ بلکه برای تخریب وجهه علمی امام، به دنبال توطئه بوده است.

### ۲-۲-۳. سخن امام رضا علیه السلام در مورد مکر مأمون

حسن بن محمد نوفلی، از یاران امام رضا علیه السلام می گوید: «ما خدمت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام مشغول صحبت بودیم که ناگاه، یاسر خادم وارد شد و گفت: مأمون به شما سلام می رساند و می گوید: اصحاب مکاتب مختلف و ارباب ادیان و علمای علم کلام از تمام فرق و مذاهب جمع هستند. اگر دوست دارید، قبول زحمت فرموده،

فردا به مجلس ما آید و سخنان آنها را بشنوید. نوفلی می‌گوید: وقتی یاسر خادم از مجلس بیرون رفت، امام نگاهی کرد و به من فرمود: در این باره چه می‌اندیشی؟ مأمون چه نقشه‌ای در سر دارد که اهل شرک و علمای مذاهب را گرد آورده است؟ عرض کردم: او می‌خواهد شما را به محک امتحان بزند و بداند پایه علمی شما تا چه حد است، ولی کار خود را بر پایه سستی بنا کرده است. به خدا سوگند! طرح بدی ریخته و بنای بدی نهاده است. امام فرمود: چه بنایی ساخته و چه نقشه‌ای طرح کرده است؟! نوفلی عرض کرد: ایشان افرادی خطرناکند و در برابر انسان، دست به مغالطه می‌زنند و آن قدر سفسطه می‌کنند تا انسان دست از حرف خویش بردارد. فدایت شوم! از اینها برحذر باش! امام تبسمی فرمود و گفت: ای نوفلی! تو می‌ترسی دلایل مرا باطل کنند و راه را بر من ببندند؟ ای نوفلی! دوست داری بدانی مأمون، چه زمانی از کار خود پشیمان می‌شود؟ گفتم: آری! فرمود: هنگامی که استدلال‌های مرا در برابر اهل تورات به توراتشان بشنود، و در برابر اهل انجیل به انجیلشان و در مقابل اهل زبور به زبورشان و در مقام صابئین به زبان عربی‌شان و در برابر هیربدان به زبان فارسی‌شان و در برابر اهل روم به زبان رومی و در برابر پیروان مکتب‌های مختلف به لغاتشان. آری! هنگامی که دلیل هر گروهی را جداگانه ابطال کردم، به طوری که مذهب خود را رها کنند و قول مرا بپذیرند، آنگاه مأمون می‌داند مقامی را که او در صدد آن است، مستحقش نیست! آن وقت پشیمان خواهد شد و هیچ پناه و قوه‌ای جز به خداوند متعال نیست» (صدوق، ۱۳۷۸، ص ۱۹۴). سخن حضرت در این روایت که از نوفلی درباره نقشه و توطئه مأمون سؤال می‌پرسند، نشان‌دهنده علم امام به عدم حسن نیت مأمون و توطئه او برای تخریب وجهه ایشان دارد.

### ۳-۲-۳. روایت اباصلت هروی

شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا آورده است: «اباصلت هروی درباره هدف مأمون می‌گوید: اینکه مأمون، امام را ولیعهد خود قرار داد، نظرش این بود به مردم بفهماند که او به دنیا علاقه دارد و ریاست طلب است و مردم از عقیده‌ای که به او دارند بازگردند. اما بعد از اینکه آنچه می‌خواست نشد، سعی کرد از طریق برگزاری مناظرات،

دانشمندان عقاید مختلف را برای بحث با آن حضرت فرا خواند تا با مجاب کردن ایشان، موجب سرشکستگی امام در میان علما باشد و نقص و کمبودش نزد مردم آشکار شود». (همان، ص ۷۸۱)

### ۳-۲-۴. ایجاد محدودیت برای امام

اگر مأمون قصدی جز گسترش دانش اسلامی نداشت و توطئه‌ای در سر نمی‌پروراند، در دوره‌ای امام را به جلسات مناظره دعوت نمی‌کرد و در دوره‌ای دیگر ایشان را مجبور کند کرسی علمی‌شان را تعطیل کنند. وقتی مأمون از شکست امام در جلسات مناظره مأیوس شد، دستور داد به شاگردان و اصحاب ایشان سخت گرفته شود و ارتباط امام با یاران‌شان محدود گردد.

### نقش امام رضا علیه السلام در شکست توطئه مناظرات

برگزاری مجالس مناظره با معروف‌ترین و فعال‌ترین دانشمندان اهل خلافت، فرصت مناسبی برای امام رضا علیه السلام فراهم آورد تا ضمن ادای رسالت بزرگ خویش در نشر علوم اسلامی، راه را از طریق بیان مباحث علمی، بر مخالفان اسلام و شبهات وارده به اسلام در آن شرایط حساس که مرزهای جهان اسلام گسترش یافته بود ببندد؛ زیرا زمان عباسیان، زمان بحث و استدلال و ایراد و شبهه و امثال آنها بود که یهود و نصاری، زرتشتی‌ها، صابئین و مذاهب و فرقه‌های ایرانی به دین مبین اسلام می‌گرویدند و چون این مجالس نوعاً در دربار مأمون توسط ولیعهد انجام می‌گرفت همه جا تبلیغ می‌شد و مبانی دینی را محکم‌تر می‌کرد (قرشی، ۱۳۸۲، ص ۵۸۵). امام از فرصت کم نظیر به دست آمده، نهایت استفاده را کردند؛ به طوری که خود مأمون و حتی بزرگان مکاتب از مسلمان تا غیرمسلمان، به عظمت علمی امام رضا علیه السلام اعتراف کرده و از پاسخگویی به امام عاجز ماندند.

یکی از نشانه‌های موفقیت امام در شکست توطئه مأمون در زمینه مناظرات، تغییر رویه و راهکار مأمون در مقابل ایشان بود. مأمون که به زعم خود قصد داشت با ایجاد فضای باز فرهنگی و برپایی جلسات علمی مناظره، هم وجهه‌ای برای حکومت خود ایجاد کند و هم از مقام علمی و جایگاه اجتماعی امام بکاهد، با نتیجه‌ای که از مناظرات حاصل شد و عملکردی که امام از خود نشان داد، به تغییر راهبرد خود پرداخت و امام را

در حصر فرهنگی و ارتباطی قرار داد. در ادامه، جلسات درس امام تعطیل شد و ارتباط ایشان با دوستان و شاگردانشان دچار محدودیت گردید.

امام به بهترین شکل ممکن، تهدید مأمون را به فرصتی برای نشر معارف شیعی و معرفی اسلام ناب و اصیل محمدی ﷺ تبدیل کردند. از آن پس، محدثین و متفکرین شیعه قدرت گرفتند تا معارفی را که تا آن روز جز در خلوت نمی شد به زبان آورد، در جلسات درسی بزرگ و مجامع عمومی بر زبان رانند. (خامنه‌ای، ۱۳۹۶، ص ۳۱۴)

شرکت امام در این جلسات، صرفاً برای پاسخگویی به چند سؤال فقهی یا کلامی نبود؛ بلکه امام از این طریق، به نوعی مبارزه غیرمستقیم با حکومت عباسیان را نیز در پیش گرفت؛ زیرا در عصر مأمون، فرقه‌های کلامی مانند معتزله و اهل حدیث، بازاری برای خود ایجاد کرده بودند و همان طور که پیش از این اشاره شد، حکومت، نوعی اجبار در عقل‌گرایی و گرایش به معتزله را ترویج می‌کرد.

### ۳-۳. توطئه مأمون در تظاهر به دینداری و به‌کارگیری نمادهای شیعی

از آنجاکه مأمون می‌دانست مردم خراسان به علویان گرایش دارند، خود را طرفدار آنها معرفی می‌کرد و تظاهر به تشیع می‌نمود. او حتی گاهی در این تظاهر اغراق می‌کرد. مجلسی در این باره می‌گوید: مأمون از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام بود و از روی نفاق و برای مصلحت، اظهار تشیع می‌کرد (مجلسی، ۱۳۸۹، ج ۱۱، ص ۱۷۱). مسعودی نیز در این زمینه می‌نویسد: مأمون همواره اظهار تشیع می‌کرد و خود را شیعه می‌نمود. (مسعودی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۴۱۷)

مأمون بعد از تحمیل ولایتعهدی به امام رضا علیه‌السلام مراسمی ترتیب داد تا همه مردم با آن حضرت بیعت کنند. او در این مراسم، برای اینکه خود را به امام و علویان نزدیک نشان دهد، لباس سبز به تن کرد که نماد شیعیان بود؛ در حالی که تا آن زمان لباس عباسیان به رنگ سیاه بود. او مردم را نیز به پوشیدن لباس سبز تشویق می‌کرد (صدوق، ۱۳۷۸، ص ۶۵۴). نیز به سربازانش دستور داد که لباس سیاه را از تن به در آورند و لباس سبز بپوشند و این حکم را به تمامی بلاد مسلمین ارسال کرد. مأمون در مراسم ولایت عهدی، به حضرت، لقب «رضا من آل محمد» را اعطا کرد. (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۶، ص ۳۲۶)

با این حال، اقدامات مأمون علیه شیعیان که در تاریخ ثبت شده، گواه این است که او فردی ریاکار و توطئه گر بود و برای رسیدن به اغراض مادی خود، تظاهر به تشیع می کرد. رفتار سخت گیرانه او با شیعیان قم، شاهد این مدعا است. مأمون به درخواست کاهش مالیات از سوی مردم توجهی نکرد در نتیجه اهل این شهر از پرداخت خراج سر باز زدند. در پی آن مأمون، عامل خود علی بن هشام را به قم فرستاد. او حصار شهر را خراب کرد و بر مردم تسلط یافت و بنای خراج را از دو هزار درهم بر هفت هزار درهم قرار داد. (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۶، ص ۳۹۹)

نمونه دیگر اینکه مأمون پس از قتل امام، به والی خود در مصر دستور داد منبرهایی را که بر آنها برای علی بن موسی الرضا علیه السلام دعوت شده است بشویند و والی او منبرها را شست. (کندی، بی تا، ص ۱۷۰)

مأمون پس از شهادت امام رضا علیه السلام قصد داشت مرکز حکومت خود را به بغداد منتقل کند. او می دانست که برای تضمین بقای حکومتش، به عباسیان نیاز دارد؛ درحالی که آنها به دلیل مسائل مربوط به انتخاب امام رضا علیه السلام به ولایتعهدی و خارج کردن حکومت از خاندان عباسی، از مأمون بسیار خشمناک بودند. او در دومین نامه ای که خطاب به عباسیان، پس از شهادت امام رضا علیه السلام می نویسد، پرده از برخی حقایق برداشته و چهره واقعی خود را از پشت نقاب ریا، نمایان می کند و چنین می نویسد: گمان می کنید که من می خواهم به علویان سودی برسانم و این امر را در نهایت به آنان بازگردانم، اما من پیوسته در اندیشه سامان دادن به امور شما و آینده فرزندان شمایم؛ درحالی که شما در نادانی و گمراهی به سر می برید و نمی دانید چه سرنوشتی در پیش دارید. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۹، ص ۲۱۲)

نقش امام رضا علیه السلام در شکست توطئه مأمون در تظاهر به دینداری و نزدیکی به علویان امام رضا علیه السلام در موقعیت های مختلف، گاه به صراحت و گاه به کنایه، گاه زبانی و گاه در عمل، رفتار متظاهرانه مأمون در تمسک به تشیع را افشا می نمود.

امام از همان ابتدای حرکت از مدینه به قصد مرو، با ابراز ناراحتی شدید از این سفر و گریه در کنار قبر جدشان و نحوه خداحافظی با اهل بیت خود، ضمن ابراز عملی ناخرسندی از اجبار مأمون به این سفر، چهره منافقانه و توطئه گر مأمون را برای مردم روشن ساخت. حتی ایشان در مسیر حرکت به مرو، در پاسخ به شخصی که از حضرت

تقاضای حدیث کرد فرمود: از من طلب حدیث می‌کنی درحالی‌که مرا از کنار قبر جدم بیرون آوردند و نمی‌دانم عاقبت کار من چه خواهد شد و اینها با من چگونه رفتار خواهند کرد. (صدوق، ۱۳۷۸، ص ۶۲۱)

در مجلسی که مأمون برای مذاکرات ولایتعهدی برپا کرده بود، امام رضا علیه السلام به صراحت، او را میان دوراهی صدق و کذب قرار می‌دهد. آن حضرت خطاب به مأمون می‌فرماید: اگر این خلافت از آن توست، روانیست جامه‌ای را که خداوند به تو پوشانده از خود برگیری و به غیر خود پیوشانی و اگر خلافت از آن تو نیست، حق نداری چیزی را که از تو نیست به من واگذاری (همان، ص ۶۲۵). وقتی امام با اصرار مأمون مواجه می‌شود، به صراحت پرده از نیت حقیقی او برداشته و می‌فرماید: تو نظرت این است که مردم بگویند علی بن موسی به دنیا بی‌رغبت نیست؛ بلکه این دنیاست که به او بی‌رغبت است. مگر نمی‌بینید چگونه از روی طمع، ولایتعهدی را پذیرفت تا به خلافت نائل گردد (همان، ص ۶۲۶). اینجاست که مأمون، از سخنان صریح و هوشمندانه امام غضبناک شده و با زبان تهدید به ایشان می‌گوید: به خدا قسم! اگر این منصب را بپذیری که هیچ و الاً تو را بر آن مجبور خواهم ساخت و اگر باز امتناع کنی گردنت را خواهم زد (همان، ص ۶۲۷). در واقع، مأمون بی‌پرده اعتراف می‌کند تمام احترامی را که برای امام قائل بوده، چیزی جز تظاهر و ریا نیست و این اقدام او، صرفاً برای فریب افکار عمومی و توطئه علیه امام بوده است.

پس از اینکه امام به اجبار، ولایتعهدی را پذیرفت، در مجلس ولایتعهدی که برای این منظور تنظیم شده بود، باز با کنایه دست به رسوایی مأمون می‌زند. امام صحبت خود را با این آیه آغاز می‌کند: «سپاس خدا را که خیانت چشم‌ها را می‌داند و از آنچه سینه‌ها پنهان می‌کنند آگاه است» (غافر: ۱۹). در حقیقت، امام در قالب لفافه، برای حاضران و غایبان روشن می‌سازد که پشت پرده این ولایتعهدی، خیانتی نهفته است (خیانه الاعین) و مأمون، هدف اصلی خویش را در دل پنهان نموده است (و ما تخفی الصدور).

علی بن محمد بن جهم می‌گوید: در مجلسی، مأمون از علی بن موسی علیه السلام درباره آیات قرآن و اخباری که این توهم را ایجاد می‌کرد که پیامبران معصوم نیستند سؤال می‌کرد و امام تمام آنها را جواب داد. مأمون گفت: دلم را شفا دادی یا بن رسول الله! و آنچه درباره آن اشتباه داشتیم، واضح نمودی. خداوند از طرف انبیا و اسلام به تو خیر دهد. ابن جهم

می‌گوید: پس از آن، مأمون به نماز ایستاد و سپس دست محمد بن جعفر، عموی امام رضا (ع) را گرفت و در مجلس حاضر شدند و من در پی آنها وارد شدم. مأمون به محمد بن جعفر گفت: برادرزاده خود را چگونه دیدی؟ گفت: او عالم است و ما ندیدیم که با احدی از اهل علم مخالفت کند. مأمون گفت: «برادرزاده ات از اهل بیت پیامبر (ص) است؛ کسانی که رسول خدا (ص) درباره آنها می‌فرماید: صالح‌ترین عترت من و پاک‌ترین بزرگواران من، بردبارترین جوانان و داناترین افراد پیر هستند. پس به آنها نیاموزید که آنها از شما داناترند. شما را از مسیر هدایت خارج نمی‌کنند و در گمراهی وارد نمی‌سازند». پس از این، حضرت به سمت منزل خود رفتند. ابن جهم گوید وقتی بعدها این سخن مأمون و عموی ایشان را برای امام عرض کردم، امام لبخندی زد و فرمود: پسر جهم! آنچه شنیدی فریبت ندهد. مرا به خدعه و نیرنگ خواهد کشت و خدا از او انتقام خواهد گرفت. (صدوق، ۱۳۷۸، ص ۲۵۷)

امام در موارد بسیاری از این دست، ذات حقیقی مأمون را برای دوستان و اصحاب نزدیک خود برملا نمود تا آنها در دام خدعه مأمون نیفتند و فریب ظاهر متشرع او را نخورند. حتی امام رضا (ع)، در روز قبل از شهادت خود، به اباصلت چنین می‌فرماید: «ای اباصلت! من فردا به دیدن این فاجر خواهم رفت...» امام در این گفت‌وگو، مسموم شدن خویش توسط مأمون را برای اباصلت پیش‌گویی نمود (همان، ص ۷۸۸)

## نتیجه‌گیری

مأمون در پی اهداف سیاسی خود، به دنبال تضعیف جایگاه اجتماعی امام رضا (ع) بود و می‌کوشید با انواع خدعه‌ها و توطئه‌های فرهنگی، از مقام و نفوذ آن حضرت بکاهد و به پیکره تشیع و علویان، ضربه وارد نماید. اما این هدف و نقشه شوم مأمون، با درایت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) شکست خورد و مأمون علاوه بر اذعان به اشتباه خود در به شهادت رساندن امام، مقام و منزلتش در نزد ایرانیان و علویان تنزل یافت. از سوی دیگر، اقدامات هوشمندانه امام رضا (ع) موجب گسترش تشیع در ایران شد تا فرهنگ اسلام ناب محمدی که نشئت گرفته از آموزه‌های خاندان آن حضرت بود، در جهان اسلام گسترش یافته و تقویت شود.

آنچه از ظاهر رفتار مأمون به دست می‌آید آن است که وی با ظرافتی خاص کوشید

تا وانمود کند در اقدامات خود، خلوص نیت دارد و از سر علاقه وافر به امام رضا علیه السلام و علویان، دست به این امور زده است. ظاهرسازی مأمون در این ماجرا، به اندازه‌ای ماهرانه انجام گرفت که حتی بعدها برخی علمای شیعه، مأمون را مبراً از دست داشتن در شهادت امام رضا علیه السلام دانسته‌اند.

در این میان، برگزاری مجالس مناظره با معروف‌ترین دانشمندان عصر، فرصت مناسبی برای امام فراهم کرد تا ضمن ادای رسالت بزرگ خویش در نشر علوم اسلامی، از طریق مباحث علمی، راه را بر مخالفان اسلام و شبهات وارده به اسلام در آن شرایط حساس که مرزهای جهان اسلام گسترش یافته بود ببندد؛ زیرا این مجالس که نوعاً در دربار مأمون و توسط ولیعهد انجام می‌گرفت، همه جا تبلیغ می‌شد و مبانی دینی را محکم‌تر می‌کرد.

با توجه به حضور و فعالیت جریان‌های فکری مختلف در عصر امام رضا علیه السلام، یکی از عقاید مهمی که در معرض آسیب قرار داشت، مسئله امامت شیعی بود. امام رضا علیه السلام با درک این واقعیت، به معرفی و تبلیغ امامت شیعی پرداخت و منزلت ائمه علیهم السلام را با تفصیلی تمام، روشن ساخت. در نتیجه تلاش‌ها و فعالیت‌های فرهنگی آن حضرت، جایگاه امامت در اندیشه شیعه نهادینه شد و از این رو، این مسئله یکی از ثمره‌های مهم مدیریت فرهنگی امام رضا علیه السلام به شمار می‌آید.

همچنین مقام والای اهل بیت علیهم السلام در این دوران آشکار گشت و تشیع، رشدی چشمگیر یافت؛ به‌ویژه ایرانیان که مطالبی را از دور شنیده و نادیده، عاشق این خاندان شده بودند، از نزدیک با آنان آشنا شدند و این امر، ضربات سنگینی بر حکومت عباسیان وارد ساخت.



## فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم، ۱۳۸۵ ق، الکامل فی تاریخ، تحقیق: عبدالوهاب النجار، بیروت: دار صادر.
۳. ابن العبری، ۱۳۷۷ ش، تاریخ مختصر الدول، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۴. ابن طقطقی، محمد بن علی ابن طباطبا، ۱۳۶۰ ش، تاریخ الفخری، ترجمه: محمد وحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۵. ابن قتیبه، ابومحمد عبدالله بن مسلم، ۱۹۹۲ م، المعارف، تحقیق: ثروت عکاشه، قاهره: هیئت المصریه العامه للکتاب.
۶. انواری، محمدرضا، ۱۴۰۱ ش، «الگوی مواجهه امام رضا علیه السلام با کنش های متظاهران مامون»، فصلنامه علمی فرهنگی رضوی، سال دهم، ش ۳۸، ص ۹-۳۷.
۷. آیتی، عبدالحمید، ۱۳۷۲ ش، تاریخ ادبیات عربی، تهران: انتشارات توس.
۸. جعفریان، رسول، ۱۳۷۹ ش، تاریخ ایران اسلامی، تهران: انتشارات دانش و اندیشه معاصر.
۹. حسینی، غیاث‌الدین بن همادالدین، ۱۳۷۲ ش، مآثر الملوک، تصحیح: میرهاشم محدث، بی‌جا: انتشارات رسا.
۱۰. خامنه‌ای، سید علی، ۱۳۹۶ ش، انسان ۲۵ ساله، تهران: موسسه فرهنگی ایمان جهادی.
۱۱. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۴۱ ش، لغتنامه دهخدا، تحت نظر: محمد معین، تهران: شرکت چاپ افست گلشن.
۱۲. راوندی، مرتضی، ۱۳۷۸ ش، تاریخ اجتماعی ایران، تهران: انتشارات نگاه.
۱۳. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۶ ش، کارنامه اسلام، تهران: امیرکبیر.
۱۴. زیدان، جرجی، بی‌تا، تاریخ التمدن الاسلامی، بیروت: دارالمکتبه الحیات.
۱۵. سبحانی، جعفر، ۱۳۷۲ ش، بحوث فی الملل و النحل، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۶. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، ۱۳۷۸ ش، عیون اخبار الرضا، بی‌جا: انتشارات جهان.
۱۷. طبرسی، احمد بن علی، ۱۳۸۰ ش، الاحتجاج، تحقیق: ابراهیم بهادری و محمد هادی به، قم: دارالاسوه.

۱۸. غفاری هسجیل، زاهد، ۱۳۸۱ ش، «شیوه تفکر مبتنی بر توطئه باوری؛ ارکان و خاستگاه‌ها»، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۷۹ - ۱۸۰، ص ۴۸ - ۶۱.
۱۹. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۴ ق، کتاب العین، تحقیق: مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، قم: انتشارات اسوه.
۲۰. قرشی، باقر شریف، ۱۳۸۲ ش، پژوهشی دقیق در زندگانی امام علی بن موسی الرضا، ترجمه: محمد صالحی، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۲۱. کاشفی، محمدرضا، ۱۴۰۱ ش، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، قم: نشر المصطفی.
۲۲. کندی، محمد بن یوسف، بی تا، کتاب الولاه و کتاب القضاة، قاهره: دار الکتب الاسلامی.
۲۳. مجلسی، محمدباقر، ۱۳۸۹ ش، مرآة العقول، تحقیق: بهراد جعفری، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۲۴. \_\_\_\_\_، ۱۴۰۳ ق، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۵. مسعودی، علی بن الحسین، ۱۳۶۵ ش، مروج الذهب، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۶. نامشخص، ۱۳۶۵ ش، «نهضت ترجمه و نشر علوم بیگانگان در زمان حضرت رضا علیه السلام و پیامدهای آن»، در کتاب مجموعه آثار دومین کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام، مشهد: انتشارات دومین کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام.
۲۷. وطن دوست، رضا، ۱۳۹۳ ش، تدبیر امام رضا علیه السلام در برابر سیاست‌های مامون، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.